

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228584

UNIVERSAL
LIBRARY

الذی فیہ حقاہ
والله یهدی من یشاء

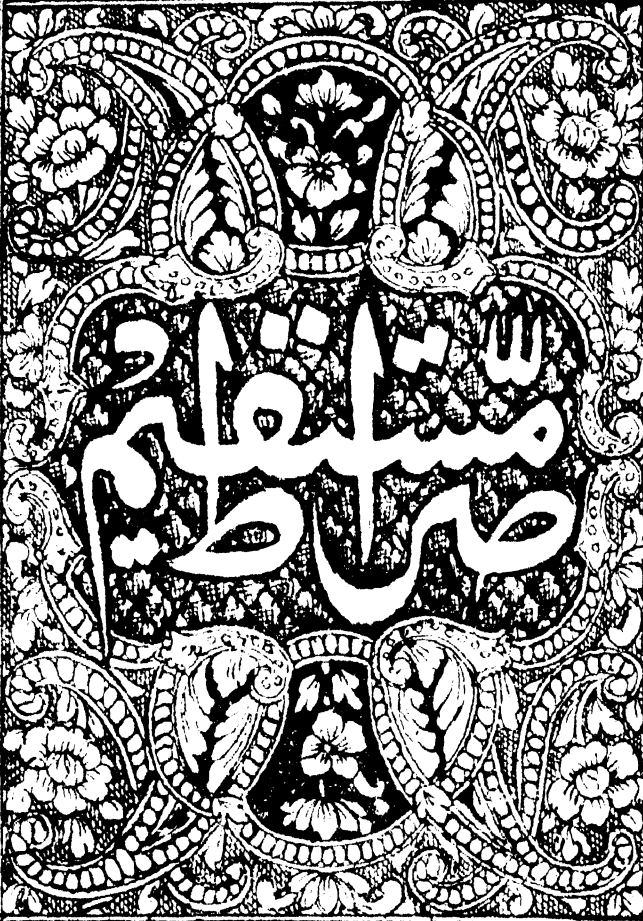


مطبع دار الفکر طبع
در مخزنهای دار الفکر

کتاب مفصلہ ذیل کی سوای بھی ہر قسم کی کتابیں کتب خانہ مطبع مجتہبی دہلی سے

<p>ذکرہ غوثیہ ایضاً کاغذ و لایہ ہدایۃ الطالبین حکایات الصالحین روزگار فین مع چہ صالحین و مساجد مجتہبی احیاء العلوم عربی پیراہن یوسفی ترجمہ ثنوی ردم زبان اردو کتب الاسرار ترجمہ ثنوی مشاہد قلندر چھٹھ فیض اردو ترجمہ بند سہلنگ العابدین فارسی سکات مغیدی فارسی سراج السالکین ترجمہ اردو مطبوعہ مجتہبی سفینۃ الاولیاء فارسی گلہ ستمہ کرامات غوث پاک نذرہتہ المجالس ہندی مجموعہ سیمہ بوجہ اردو افضل الغزوات لمفوضات نظام الدین اولیا مکتبہ امیر خسرو تذکرہ الادب از شیخ فرید الدین عطار</p>	<p>لوائح جامی سبحۃ الابرار لغات اللانس گنیمت سے سعادت لاد حضرت امام غزالی رحم علاق العارفين ترجمہ اردو و ہجیر علم الدین امام غزالی رحم اکسیریات ترجمہ اردو و ہجیر اخلاق جلالی - فارسی حشی جامع الاخلاق ترجمہ اخلاق جلالی اخلاق ناصری اخلاق عسکری از ملا حسین داعی منطق الطیر از حضرت فرید الدین عطار شہید رحمہ اللہ عی باید شنید عی باید دید حکایت احسانی گنجینہ عرفان الذوار التہذیب فتوح الغیب مع شرح فارسی مثنوی مولانا روم حشی و ہجیر شرح مثنوی مولانا روم از بکر اعظمی در سہ جلد حدیثہ حکیم نالی بخشہ جدید رسالہ حق نماز شاہنوازہ دارم</p>	<p>ارشاد الطالبین از قاضی شہداء صاحب دہلی شیخ احمد علیہ مجتہبی دہلی سیر الاولیا فارسی مصنف حضرت امیر خسرو صاحب غلیفہ حضرت نظام الدین اولیاء انیس لارواح اسرار الاولیا لمفوضات بابا فؤاد گنج شکر کوشی دلیل العارفين اسرار العارفين ترجمہ اردو دلیل العارفين - دہلی سونس الذاکرین سرور القلوب الی دار الحجوب سیر الاقطاب از کارا ولی اللہ شجرہ معرفت ترجمہ لب لباب مثنوی مولانا روم خزینہ الاصفیاء و دو جلد وقائع شامین الدین شیخی مطلع الافواج جوہی جدیدہ از حضرت امیر خسرو دہلوی بک مخزن اسرار مخزن اسرار از حضرت نظام الدین گوی تحفہ الامراء جامی</p>	<p>عوارف المعارف مصری عربی صباح الہدایت ترجمہ عوارف مجموعہ صد پند لقمان حکیم کتوبات حضرت شیخ شرف الدین یحییٰ منیری کتوبات جوانی حضرت شیخ شرف الدین کتوبات حضرت شیخ عبدالرحمن محدث دہلوی مطبوعہ مجتہبی دہلی کتوبات حضرت معصوم نظامی کتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی کتوبات کلیدی حضرت شاہ کلیم اللہ جہان آبادی نوزاد مرقدہ الذوار الرحمن لمفوضات مولانا عبد الکریم کلمات طیبات کتوبات حضرت پیر وشاہ ولی اللہ محدث دہلوی و حضرت میرزا منظر جان جاناں شہید و حضرت قاضی شہداء اللہ صاحب پانی پتی قد اسرارہم مقامات امام ربانی - دہلی مقامات صوفیہ تحفہ الاخیار فی اسرار الابرار از شیخ عبدالرحمن محدث دہلوی محدث المعانی لمفوضات یحییٰ منیری درد و جلد لمفوضات جامی و ارت علی شاہ</p>
---	---	--	---

والله يهدى من يشاء



مطبوع في دار المطبعين

CHECKED. 1955

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمید که شایان شان بارگاه بی نیاز مطلق باشد و حیط بیان احدی جز ذات پاک وی نمیگنجد و بران سماع
 این بیان از مطلع کلام تقدس التیام لا احصی نناء اعلیک انت کما اشدت علی نفسک بر مفارق
 جمهورانام میدرخشد و شکر یک حق الاهی بی حصر و احصای ویراکه و هر لمحیه بر نقطه انسانی که مرکز دایره لطف رحمانی است
 ریزان میخانداد انعام از بیچ مخلوقی بر بنی آید چه این شکر خود نعمتی است که بخشش هیچ نعمتی نمی نشیند و بناسبت میباش
 وی نمی شاید و لهذا اگر تمام عالم خلق در مرکز کسی شخص است که بر سر است با هزاران امثال خود در مبادی این وادی قدم
 نهاده الی ابد الابد و تکاپوی بی قیاس کند و باز خطه موازنه شکر لغما و در خیالش بگذرد و جز عرق شرمندگی رونق نشیند
 جبین قصور آگین خود نیابد و بهر زمان زبان معترف بی زبانی خود شده توقع **و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها**
 را بجز بندگی بر عجز خود شاهد عدل پیش آرد پس ازین مشت سناک شمه از حمد و شکرش نمی آید مگر آنچه او تعالی بظف
 عیتم و بان امر میفرماید ناچار چاره کار این بیچاره است که از جمل قوه خود و بنبری گشته اتباعا لامره تعالی
الحمل لله دین العالین گفته گاهی سراز جیب قصور بیرون نمکشد و به شکسته و کالت و ولایت آن حکیم حقیقی که خود
 آن پاک چون و چگونه بی تعلیم حمد و شکر خود این ناچار محض را بنواخته فرار سیده لذت این نعمت عظمی را علی الدوام

بمذاق کام جان بخشید و آشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده و
رسوله و سبحان الله و الحمد لله و كبره الا اله الا الله و الله اكبر و لا حول و لا قوة الا بالله
العظيم العظيم را هم و هم نفس و نفس خود و زرد و درود و نامحدود بر علم عرصه جو و صاحب مقام
محمود مطلع جریده هفتیا مقطع قصیده انبیا رونق افزای حین صطفی گلشن اجتناب مضمین کتابا بیجا و
تکونین مقصود خطاب رشاد و تلقین طغرای فرامین تکلیف و تشریح خط کش دو این تالیس و تلمیح عنی احمد
فحبتی سبیل مصطفی صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه اجمعین و علی
و سائرته و نعتی ایه الی یوم الدین و علینا معهم و فیهم و بس خمدک یا ارحم الراحمین
اما بعد میگردد عاجز ذلیل الرحی رحمة الله بحلیس بنده ضعیف محمد عیسی که نعم الهی در باره این شریف ناستنای
و از اعظم آن حضور محض هدایت منزل ملازمان فخر خاندان سیادت مرجع ارباب هدایت مرکز دایره ولایت لیل
سبیل فلاح و رشاد و نهضت طریق استقامت سداد منظر الوارثی منبغ آثار مصطفوی سلاله خاندان صلب طاهر
سیدالاولیا عنی علی مرتضی نقاوه و دو مان سبط اکبر شد الا صلیا عنی حسن محبتی مقتدای صحاب شریعت پیشوا
ارباب طریقت اودی زمانه مرشد یگانه مرجع الحجبین تاج المحبوبین الامام الا و حد السید احمد ختم الله علیه و آله
بیت اول بقائه و نفعنا و سائر الظالمین با حق آله و اصحابه است این غیب
آوردن حضور آن عظیم طایفه انسانی استماع کلمات هدایت آیات فائز گردیده پس محض نصیحت عامه مسلمین و شیخ خراسانی
جمهور طالبین چنین اقتضا کرده که در این فیوض آریه فائده سعادت یافتن با همراهِ حاضرین اشتراکی بهم رسد و طریق
آن بجز مقید کردن آن مشایخین باین پرواز بقید نفس تحریر نیافته اگر چه از عیان تا بیان و از حضور تا غیبت
تفاوتیکه همت بر هیچ کی از عظام پوشیده نیست که الشاهد بیری مالا یراک العالی بران شاهد عدستین حکم
ملا یددک کله لا یشک کله که همت در تمام این امر حسیست بسته و نیست حاضر از تدریج است
نموده سعی پیش از پیش بجا آورد و در اثناء تخریر این کتاب مستطاب باوراتی چند که جناب فادت آب قدوه فضلار
زمان زبده علمای در دوران مولانا عبدالحی ادا م الله بر کات که در سلاک ملازمان آن علی جناب ارباب فتیان حضور آن
والاقاب نسلک و دپاره از مضامین هدایت آگین بر از زبان نجیب تر همان حضرت ایشان شنیده در آن

اولیای تحریر کرده بودند فاخر گردید پس آن اوراق را هفت بار در هفت روز خواند و ثانی و ثالث این کتاب را
 بر آن کلام هدایت الیقین بعینه مشتمل ساخت اگر چه حسن اولی در تالیف این کتاب چنان مینمود که بطوریکه در تحریر
 اکثر مضامین این کتاب محض ترجمه پنجم از زبان هدایت نشان حضرت ایشان صدور یافته بود اکتفا کرده شد
 در تمامی مضامین همان راه پیروی می شد لیکن از بسکه نفس عالی حضرت ایشان بر کمال مشاجرت جناب رسالت
 علیه افضل الصلوات و التسلیحات در بدو فطرت مخلوق شده بنا بر علی لوج فطرت ایشان از نقوش علوم بر می و راه
 دانشمندان کلام و تحریر و تقریر مصفی مانده بود و لهذا در این سراسر غامضه مضامین عمیق بدون تهیید مقدمات
 و ایراد تمیضات و بدون تطبیق این مضامین بر اصطلاح سلف متقدمین بر اذنان اهل زمان که بعالم رسمیه معتادند
 از محض ترجمه پنجم از زبان برکت نشان حضرت ایشان صدور یافته بود خیلی شودار مینمود و لهذا در بعضی مقامات گونه
 از تقدیم و تاخیر و بعضی قدری از تهیید مقدمات ایراد تمیضات و تطبیق بر اصطلاحات سلف لایمبار اصطلاح
 قطب المحققین فخر العرفاء المکملین علمهم بالهدایه شیخ ولی الله قدس سره برای تقریب مضامین بسوی اذنان
 ستمین معال آورده شد مع هذا این ضعیف هر باره ملازمین کتاب بعد از اتمام بر سماع مبارک حضرت ایشان عرض
 نموده تا غیب از همین مقصود از غیر مقصود متمایز شود و نقصانیکه بسبب خلقت عقل ناقص این سجدان راه یافته
 باشد باصلاح حضرت ایشان خیر گردد و این کتاب بصراط المستقیم ملقب نمود و بر یک مقدمه و چهار باب یک خاتمه
 مرتب ساخت تا بواب بر فصول و فصول بر آیات هدایت را بر تهییدات افادات منقسم گردانید و باین ترتیب تهیید مقاصد
 بلغنا اذاه و مسر سار ما و فی حقیر الا بالله علیه توکلت و الیه انیب مقدمه و ان مشتمل بر سه فایده است اول ابا بدوست
 که ثمره شریعت و طریقت اساس حقیقت و معرفت تحصیل محبت حضرت حق است چنانچه من کان الله و رسول الله
 احب الیه مما سواهم ما تصریحی است از ان و الذین امنوا اشهدوا بالله تلوچی است بان این
 مسئله اگر چه جمع علیه صوفیه کرام است بلکه تنفق علیه طوائف انام مگر اینجا نکته است بیس بار یک که اکثر اهل زمان
 از ان در غفلت نیسان اند و ان تیز است در میان حب نفسانی که لقب بعشق است و در باب یحیی که مشهور
 بحب عقلی است چنانچه از واردات مبادی سلوک است ثانی از کمالات انبیا کرام و مقامات اولیا عظام
 اگر چه اول صوفی اول را بجای ثانی نهاده و مشار الیه باشکرات شرعیه پذیرفته و تطبیق سیر انبیا و اولیا باحوال

اهل عشق و موجد تشویشات بی حاصل بکار میرند حال آنکه سیرین بزرگواران هیچ گونه بوار دات این سالکان مطابقت
 پذیر نیست تفصیل این جمال آنکه مراد از عشق قلقت و شورشی است که در باطن انسان بسبب فقد مقصود پدید می آید و در
 تمام قوای باطنه سرایت می کند و غایتش وجدان آن مقصود و وصال آن محبوب است متوقع اول این قلب است
 که محل جمیع کیفیات نفسانیه است ثانیاً سائر قوای باطنه و غایتش ضحلال از خود رفتگی طالب است در وجدان
 مطلوب باز چون این غایت مترتب میشود شورش آن تعلق و اضطراب فزونی نشیند و کیفیتیکه مسمی لعشوق است
 زائل میگردد و مراد از حب عقلی انعام داعیه طلب چیزی است که طالب بر فواید و منافع او و احتیاج خود بسوی او
 مطلع شده و این داعیه مقاسات مشاق طریق طلب را بروی سهل گردانیده و باین سبب که همت در طلب
 او بسته و هر حیل که در کسبه فکر خود میداشته بر طلب و باخته و از سر و سامان خود در گذشته اختیاراً الا اضطراراً و متوقع
 اول این عقل است که خزانه معلومات است ثانیاً در سائر قوای باطنه همین داعیه سیران میکند مثل سیران آب
 از اصل شجر در برگ و ثمر او پس در عقل چه افکار و نظار است که برای تحصیل او درست میکند و در طلب چه عزائم و مهمتها
 که در طلب دمی انگیزد و در جوانی چه مشقت و ترک مالوفات است که در سلوک طریق آن بر خود می بیند و
 چنانکه نتیجه حب اول فنا، علم است یعنی غیبت عدم شور بما سوای محبوب حتی که نفس خود همچنین نمره حب ثانی فنا
 همت است یعنی هر چه میگوید از محبوب میگوید و هر چه می شنود از آن می شنود و هر فکری و نظری که نتایجش جز تحصیل
 محبوب سلوک طریق او باشد نزد او از قبیل مساوس که نجایاها است و هر چیزی و بخشی و سخنی و کرامتی که بلا تمام و
 منافع محبوب طریق او نباشد مثل آواز قبیل عوارض *كَايْلُتَقْتُ الْيَهَا* است با جمله داعیه تحصیل مطلوب تمهید
 طریق او ظاهر و باطن طالب را زیر حکومت فرمان روانی خود فر گرفته بخلاف حب اول که مثلاً تمام باطن محب
 شرط تحقق آن نمی تواند شد چه بسا است که عشق چیزی را بغض عقلی و مجتمع میشود *لَا سِيَّامًا عِنْدَ التَّعَارُفِ بَيْنَ
 الْكُفَّيْنِ* مثلاً نوجوانی متدین بار بوالدین را عشق زنی یا مردی بهم میرسد و از بسکه شارع یا والدین که نزد
 او محبوب و بحب عقلی اند تفرض ازین امر می نمایند هر آینه آن سعادت مند آن معشوق را بلکه عشق او را کرده و
 بمنغوس از صمیم عقل میدارد و گویا اعتبار طبیعت خود منقلب آن باشد و اما حب ثانی پس از بسکه مقصود عقلی است
 و از آنجا جنود او بقوا و طبیعه رسیده تمام باطن محب مسخر کرده است معارض را هیچگونه دران راه نیست چنانکه حب

اول بعد وجدان محبوب زائل میگردد و لهیب آن منطفی میشود همچنان حب ثانی بوصول محبوب رو باز و یاد می بندد
 از یک هزار میشود و وصفتی میگردد که هرگز آن وسعت و قوت در هیچ تصور نیست چه اول مبنی بر نقد بود و مشروط بر تبحر
 و اذ آفات الشرط فآت المشرف ط و ثانی بر علم فوائد و منافع محبوب و برداشتن کمالات او و احتیاج بسوی او این
 معنی در وصال واضح تر میشود و چه علم یقین بعین یقین بدل میگردد و اجمال تفصیل منشرح میشود و مثلاً مثلثان را از یک
 عرض حالت عطش یعنی میجان حرارت در معده و سوزش در سینه و خشکی بر لب نسبت به آب عشق هم رسیده یعنی از
 جذب طبیعت او میلانی بسوی آب و قلبی و کربی نیایافت او سر بریزند اگر چه از کسی نشنیده باشد که آب مسکن عطش است
 و اگر چه عقل او مانع از استعمال آب بسبب توقع مضرتی جسمانی یا نفسانی باشد چون در عین شدت عطش آب زلالی
 می رسد و از آن سیراب میشود و آن سیرابی در هر بن موی او سرایت میکند در آن زمان یک حالتی دارد میشود
 که تعبیر از آن بجز نسیان ما سوای آب نتوان کرد بلکه بسیار است که خماری شبیه بسکرا در لایم می رسد و بسبب آن
 ساعتی از خود رفتگی بدست می آید و آن حالت عطشیه با کل زائل میگردد و اهل زحمت و فلاحات را به نسبت
 آب حب عقلی است چه میدان آنها بسوی تحصیل آب مبنی بر آنست که قطعاً میدانند که مزارع و مراعی و ریاهن
 آنها که سرمایه محاشم اساس حیات است بدون آن آب صورت نیندود و با بخل شدت احتیاج خود را بسوی
 آب و کثرت منفعت او را در جوب و شمار دانسته و اعیبه طلب آن از عقل ایشان سر بر آورده و کلی همت ایشان
 را در طلب آب مصروف ساخته پس چه تضرعات و ادعیه است که در طلب باران از ایشان صادر میشود و چه
 جمل و تدبیرات است که در ترکیب و لابات و سوانی و دوالی از ایشان صورت می بندد و چه مشتقهها است که در
 صحرا بار و کرمی انهار و کشیدن غوب و درست کردن حیاض شب و روز بر ایشان و بر بهایم ایشان میگردد
 و ایشان آنهمه را کمال افتخار خود دانسته به تمامی همت خود استغراقی و در مثالین امور گرمی و چالاکگی در تحصیل
 آنها بکامی می رسند که هرگز فتور همت و سستی عزیمت را در آن دخل نیست اگر حیواناتی از ایشان درین امور فاتر اهمیت
 شود هر آینه او را مطعون و ملامت خواهند کرد و بسفا همت دون همتی او را منسوب خواهند نمود و هر قدر یک آب بدست
 ایشان می آید بر فوائد و منافع او بعین یقین مطلع میشوند تمام جهد و سعی خود را در مشاقتیکه در طلبش تحمل کرده
 بود و در بجای مانگارند و آن فرحان و شاکر میشوند و در تحمل مشاق چالاک تر میگردد و چون نمقد مزه من نشین شد

پس باید دانست که حق جل و علا بعضی را از بندگان غلام خود که سعادت از وی نصیبشان شده صفا کرده
 بمحض عنایت و کرم خود نوعی از نوعین محبت یا پروردگار از آن نسبت خود هدایت میکند و ایشان را این سرمایه سعادت
 و وجهانی موفق میسازد و به ثمرات و نتائج آن مغز و مبتاهای میگرداند و ذرات فضل الله یؤتیهم من یشاء
 و هر یکی را از این نوعین سبانی و مؤیداتی و آثاری و ثمراتی است که بآن نوع اختصاص میدهد و از بسکه طالب
 راه حق هر یکی را از نوعین محبت ممتاز از نوع دیگر بپیمانموریشناسد لهذا این امور را بجهت تمایز فیما بین
 النوعین ملقب ساخته اند **فصل ۵۰** از بسکه سبب یحیی و حوالم مقامات او و نتائج و ثمرات او منتهی نبوده
 میشد این طریق را که ابتدای آن از حیات یحیی و منتهای آن به نبوت است بر راه نبوت و نسبت نبوت مسمی کرده
 شد و از بسکه سبب عشقی و حوالم مقامات او و نتائج و ثمرات او منتهی به معرفت اصحلال حقایق اشیا و جنبه وجود حضرت
 حق که آن معرفت خلاصه ولایت است میشد بنا بر علیهم این طریق را که ابتدای آن از سبب عشقی و منتهای آن به معرفت
 است بر راه ولایت نسبت لایت مسمی کرده اند **فصل ۵۱** اگر بر این است یعنی این طریقت پیشوایان
 حقیقت اگر چه کلمات طریق نبوت متصفه و در مقام ثمرات او را شرح القدم بود و در این طریق تخیل او را ممتاز
 از طریق تخیل راه ولایت نفرموده و در مباحث او استقلالات نمکشوده و در تعیین مبادی آن سعی بیست
 نموده لهذا چنان مناسب نماید که یک باب ازین کتاب برای بیان وجود تمایز فیما بین این چنین عقد کرده
 و از بسکه دریافت آثار و علامات هر طریق مقدم بر سلوک آن طریق است این باب را مقدم بر سایر ابواب
 کرده شود و از بسکه تخلیه نفس از زوایل و تجلیه آن بفضائل بجا آوردن عبادات شرعیه بر طریق مقصود
 شارع است اساس راه نبوت و رونق بخش راه ولایت است پس لابد یک باب ازین کتاب که مشتمل بر
 تخلیه و تجلیه و متضمن بیان طریق ادای عبادات شرعیه باشد مقدم از بیان سلوک هر دو طریق و موخر از بیان
 وجه تمایز طریقین معین کرده شد تا طالبین راه نبوت را سرشته کار خود بدست آید و سالکین راه ولایت را
 ثمرات سعی خود و نماید و نیز اکابر طریقت اگر چه در تعیین مبادی راه ولایت اذکار و مراقبات و ریاضات و
 مجاهدات سعی پیش از پیش بکار برده اند اما بحکم آنکه مصرع هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد پس اشغال مناسب
 هر وقت ریاضات ملانم هر قرن جابجا میباشد و لهذا محققان هر وقت از اکابر هر طریق در تجدید اشغال

گوشه‌ها کرده اند بنا بر علیه مصلحت ید وقت چنان اقتضا کرد که یک باب زین کتاب برای بیان اشغال جدیده که مناسب این وقت است تعیین کرده شود و در تجدید اشغال بر طرق ثلاثه یعنی قادریه و حشیدیه و نقشبندیه اکتفا نمود و در این طرق ثلاثه شهر الطرق اند پس تجدید اشغال نیز طرق معنی از تجدید اشغال دیگر طرق است از بسکه حصول نسبت لایت سلوک راه نبوت را آسان میگرداند و صاحب نسبت لایت نسبت نبوت را بسعی قلیل حاصل تواند کرد و لهذا حسن ترتیب مقتضی تقدیم این باب بر باب چهارم که مشتمل بر طرق سلوک راه نبوت است گردید و با آنکه التوفیق و سیده از مآله تحقیق **باب اول** در بیان وجوه تمایز طریقین یعنی طریق نبوت و طریق ولایت و آن مشتمل بر دو فصل است **فصل اول** در بیان وجوه تمایز طریق ولایت و آن مشتمل بر چهار هدایت است هدایت اولی در بیان اسباب تحصیل حب عشقی و آن مشتمل بر دو افاده است **افاده اول** است که سبب عاری برای تحصیل محبت حضرت حق زکوة فکر است اما ذکر و فکر یک سبب تحصیل یک نوعی از نوعین محبت باشد غیر ذکر و فکر است که سبب تحصیل نوع دیگر تواند شد چنانچه اشارتی بسوی این معنی در ضمن تفصیل احکام آن هر دو نوع کرده خواهد شد **افاده ۲** اسباب حصول عشق پس تصویرش نسبت که چنانکه نار که لطف اصفی و اعلاى عناصر است با جزای لطیفه ارضیه که مسمی بر جان است ممتزج میشود آنرا بسوی چیز خود که فوق جمیع حیا از عنصریه است جذب میکنند تا او را فانی در خود گردانند و همزنگ خود در آثار و احکام بسازند و لیکن چون بخوار که مجتمع در جو توده توده شده است عائق از صعود آن خان بجانب چیز ناری میشود و لابد که در میان اقتضای ناری و اقتضای بخار تراجمی تعارضی بهم میرسد سبب دور ماندن عذیه و شعل ناریه بر قیة حادث میشود تا اینکه اجزای ناریه بسبب شدت وحدت خود بعضی عوائق تحویل باب کرده بسوی ارض میریزد و بعضی دیگر را پاره پاره کرده در جو پریشان میسازد تا اجزای لطیفه و خایه کمان کمان بخان بجانب چیز خود برده فانی و متلاشی در خود گردانند همچنین لفظ مبارک الله که تجلی حضرت بیچون است در نثار الفاظ چون حلق و زبان و کام و گوش و اگر **بِالطَّرِيقِ الْمُعْتَهَرَةِ** فِيمَا بَيْنَ الصُّورِيَّةِ لِلدَّكْرِ الْجَمْرِ الْمَوْضُوعِ عَلَى الدَّفْعِ الْوَسَاوِسِ وَ جَمِيعِ الْخَوَاطِرِ تَرْوِيقِ الْارْوَاحِ از نور و سکینه و التذاذف الامال میسازد و همچنین خیال و هم او را **بِالطَّرِيقِ الْمَشْهُورَةِ** فِيمَا بَيْنَهُمْ لِذِكْرِ النَّحْيِ الْمَوْضُوعِ عَنِ الْوَجْدَانِ الْحَلَاوَةِ بِهَذَا اللَّفْظِ وَ حُصُولِ الْاَلْتِدَادِ بِالْخُلُوعِ وَ الشُّكُوتِ وَ النَّفْرَةِ عَنِ الْمَخَالِطَةِ مَعَ النَّاسِ الْمُكَلِّمَةِ مَعَهُمْ

آن خدای و جمولی می بختد خواه بزرگتر و همین لفظاً بمعنی حال شده باشد خواه بعنق نفی یا صفات دیگر طالب را
 از آن انتقال بتصور مفهوم این لفظ میگردد و آن تجلی حضرت حق است در نشأ علم که لطف و اعلائی تجلیات
 و اقرب آنهاست بحضرت ذات و چون این تجلی معنی مفهوم این لفظ که بسید و محض و مجرد و محبت است در ذهن
 او استقراری میگردد بحیثیتیکه بصیر بصیرت او در ایم التمجیع بجانب همان مفهوم باشد و تمام قوت و راکه او مثل چشم
 و مقصور النظر علی ذلک المفهوم گردد و اتفاتی بسوی ما سواي آن از صمیم قلب سر بر نهد اگر احمیا تا خطره ما سوا
 در ذهن خطوری کند هر آینه مثل امور اتفاتی باشد از صمیم قلب این مسمی بفکر است نزدیک قوم با بجملة
 طالب با دراک و همت خود درین مفهوم استغزاتی قوی حاصل میکنند و آن تجلی پوید جان او میگردد و لطف
 اجزائی سالک را که روح الهی اوست و که خود ساخته و با او مترتب همه سیده او را باصل خود میکشد و روح
 الهی که از عالم پاک است و قُلْ الشُّرُوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي در شان او است و بسبب مجوسیت باین مثنوی خاک اصل
 خود را نسیان کرده و آینه او را که او زنگ خورده بود چون نمور این تجلی روی او متصل گردیده و عکس کمالات
 حق در خود دیده که ان الله خلق آدم علی صورته انما تمیت بان و وطن فراموش کرده خود را با زیاد نموده
 اقتضای وصول باطل خود میکنند پس جذب آن تجلی این روح را و انجذاب این روح بسبب تمهینی تغلی که از
 استقرار این تجلی حاصل کرده اقتضای صغیره حظیره القدس میکند و تقاضای حقوق بر فوق اعلی نماید اما چون غبار
 بشریت مانع حقوق او و حظیره تقدس میگردد و ناچار از احمی در مابین اقتضای روحانی و نفسانی حادث میشود باین
 سبب شورشی و تغلی و گرمی در نسیم که ملقب بروح طبی است حادث میشود مثل حدوث شورشی و گرمی در وقت
 غضب یا انبساطی و شرابی در وقت فرج یا بجز این شورش و تغلی که در روح نفسانی حادث شده طالب دیوانه وار
 و متنازع میگرداند عقل و فکر او را بر هم میزند و بسا است که از قانون شرع و ادب بیرون میکشد و بسبب شدت
 وحدت این انست بغیانی و سیاهین و وحشت از مجالس و مساکن و صد راه و فغان و حدوث زردی زنگ
 اشکباری بهم میرسد و همین کیفیت مسمی بعشق است و از بسکه حال این کیفیت روح حیوانی است این بسبب
 نفسانی مسمی کرده شد و این کیفیت آنا فانا مترتیب میشود تا که حجاب بشریه و ذکوة منخرف شود و غبار نفسانیه پاش
 پاش گردد و مژده این حب مترتب شود و هدایت تاشیه در بیان مویذات حب عشقی و آن متکلم بر استفاده است

افاده از عمده مویدها حب عشقی ریاضت است یعنی تقلیل منام و کلام و صحبت با نام چهره حیوانی را باین
 امور رقی و لطافتی حاصل میشود و هر قدر که روح حیوانی رقیق تر حدوث تغلغل مشوش و گرمی سریع تر افاده
 از جمله مویدها آن استماع بحان خوش و هوائ کوشم مقصص شوق آمیز و شعاع عشق انگیز است افاده ۳
 از جمله مویدها آن اجتناب از اموریکه باعث حدوث کثافتی در روح طیبی باشد مثل کثرت منام و مداومت
 بر اخذیه کثیفه و مثال آنکه بر اهل تجارب پوشیده نیست هدایت ثباته در بیان آثار حب عشقی و آن
 ششتر پنج افاده است افاده ۱ از جمله آثار آن نیست که این حب بالذات اقتضای انحراف حجاب بشری و حصول
 روح الهی بآل خود میکند و بسن مطابقت هیچ قانونی خواه قانون شرع باشد خواه قانون ادب نه اتغای ضای
 کسی خواه رضای محبوب باشد خواه رضای غیر آن و نه التزام متابعت کسی خواه متابعت محبوبی باشد خواه
 غیر آن ندانی که مقصود ازین کلام آنست که ارباب عشق و موجد مقید بقیود شرعی و متادب با اداب عرفیه و طایفه
 رضای مولی و ملزم متابعت مصطفی صلی الله علیه و سلم نبینباشند حاشا و کلاما بلکه مقصود آنست که این حب بالذات
 مقتضی این امور نیست بلکه محض ضحلال صاحبین حال در مشاهده جمال حضرت ذوالجلال منجواهد و بسبب هر طریقی
 بدست آید خصوصیت هیچ طریق را در اقتضای آن دخلی نیست مثلا اگر صاحب نیحال را طین حصول مقصود خود در
 استماع مزامیر عشق مجازی و شغل ببرزخ و تجلیه اوقات از اذکار و طاعات و مثال آنکه از امور ممنوعه شرعاً هم رسد
 البته از صمیم قلب و میلانی بسوی این امور نمودی خواهد گرفت اگرچه آن صاحب حال از راه تدین و تشیع از ظهور
 آثار این داعیه مانع آید بلکه در ازاله آن جهد کند یا نبینی که در عشق مجازی عاشق را مشاهده جمال معشوق و
 قرب وصال و مطلوب میباشد اگرچه آن معشوق از قربین عاشق متناوی باشد بلکه سبب است که این
 معشوقان مجازی عشاق خود را از دیده بازی و آمد و رفت در مجالس و معاشرت میکنند و از قرب جواری بلکه
 از محله و دیار خود خارج می نمایند حتی که نوبت بسبب و شتم و لگد کوب میرسد آن عشاق همچگونه از وید و اید و
 از آمد و رفت محافل و مجالس معشوقان خود دست بردار نمی شوند بلکه مقتول شدن از دست معشوقان خود
 تحمل غضب نهان کردن جان در کوی آنها باضتن لکمال فخر و علوهت می شمارند چنانچه کلمات نظمیه و شریه آن
 دلالت صراحت برین میدارد و در یابنی مینی که کلام شکایت آمیز هیچ کی بر زبان آوردن و حرف گلگ کسی

بر زدن چقدر باعث بخشش آن شخص میشود و در مقام حب عقلی کلام پایمی افکند معنی ارباب عشق مجازی
 در بیان امثال این حکایات و شکایات صرفه نمیدارند بلکه کلام خود را با امثال این مضامین بگین و مزین میسازند
 با بحایه مقصود ازین کلام امانت حب عقلی نیست ما شاو کلا بلکه اشارت بسوی فرقی که در میان حب عشقی و حب
 عقلی است **اقاد ۲** از جمله آثار آن تفرد است یعنی قطع علائق با سواى محبوب تنگدلی از عووض مشاغل
 متشسته و هجوم علائق متکثره و تنگی حوصله از نظم و ترتیب امور متفرقه مثل سیاست منزلی و سیاست مدنی است
 رعایات و اقامت اعیان و جماعات ایفای حقوق ذوی الحقوق از اهل قرابت و امثال آن لهذا از تزوج که
 اصل همه علائق است نهایت نفرت و وحشت میگیرد **اقاد ۳** از جمله آن شدت تعلق قلب است بر شد خود
 استقلالاً یعنی نه بان ملاحظه که این ^{مخلص} نادان فیض حضرت حق و واسطه هدایت او است بلکه بجهت تعلق عشق
 همان میگرد و چنانکه یکی از اکابرین طریق فرموده که اگر حق جل و علاء غیر کسوت مرشد من تجلی فرماید هر آینه مرا با او تعلق
 در کار نیست **اقاد ۴** از جمله آثار آن عدم اعتنا است بعلوم و طاعات ظاهریه چه اشتغال باین علوم از جمله نظم
 و ترتیب مؤثر شده است و از بسکه کار او بساطت در بساطت است اشتغال با امثال این امور کار و بار او را
 پریشان میسازد **اقاد ۵** از جمله آثار آن عدم تظن علاقه است که در میان ظاهر شرع و باطن آن واقع
 تفصیل این اجمال آنکه شرع را باطنی است آن تعلق قلب است بحضرت حق جل و علاء این تعلق را
 انجائی است مختلفه که هر یک را از آن انحاء بستنی میانند چنانچه تفصیل این در محل خود مذکور است و ظاهر است
 آن امتثال او امر و انتها از منتهای است در میان این افعال ظاهره و آن تعلقات قلبیه علاقه است بسوی یک
 که قبل از باب تحقیق و کعبه اصحاب تدقیق اعنی شیخ ولی الله قدس سر شرح و تفصیل آن موفوق شده اند پس
 هر یک که بوجدان خود متظن آن علاقه میشود عبادت او سرا سر مغز بی پوست میگرد و احوال او متنزج به حال
 میشود و الا آن شخص قشری محض و منقش محبت میگرد و اگر فقط متسک بظاهر افعال غیر عمیه کرده باشد و الا
 شعبه از اسباب در عقاید او راه مییابد اگر فقط متسک بباطن شرع نموده ظاهر را از وجه اعتبار ساقط داند و از بسکه
 تظن باین علاقه از قبیل نظم کثرت افعال و وحدت احوال است صاحب حب عشقی را در این میدان ^{حوالی} نیست
 الا تقلید در باب حب عقلی ازین آثار مذکور با تار و پود که بسبب تنگی مقام در قلم تحریر نیامده پی بردن بر اهل فطانت

چندان عیسویت العاقل نلغیه الإشارة هدايت رالجه در بیان ثمرات حب عشقی و آن مشتمل بر افاده است
 افاده چون سبب حدت و شدت کیفیت عشقیه قوت جذب تجلی علمی کمال انجذاب روح الهی غبار
 شهادت و مثال منکشف میگردد و حجب نورانی و ظلمانیه مخرق میشود لابد بنابر انجاز و عده که منطوق کلام لام
 الوثوق و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا است و مدلول کلمه فاذا کونوا فی اذکر کفر است مشاهده
 جمال لایزال حضرت ذوالجلال است میدهد معنی قرب معیت که مضمون انا عندک ظل عبیدی بی
 و انما معه اذ اذکر فی و حفظ الله تجدد کما تجاهدک که معبر بوصول است هویدا میگردد و در جلد وی تپ
 تابی و قلق و اضطرابی که در وقت حرمان و هجران تحمل کرده بود حال سرور و ابتهاج و خلعت مکاره و مسامحه بدست
 می آید با بجزایریگی بافت بدل میگردد و وحشت بانست افاده ۲ باز چون قائم توفیق دست این مدوش
 ابتهاج مشاهده را گرفته بیالامیکشد مقام فنا و بقا ز پرده اختفار و بظهور می آرد بیان جانش آنکه چنانکه آهن
 پاره را در آتش می اندازند و ز بانهار آتش را از هر جانب میزد میشود بلکه جزای لطیفه ناریه در نفس جمهر آن
 آهن پاره مدخلت مینماید شکل لول و راهم رنگ خود میسازد و حرارت احراق که از خواص ناریه است با او میبخشد
 هر آینه آنقطعه جدیدیه معدود از جمله قبسات ناریه خواهد شد بنیان معنی که آن حدید از حقیقت خود مبتدل شد
 بنا صرف متحول گردیده که این امریت بدیهی البطلان بلکه این آهن پاره در حقیقت خود آهن است لیکن بسبب
 هجوم جنود شعل ناریه جدید پیش مع آثار و احکام خود و بفرار آورده و ز او یا اختفا محمول و ز زیده پس هر چه بر نار
 از آثار و احکام مترتب میشود همان آثار و احکام تمامه بانی کم و کاست بر آهن پاره هم میتواند شدنی فی بلکه آن
 آثار و احکام حالا هم مترتب بر ناریه است که آن آهن پاره احاطه کرده اما چون آن نار این آهن پاره را
 مرکب خود ساخته عرش سلطنت خود قرار داده این آثار و احکام با آن آهن پاره نسبت می توان کرد چنانچه
 و ما هخلته عن امری تصریحی است از ان فا کرا ذر ذک تملو می است بان القصار ان آهن پاره را
 در مجال مجال مقال بودی هر آینه بصدر زبان آوازه عینیه خود با نار و غلغله اتحاد و ناریه با حدید در گنبد افلاک انداخته
 البته البته ساعتی از خود رفته و از حقیقت خود غافل گشته باین کلمه تکلم شدی که من انگری از آتش سوزانم و منم
 آنکه کارویار طباطبایان و حدادان و صوفاغان بلکه جمیع ارباب صنایع منوط بنسبت به چنین چون امواج جذب و کشش

رحمانی نفس را در قعر کج بجار حدیث فرمیکشد ز مزمرا انا الحسنی و لیس فی جنتی سؤال الله زان سر بر زانو
که کلام هدایت ایام کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یتکلم به و یداه الی یعطش
بها و رجله الی یمشی بها در روایتی و لسانه الذی یتکلم به و کتبی است از ان و اذ قال الله
علی اللسان ندیه سمع الله لمن حمده و یقضى الله و علی اللسان ندیه ماشاء کتبی است از ان بن مقایست
بس باریک و سئل است بس نازک باید که در آن نیست تا لکنی تفهیم لیل و لیل مقایست میگردد تفهیم مناسی
شعره و سراء ذاک فلا اقول لانه ذی لسان الثعلب عند اخر سن و زنها برین معالده تعجب فی
و بالکار پیش نیانی زیرا که چون از نار وادی مقدس ندای را بی انا الله رب العالمین سر بر زانو اگر از نفس کامل
که اشرف موجودات و منوی حضرت ذات است آواز انا الحق برآید محل تعجب نیست و از جمله لوازم ان مقام صدور
خوارق غیره و ظهور تا اثرات تویه و استجابات و عورات و در فعلیات است که لانه سألنی لا اعطینا ولا ان
استغاثی لا اعینننه مصرح است با معنی از جمله لوازم آن ظهور نکبت و بال بر عدد و بدسگال این صاحب حال است
من عادی و لیا فقد اذنته بالحرب مفید همین مضمون است **اقاوه ۳** باز اگر لطیفه دیگر از غیب جذبی
جدید از پرورد لاریب با و میرسد ادراک و وسعتی بس عظیم و پهنانی بس نفیم پیدا میکند که سبب ان اضحلال جمیع
حقائق کونیه و موجودات امکانیه و جنب ذات پرچون هویدا میگردد و نسبتی که با این نفس بیطالب حضرت حق
ظاهر شده بود همان نسبت در میان هر چیزی که در عرصه وجود ظهور رسیده و حضرت حق روشن میگردد و با کمال
این ساطقیه حضرت حق بر بساط وجود و قیام این حقائق متکثره بان ذات متوحده مدک میگردد و ویه مضمون
هو الا و الا و الا و الظاهر و الباطن و کل شیء محیط و لی لکم جنات و الارض السابعة السطی لعلی الله
دم نیزند جهان ندره و تاثیر عشقی و خفی بذب تجلی علی که سبب ان این عشقی خاک و مقام مقدس پاک قدیر جلالا که دیده
این تراب همین در مجلس قرب رب لایاب عظیم چه مقدس صدق و مقام کریم یافته شعر جسم خاک از عشق بر خاک کشیده
کوه در قضا بدو چالاک شده عشق جان را در عاشقا بطور مستخرم صافی عقاید و از لوازم ان مقام است دم از بتلذذ
زدن و لب بمعارف الهیه کشودن و ترنم به مضامین این ابیات نمودن شعر آنچه فی میگوید اندر زیر بر دم
فاش گر گویم جهان بر دم زخم بدجله معشوق است عاشق پرده زنده معشوق است و عاشق مرده

این است آنچه از احکام حب نفسانی ضروری لیسان بود فاما شرح و بسط این احکام خصوصاً تفصیل مقام فنا و بقای پس از کتب قوم طلب باید کرد و قدوده اولیا و زبده ارباب صفا یعنی شیخ ولی الله ازین کمال تقرب انوار فل تعبیر میفرمایند **فصل ثانی** در بیان نحوه تمایز طریق نبوت و آن شش تمبر چهار بدایت است بدایت اولی در بیان اسباب تحصیل حب ایمانی و آن شش تمبر سه تمهید و دو افاده است **تمهید اول** باید دانست که انسان در اصل خلقت خود بر چند چیز مفسود است و سخنان آن ملعون و استهجان خدا و آنها در جذبه جلالت او و ولایت نهاده اند هر فردی ازین نوع که روح جبلت او از نقوش باطله تقلید ارباب جاهل و عناد که فطرت خود را فاسد کرده و احکام جبلت خود را از دست داده اند صافی باشد البته این امور را از مفاخر و مناقب خود بلکه جمیع بنای نوع خود می شمرد و خدا و آنها را از نقائص و عائب خود و امثال خود میداند هرگز از اسبابی نوع خود عاقل ازین امور و خصال از طلب نهامی بیند البته او را از زمره اغنیاء و سفهنا میداند از عمده آن امور حب منعم و تعظیم اوست ترجیح جانب و براسوسی او و شکر نهای و تحمل مشاق و ترک اوقات صرف مرغوبات و راتبغای ضای او و خود را در زمره بندگان او شمردن و نفس خود را با چیز محض و جنبه و دیدن زبان را بجهت او کشادگی و جوارح را در خدمت او بکار آوردن و گردن در زیر بار نیت او فرو کردن و نیت او را بر خود قول و فعلاً اظهار نمودن و مرغوبات خود را در انقیاد او باختن و دل را بر غریمت امثال او و امر و رضا جوئی او محکم داشتن و از خضوع و نیاز او عار نکردن گو که ممارست امور خسیسه یا شاکه پیش آید و استقامت و مداومت بر امور مذکور که خلاصه آن حق شناسی منعم نمودن با آنچه خلاصه این کلمات آنکه انسان جید الفطره را با منعم خود علاقه بهم میرسد که هرگز از عمده آن مده عمر به هیچ خدمتی از خدمات بیرون نمی تواند شد و هیچ چیز را مقابل نهای او نمی تواند شناخت و جزای تحمل مشاق و بجا آوردن خدمات جز رضای او نمی تواند دانست و اگر نیک نامل کنی بی هیچ فردی ملا از افراد انسان که در جودت فطرت مسلم اقران خود باشد خالی ازین خواهی یافت و تمام حجب منعم و بتیای تفاخر آن و جنبه با زکفران منعم و نفرت از آن و تسابب تشاتم آن در میان افرادین نوع جاریست مثلاً اگر کسی بر والدین خیر خواهی موالی و ملک حلالی آقا و تعظیم او ستاد و انقیاد سلاطین یا دکنی البته آن شخص این قول ملا از جمله مدح خود خواهد شمرد و او را باین مدح ضروری احتیاجی

حاصل خواهد شد بلکه سعی در رفع رسانیدن هر دل و نسبت این قائل استقراری خواهد یافت و اگر بعقوبت این
 و باقی از موالی و تک حرامی از اقا و امانت استاد و بعضی بر سلاطین کسی نسبت کنی البته آن شخص این قول را
 آدم و بچو خود دانسته است شفتگی و غضبی و بعضی سعی در ایندای قائل هم رساند و از فرود حب منعم است تعظیم شعرا و
 یعنی اموریکه بان مناسبتی خاص میدارد و بحیثیتکه ذهن کسی که واقف بان مناسبت باشد از آن امور
 بان منعم تقال میکند مثل تعظیم نام او و کلام او و لباس او و سلاح او و حتی که مرکب او و سکر او چنانکه بر کسیکه مهارت
 این امور کرده و مجانست با حقوق شناسان از امرای عظام با جمیع مصاحبان کرام و تعظیم ایشان بفرمان
 پادشاهی و تحت پادشاهی را دیده پوشیده نخواهد ماند چون تعظیم شعرا منعم کمال میرسد باعث تعظیم هر چیزی که
 مویذیب مروج شکر او باشد میگردد مثل تعظیم کسیکه شکر او دعوت می نماید یا در خدمت گزار می نماید این
 محب میکند یا اعلام نعم او می نماید چون این مرتبه هم قوت میگیرد و در با فراط و علومی نهد باعث تعظیم
 اموری میشود که از محب در تعظیم منعم و خدمت گزار می او بظهور رسیده مثل تعظیم اقوال و افعال که بازاری
 نعم او بجا آورده و تعظیم اموالیکه در رضا جوئی او باخته اندانی که این ز قبیل عجب با قوال و افعال خود و احتیاط
 صرف اموال خود است زیرا که آن اقوال و افعال و اموال را در جهت است بیگ جهت از کلمات طلب است
 محب است از جهت ثانیه از شعرا منعم و تعظیم آن جهت ثانیه متعلق شده نه بجهت اولی و از آن جمله
 حب جواد است مراد از جواد شخصی است که فاضله امور نافعه را لغرض نماید چه هر انسان سلیم الفطرت هر که این
 صفت موصوف میداند بالطبع او را دوست میدارد و مثلاً اهل سخاوت و فتوت و ارباب کرم و مروت و
 از سلاطین و بی الاقتدار و امرای نامدار هر یک از ارباب فطانت و کیا است باشد البته از صمیم قلب
 خود دوست میدارد و در سویدای دل ایشان خواهش از زیاد عز و جاه آن که با استقرار میگیرد
 خواه با ایشان انعامی از آن عطا رسیده باشد یا نه چنانچه بر اهل وجدان پوشیده نیست حال آنکه هیچ کی ازین
 عطا لا جواد حقیقه نتوان گفت چه هر که سوای حق صل و علائم صدی فاضله امور نافعه میشود سعی در فیض
 رسانی بجای آورد هر آینه او را عرضی از اغراض دنییه یا دنیوییه از ابتغای مرضی حق یا طلب ثواب
 جزیل یا دفع عذاب اخروی یا تهذیب خلاق خود یا طلب نام و نشان خود یا امتیاز صیت سخا و کرم

و شنا و بیخ و راقران خود با امثال این امور باعث این فاضله و کرم گردیده لیکن چون آن غرض را عمدتاً
 الا فاضله و الانعام مستور میدارند و بی غرضی محض آنها را می نمایند و در بادی نظر تشبیهی بجوای مطلق پیدا میکنند
 بنابراین مستوجب حب را باب فطانت گردیدند چه جای جوای مطلق که صفت جو و حقیقتاً در ذات فیاضه
 او منحصر است و بس این بی نبی که اگر حیثاً از کسی از ایشان عند الافاضه و الانعام تحصیل غرضی یا طلب منفعتی
 ظاهر میشود در همه باب فطانت او را از زمره که ما خارج شمرده در جماعه دون مهتان معدوم نمایند و این
 جمله تعظیم صمد است مراد از صمد شخصی است که خود بی نیاز باشد و غیر او را بسوی او احتیاج پیش آید و این
 صمدیه امر است مشکاک در کمال و نقصان چه استغنا از اکل و شرب جماعه و امثال آن از لوازم حیوانیه
 مرتبه ایست از صمدیه و استغنا از جهت و شکل چون امثال آن از لوازم حیوانیه مرتبه ایست فوق از آن
 و استغنا از معین و زیر و شریک و مشرک آلات و وسائط امثال آن از لوازم عجز و همچنین استغنا از
 جوایس هر کار را و خفیه نویسان و قانع نگاران امثال آن از لوازم جهل مرتبه ایست فوق از آن استغنا
 از علت خواه فاعل باشد خواه قابل که مسمی بوجوب است مرتبه ایست فوق از آن و دیگر مراتب فوقانیه
 را برین قیاس باید کرد همچنین مراتب احتیاج غیر بسوی او نیز متفاوت است چه احتیاج در استخلال
 مشکلات و متدفاع بلیات مرتبه ایست و در تربیت از تغذیه و تمییه مرتبه ایست فوق از آن و در
 حصول جوارح و قوی بسوی ایجاد و عنایت او مرتبه ایست فوق از آن و در نفس وجود و بقای او یعنی در
 خروج از کم عدم و ظهور بر منصفه وجود مرتبه ایست فوق از آن و دیگر مراتب فوقانیه را برین قیاس باید
 کرد و بازاری هر مرتبه از صمدیه مرتبه ایست از تعظیم که مثل آن باشد در کمال و نقصان یعنی هر قدر که
 صمدیه عالی تر و احتیاج بسوی او قوی تر باشد تعظیمی که مقابل است کامل تر و خاضع تر خواهد بود با جمله
 صمدیه و تعظیم را مثل دو پایه میزان قیاس باید کرد که هر قدر یک یک پایه علو و رفعت بهم میرساند همون قدر پایه
 دیگر با انحطاط و پستی رومی نهد این بی نبی که هیچ کی از مستدینان بطلبی خواه حق باشد خواه باطل عبادت او
 رعایت تعظیم است در حق کسی بغیر اثبات صمدیه او یعنی استغنائی او از حاجات امثال خود و احتیاج
 خود بسوی او در حوائج و مشغلات تجویز نمی نمایند بلکه همین صمدیه را استحقاق آنها را عبادت را استلال

می نمایند و شارع نیز معبودیت وجودان باطل را بنفی صمدیت از ایشان بطلال فرموده که جایجا اثبات
 احتیاج آنها نموده و عدم احتیاج این عابدین در هیچ یکی از حواصلی نسبی آنها اظهار کرده چنانچه برای اهل هجرت
 از علمای تفسیر پوشیده نیست و از آن جمله است حب اهل کمال و تعظیم آنها و این امر در ظهور و بدیهه بر همه رسیده
 که مستغنی از بیان است چه هر سلیم الفطره هر کس را که منصف کمالی میدانند مثل علم و ذکاوت و قدرت و حسن
 صورت و سیرت و وقار و تمکین و امثال آنها البته از ته دل او را دوست میدارد و هر قدر که ممکن باشد از تعظیم و تعظیم
 او بجای آورد و در مجالست و مصاحبت او میکوشد و از بسکه صفات کامله در مراتب کمال نقصان تفاوت فاحش
 میدارد و مراتب حب تعظیم که بازای آنهاست ناچار تفاوت خواهد شد با آنچه چون هر یک از این امور مذکوره در
 احداث حب عقلی و در باطن انسان سلیم الفطره کافی است اجتماع اینها لایسها که در اقصای مراتب کمال باشد موجب
 ازدیاد و حب باعث حدوث فطره تعظیم که فوق از آن متصو نیست البته خواهد شد متبیه ثانی چون منع حقیقی وجود
 مطلق نجات افراد انسان از مصائب خروید و میل ایشان را بنصاب علیّه جز بحصول اقوای مراتب حب حق
 جل و علا ممنوع بغایت تعظیم او ندانست آنچه در جذر جبلت او از حب منعم و اسئال آن از امور مذکوره و بدعت
 نهاده بود همان را بطریق افاضه این سعادت جاودانی و سرمایه دو جهانی قرار داده بران هدایت نشان شده
 و اکمل افراد انسان ندای اِحِقُّ اللّٰهَ لِمَا یَعْدُوْکُمْ مِنْ نِّعَمِهِ و آوازه قل ان کنتم تحببوا اللّٰه
 فَاتَّبِعُوْنِیْ از کوه فطرت در دادند و کلام سر اسر لطف الیتام که مشحون از نعمای حضرت حق وجود داد و مملو از شرح
 و بسط آثار صمدیت و مثبت صفات کمال نانی سمات نقص زوال بود و در باطن ابرویخته و تسبیحاتی و تکبیراتی که مشعر
 به صمدیت اویند و تمجیباتی که مخبر از وجود و انعامات او و بونی از اوصاف و کمالات او و تهلیلاتی که منظم قضا و بالو بدعت
 که اصل صمدیت است و بر بوبیت که اصل وجود و انعامات اساس کمالات است بواسطه آن اکمل افراد تعظیم نمودند
 و آیاتیکه منبث در افاق و مضمرد و انفس است عجائبی که در اجرام علویه و جسم غنصریه خصوصاً نوع انسان که در ایجاد
 او از تغیراتی و تحولاتی مثل نظیفه و علقینه و مضغینه که بر ماده میگردد و در تصویر او از ایجاد الوان خوش و صورت و
 اعضای متناسبه و قوای متخالفه و در تربیت او از تغذیه و تمیله و لاد در بطون اعمات نشانید و صیرسین نشانید که بر
 و رابعاً شرحی مختصر از دفع بیانات محل مشکلات اغاثه مهرین استجابت عوات مضطربین در هدایت او از

ارسال سل و انزال کتب امثال آن محض فضل و کم خود به بیان بلاغت نشان فصیح اعرب اعجم ایضاً کرد
 تا آن امور یک و در خیمه فطرت مستور بود بر منصفه ظهور جلوه گر شود و دین حنیفی که بر تصقیل فطرت بیش نیست که
 منطوق فَاَقْرَبْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ
 ذَٰلِكَ السَّبِيلُ الْقَائِمُ و مدلول سَبِيلُ مِلَّةِ اِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا است نصیبه ایشان بود
مهمید ثالث باید دانست که هر چند اقوال و افعال از فروع و توابع احوال است لیکن بعضی وجوه
 آن از منتهای احوال و کمالات آن نیز توان شمرد چه افعال و اقوال بمنزله قالب است و احوال بمنزله روح و
 چنانکه قالب بی جان معدود از جنس جمادات است هم چنین جان بی قالب عاقل از کمالات مثلاً است
 شتم و ضرب و جلد اگر چه از فروع کیفیت غضبیه است و آن از احوال قلبیه لیکن آنرا در رتبه کمالات متمم
 آن باید نهاد چه اگر کسی را مثلاً غضبی یا فرحتی طاری شود و از ظهور آثار آن از سبب شتم یا نغمه و سرود و سرای
 و از ضرب جلد یا از آرایش سباب عیش و نشاط و ترتیب محافل عشرت و انبساط و امثال آن از احوال و
 اقوال فرجیه یا غضبیه مانع آید هر آینه آن غضب فرحت از جنس مساوی نفسانیه معدود شده در ساعتی
 هر یک آتش غضب منطقی شده و انبساط فرحت رو با نقیاض نهاده باطل خواهد شد و اگر آن حالت قلبیه با قوا
 مساویه و افعال جسمانیه نمایند کنند آنها را قوتی و تضاد می رسد و دستوری و احاطه دست بهم چنین حرب منع
 جواد و تعظیم صمدیکه در کمالات خود منزله از اضداد و انداد باشد اگر چه از امور قلبیه و حالات نفسانیه است لیکن
 اقوال محبت انگیز و افعال تعظیم آمیز آنرا دو بالا میسازد و آب تابانی می بخشد که بر اهل وجدان سلیم پوشیده نیست و
 بدون این امور آن حالت قلبیه مثل کاتب مقطوع البید و شهسوار بالکس لفرس خواهد شد چون انمقده مرهمه شد
 پس لابد بر سر اهل کلام بیائیم **اقاوه ۱-۵** - باید دانست که مرد سلیم الفطره که در ازل الازال او را ز اهل سعادت
 نوشته اند و عنایتی خفیه در باره او گماشته اند چون بگوش هوش خود می شنود که نعم حقیقی او بنمای جسمانیه و نفسانیه
 در اقصای مراتب صمدیت اعلائی مناصب جو و واقع است و با کمال و صاف و فضل نفوت متصف از تمام
 نقص منزله و از صفات زوال مبر او این شخص در اقوای مراتب عینت و واقع چه در هر ساعت نسبت به هر چیزی
 او محتاجی حتا که در جوارح و اعضای خود هم پس گوید که تمام وجود این حاجت در حاجت است و نعم حقیقی با وجود

کمال صمدیت و استغنائی او در هر ساعت باران صفت ریزان و به بصیرت خود می بیند آیاتی را که منبت در
 آفاق نفس است عجایبی را که مبسوط از سگت سماک از شری تاثیر است بلکه از عرش تا فرش خصوصاً در نوع انسان
 و خصوصاً در نفس این ناظر که بسوی پاره ازان اشارتی در صدر کلام گذشته لابد امور مذکوره الصدر که در فطرت
 او ودیعت نهاده اند جنبشی پیدا میکنند و سینها و او را پر می سازند و چیزی تعظیمی نسبت آن منع حقیقی از صمیم قلب
 او می خیزد و ظهور افعال و اقوالی که دال بر تعظیم و شکر او باشد و شایان صمدیت و کمالات او نماید و بدل از کمال
 بان رضای او بدست آید تقاضای نماید پس سبحانی و تحمیداتی و کبراتی مضمونج بافعال خصوصیه و حرکات تعظیمیه
 بلاخط آن معانی که در اول کلام مذکور شد از و سر بر می زند - لایما تهلیل که دلالت بر تفرود و باعلاسی مراتب صمدیت
 و اقوالی مقام ربوبیت میدارد و بظهور میرسد خصوصاً کلام پاک و که شارح و مفسر امور را راجع فطریه بروحی است که
 فوق آن متصور نیست با وجودیکه آن کلام پاک تعظیم شعائر منعم هم مخلوط گشته پس آن کلام پاک را آن مؤمن
 پاک به کمال تعظیم و تبتد بر معانی بوحی که بالاندکورشد بر زبان می آرد و لذت این ذکر خصوصاً عظمت این
 کلام پاک قلب و عقل او را مال می سازد و عذوبت الفاظ و رشاقات مضامین دل و راصید میکنند و متوش
 و عقل او را سر بسرستیر روشن میگردد و حیالات منتشره دوسادس پراکنده و امانی باطله و عوام عصیان و حب
 تعظیم باسوی الله را پاش پاش کرده متلاشی میگرددند و عقل و قلب و را از الواث بهمیه پاک می سازد و به این است
 ذکر این قوم و این را بنده کرامیاتی بلقب میکنم و از بسکه از صدر کلام معلوم شد که از اقوال بساینه و افعال حجاب
 در باره احوال نفسانیه نایدی عظیم هم میرسد و آب تابی فنجیم و سعت میدهد پس بنا بر علیه این ذکر مذکور باعث
 از ویاد امور را راجع فطریه خواهد شد و الفتی تعظیمی جدید از نهاد ذکر فواره صفت جوش خواهد زد و آن جوش حسی
 تعظیم اقوالی و افعالی دیگر تقاضا خواهد کرد همچنین از جانبین می رود تا که مضمون تهلیل که تفرود حضرت حق است
 با لوبیت و ربوبیت و فضائل ذاتیه و فضائل متعدیه و قصای مراتب استغنا و اوسع جود و نعم و سقوط و سائلط
 تاثیر و انعام و اعراض از انتفات آنها و عدم اعتنا بحال آنها است در اول ذکر قرار گیرد و استحکام پذیرد و حتی تا که
 هر کاشی که در عالم کون به ظهور رسیده و میرسد همه را بقدرت کامله او بلا واسطه منوط و اندوهر نفسا یکبار و بیابانش
 او فائض شده همه را از آثار تربیت بالنع و بلا حجاب شمرده و هر کما لیکه در ذره از ذرات موجودات تا فته همه را

حکمت جمال الایزال و شناسد هر نقصی که در ممکن از ممکنات هویدا است همه را از بارگاه جلال او دور افتاد کند
 پس ساقه صناعت در بحر عجاب قدرت او غوطه میزند و حسابک ساخر با حیرت بدست نمی آرد آنافانا در کتاب
 انعامات او مطالعه نماید و جز منهدن عجز و نجاست عدم امکان بقیام حقوق نعمای او دست نیاید بدین است
 فلاین قوم درین رابطه حساسیت مسمی می کنیم **افاده ۲** چون این فکر کمال خود میسر شد الفتی شنیده
 مخرج با تعظیمی منفرط از قعر قلب او سر بر میزند و جمیع قوای باطنه او را مضمحل میگرداند و حالتی طاری می شود که او را
 تشبیه بجز گدازتن نمک آب یا شبنم در آفتاب نتوان داد که اگر بالای بیند همه آیات عظمت انعام می دریا
 و اگر زیر پامی بیند بجز آثار انعام و عظمت نمی بیند و اگر درون خود می بیند همین می بیند و اگر بیرون خود می بیند
 همین می بیند و اگر خود را در خدمت و شکر انعام او با خاک برآید کرده بلکه خاکستری برآید داده کرده باشد و
 باز این سعی بلند را با انعام او موازنه در خیال خود میکند و با عظمت او در میزان عقل می سنجد هر آینه دریای
 انفعال و نجالت از جیب قلب خود می چکاند و خود را در آن متغرق میداند بلکه جوارح و قوای خود را هم از چهل
 نعمای او شمرده و از عجاب قدرت او شناخته محبتی تعظیمی هم میسر سازد **طیبت** نازم بچشم خود که جمال نوح دیده است
 اقم بیای خود که بگویت رسیده است هر دم هزار بوسه ز نرم دست خویش به کوه دست گرفته بسویم کشیده است
 و هر گاه که اسم مبارک او بر زبان می راند تمام باطن او از عظمت حلاوت این اسم عظیم مثل بیدار نسیم سحری می لرزد
 و از هر بن موی او ندای عجز و تسبیح داداره استغنا و بی نیازی او فواره صفت می جوشد پس این الفت
 شنیده را که مخرج تعظیم منفرط و مسلط بر ظاهرو باطن مومن می شود به حب ایمانی ملقب میکنند و از بسکه تخم این
 حب و رسیدن طیب عقل مومن که خالی از اتباع مواد اختراع بدعت است کاشته شده بحب عقلی مسمی می سازیم
 و از بسکه شارع بسوی همین حب دعوت فرموده و همین را در مقام مدح عباد خود ذکر نموده و تمام ارکان ادب این
 برای تحصیل همین حب قرار داده بحب ایمانی نیز ملقب می نمایم **هدایت ثابته** در بیان مویذات حب
 ایمانی و آن مشتمل بر دو تهیید و سه فاده است **مهمیید** - باید دانست که اصل سبب حصول حب ایمانی و سبب
 مویذات این سعادت جاودانی اجتناب از حضرت حق و صطناع جواد مطلق است که در ازال الایزال نصیب
 این ذره ناچیز گردیده و او را از زمره مقبولان معدود کرده - پس همان اجتناب ازلی این ذره ناچیز را از

حقیقت خاک تا ذره سماک کشان کشان می برد و در هر مقامی نفی جدید و تربیتی متناسب با آن جمهوری بر سر
 اما چون آن اجتناب در بدو فطرت مستور الاثر و مفقود انچه می باشد و نسبت مساوی است بعضی امور مناسبت پرده
 تحفا از روی او دور می شود و آثار او تدبیر بجای منصف ظهور می رسد بنابراین این امور را از زمره مؤیدات و سبب
 می توان شمرد اگر چه مؤید حقیقی و سبب اصلی همان نورانی است که در بدو فطرت در جذب جلا تا و در وحیت نهاده اند
 چه از ضعف مضاعف این امور مؤیده حصول عشر بیشتر آن آثار هم متبعمی نماید چه جای ترتیب بین قسم الطمان
 بر ائمال این موصفات - متهید ۲ باید دانست که اگر چه مؤیدات این سرمایه سعادت را بتقریر و تحریر مقید
 ساختن و در حیطه عدو و محصور کردن متعسر بل متعذر است لیکن حکم مالا یدرک کلا لا یدرک کلا
 بسوی بعضی ازان اشارت کرده می شود تا این عقل و فطانت مسکوت را بر منطوق قیاس کرده بحقیقت پنی بند
 افتاده - ۱ - از عمده مؤیدات حبلیمانی استحکام عزیمت قلبیه است بر اتباع شریعت و کمال و فور غیبت بر
 موافقت سنت شدت نفرت از ملائمت بدعت و قوت اعتصام بحبل شد الملتین یعنی اقتدای اظهار و
 باطن بکتاب مبین و سنت رسول امین که همت را بر رضاجونی حضرت حق حبست لبستن اعتقاد و تعظیم او و تنظیم شمس
 اولایسا شرع که اعظم الشعائر است درست کردن - ندانی که مقصود از این کلام کثرت عبادات شریعت
 یا هم رسانیدن سواس که عوام الناس را در اتقوی ملقب می نمایند بلکه مقصود از ان طینان قلب عقائد
 شرعی و جوش زدن محبت و عزت و تعظیم از صمیم قلب نسبت او امر دینی و عدم مبالغات بودا فتنه مخالفت
 خلق در رضاجونی خالق و استحکام عزیمت بر رفع مانع دعائی بحیثیکه جان و مال خود را در رضاجونی منع خود
 بر باد دادن و سر و سامان خود را بر امتثال او امر او باختم در نظر همت عالی خود بجوی ننی شمارد و به عالت و
 مانع را که در ترازوی همت خود بر رضاجونی او موازنه میکند هم سنگ - نهی یا بد بلکه در لجه بصیرت او مثل موازنه
 کاهی با کوبی می نماید و در دل خود بر رفع آن مانع و طرد آن عائق شجاعتی می یابد و خود را باعتبار همت خود
 بران چیره دست می شمارد اگر چه آن عائق صعب الزوال و عیسر الابطال باشد مثل هیلوان آهن تنگ او از
 رجز نقیبان نعره مبارزه اقران او مست کرده بمیدان محاربه کشیده آورده پس آن شیرزبان بسبب شجاعت
 و تهور کسی را در اقران خود ننی شمارد بلکه در دل خود قطع امیداند که بهر که روی همت خود آرام و نیردی عزیمت

برگماری فی الحال مثل مورچه بد حال یا پمال تو انم کرد اگر چه رستم زمان انرا سیاب وقت باشد و این امری است
از وجدانیات که دائره تقریر و نطاق تحریر از بیان تصویر آن تنگی میکند و بر جنود فکر و عساکر عقل من حققت
آن سر تنگی می نماید و جز وجدان را در آن بار نیست غیر قلب سلیم را آنجا کار فی سع حذت این می شناسی بخند
سپاسی با قاده ۲۱ جمله مویدات حب یمانی تریح جانب حق است بر جانب نفس بوجهیکه در صلب نفس انکساری
از ان پدید آید و در اساس بهیمیه از ان انقلاعی موبدا گردد و در اموریکه باعث این انکسار و مقتضی این انقلاع تو انم
شد بحسب شخاص اوقات احتمالی عظیم و تفاوتی فاحش متحقق است مثلاً در بهیمیه یک مشغوف الاکل و الشرب
باشد و مثل گس بر نان و حلوانی افتد ترک میل با این امور و ایشار غیر در ان محض ابتغای رضای الله جانیکه در طمع حصول
مثل آن باشد و نه امید حق شناسی خدمت گزار می آن غیر و نه توقع انتشار صیت زهد و ایشار و امثال این امور
داخلی دارد که در غیر آن نه و همچنین در تطهیر قلب کسیکه مجبول بر قوت شبق و عشق نسا است او را معشوقه ذات بحال
و بحسب المال بحسب اتفاق و یادوری نصیب مستوره عن عین الرقیب بدست آمده و آنوقت سر در و ساعت
ابتهاج را که بمذال موال خطیره بدست آورده ترک زنا و مصاحبت با وجود تو فر غبت طرفین بهیجان شوق و شبق
عدم موال نوعیه و طبیعیه محض ابتغای رضای الله و خوفان من سخطه نموده و بسوی مشائقی که در تحصیل آن معشوقه تحمل کرده
و امثالیکه برای بدست آوردن آن مجبوره بدل نموده هیچ اتفاقی نکرده تا اثری دارد که در غیر آن نه و همچنین
بذل موال خطیره محض ابتغای لوجه الله بحیثیکه طلب نام و نشان یا امید حق شناسی مدامی آن مبذول علیه یا
مکافات نعمتی سابقه آن یا امید حصول منفعتی از ان یا توقع اشتها خود بوجود و سخا و امثال این امور باشد
در حق بخیل و منان طالب عزت و نام کاری میکند که در غیر آن نه و همچنین توجیض مغاليس فقر و مسا کین اذ لا حق
اغنیای اغزه که در اقران خود بعزت و جاه ممتاز و در زمان خود بنام و نشان مشتهر باشند و همچنین قدام در
هسلکه که تلف جان مال بر بادی عیال اطفال در ان بنظر می آید و در حق اهل صبر و تحمل که روی کارزار
و بروران دیده و گرم و سرد زمانه را بچشیدند و هم چنین سکوت و در مناظره و ترک منازعت در حق و اقرار بخطا و
ناهنمی خود در حق علمائیکه بذکاوت و تحریر مشهور بقوت مناظره و اسکات خصوم موسوم اند و در فن توجیه و تاویل و طوطی
و در حل و منع کعب علیا دارند و همچنین ترک حد بر اقران عدم التفات بنام و نشان و طلب نکردن امتیاز در اهل

زمان و ترک سعی در اهل ما خوارقی و کشف قلعه آیتیه و استجابت ابدیه در حق مشائخ که تقوت تاثیر موصوف و کشف
 و قائله منسوبانند و اما اختلاف این بحسب اختلاف اوقات پس مہین گاہ سہ آب است کہ در وقت سیرابی خصوصاً
 در بلدان مہورہ یا بر لب ہزار جاریہ اورا بجز مہرہ کسی نمی ستانند گاہ وقتی میرسد کہ در میدان حق و دوق بی آب
 و گاہ گرفتاری شود و از شدت عطش جان بہ لب آمدہ و سوزش تشنگی اورا بر لب گور رسانیدہ و بہر اجد و جہد کاسہ
 از آب زلال بہت آوردہ و ہمگی بہت خود با دستوجہ شدہ و بجات خود را در آن منحصر دانستہ در دست خود بیالہ
 پرب آب را نہادہ میخورد کہ خشکی لب سوزش سینہ را بآن آب زلال دور کند و جان خود را از ہلکہ بجات بخشد
 و این اثنای شخصی گیر کہ بہین حال گرفتار بود اورا بر خود ایشار کردہ و گویا کہ عصارہ جان خود بر آوردہ و بخشی از
 جگر خود بریدہ بآن شخص دادہ است و بہین امر بالمعروف و نہی عن المنکر است کہ ہر طالب علمی کہ در مدرسہ می نشیند و ہر
 فقیری کہ در خانقہای فرود کش می شود بلکہ ہر مسلمانی کہ در مسجدی آمد و رفت می نماید بقدر وسعت خود بجای
 می آرد پس ناگاہ وقتی میرسد کہ از اظہار کد حق جان بازی و ابرو ریزی پیش می آید لیکن در آن احوالی سنتی یا
 احوال بدعتی بنظر می نماید بقصد خلاصہ این کلمات آنکہ ہمین امور سہلہ بسورہ اند کہ در مجاری عادات کسلی از باب
 ہم عالیہ بآن اثنائی کند و اہتنامی نمی نماید و اثری معتدیہ در نفس فاعل نمی بخشد باز وقتی میرسد کہ ہمین امور از فضل
 عبادات و اشق ریاضات مے شود و در نفس فاعل تاثیر ہم میرساند کہ از الوف اشال آن متوقع نیست افاوہ
 از جملہ مویدات حسب ایمانی وقوع فعلیت در مواقع عظیمہ مثل سعی در تائید شرع و جہای ہمت اشغال بدعت یا اشت
 طریقت از طرق حقہ یا نصرت مقبولی از مقبولان حق یا اغانت مہونی از اہل بلا یا مصائب یا اعانت جبری
 از غارین اہل نوح آب یا تفتیس کرتی از صاحب قلق و اضطراب از اعسرتی از گرفتار پیچ و تاب و همچنین سعی
 کہ از آن نفع عام بظہور رسد یا اصلاح فیما بین الناس بران مترتب شود و گو کہ این سعی چندان بر نفس شاق نیاد
 باشد و چندان موجب صرف اموال خیرہ یا اوقات عزیزہ یا بذل مرغوبات یا ترک مالوفات نگردیدہ باشد
 فائدہ بر متفطنان بہرین حدیث پوشیدہ نماید کہ آنچه در احادیث رسول مین آمار سلف صاحبین از ترتب ثمرات
 جزئیہ کثیرہ بر اعمال قلیلیہ سیرہ مذکور می شود محاش بہین باید فہمید یعنی این افعال از قسم ثانی باشد یا از قسم ثالث
 و آن مستوجب حدوث حسب ایمانی در نفس فاعل خود عند صدور با بشر و طہامی شود و حسب ایمانی بحسب مراتب

خود کمالاً و نقصاناً بالذات موجب نجات و مقتضی رفع درجات است. الله اعلم بهدایت تالشه در بیان آثار
 حبیبی مانی و آن شکر ششش قاده است افاده ۱- از عمده آثار حبیبی مانی فنای همه عزیمت در
 رضا جوئی حضرت حق است. امتثال امر او و سعی و در شاعت طریقت مقبوله موصله با سترضای او و جدو
 و دعوت ناس سبوی اطاعت و انقیاد در هدایت ایشان ترک بدعت و فساد و طلب مکالمه مشاهده و نه
 حصول مقامات فنا و بقا و نه استکشاف حقایق ایشانندانی که مقصود ازین کلام بیان حرمان ایشان است
 ازین مقام یعنی ایشان در اصل این مقامات و ترقی برین درجات نمی شوند چنانچه کلاجه ایشان فاضلترین
 ناس سعادت مشاهده و مکالمه و چالاک ترین شهسوران میادین فنا و حادق ترین سیاحان مجرعارف
 و انکشاف حقائق بنیاد بلکه مقصود آنست که قبله همت و کعبه عزیمت ایشان جز رضای مولی و متابعت
 مصطفی نیست اگر چه آن مقامات عالییه درجات رفیده بطریق دیگر از طرق کسبیه پایه محض عنایات و جذبات
 همیشه نصیبه ایشان شود. پیوسته فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب چه که حیث باشد از غیر
 این تمنائی به انقصه صاحبین حب را بجز طلب رضای مولی و انقیاد او کاری نیست و از سحر و جادوی
 محل انقیاد و موجب سخط باشد او را عار نه و حالات نفسانیه و ملکات قلبیه که دراز و یاد انقیاد و بکار نیاید او را
 در کار نه و از فروع و تنایج همین استخراق همت و فنای عزیمت است. انقطاع حلالی و عبودیت و بغض از ماسوی الله
 یغری وجه الله و انحصار استحلال مشکلات و استمدفاع بیایات و استمدعی منافع و امثال آن از لوازم خوف طمع
 فی حب الله و اصلین هم امور حالتی است از حالات قلبیه که او را بوقوع اعتماد علی تربیته الهی مانند شمشیر
 با اعتماد و عبودیت بر تربیت مولانی مشفق خود که آن بعد منقاد و سبب همین اعتماد از فکر انحصار حوائج خود در همه
 حال فارغ البالی می ماند و افواج غموم و هموم بردار و هجوم نمی تواند کرد و خوفی و طمعی از ماسوی مولای خود
 دل او راه نخواهد یافت و در محالیک او از بهائیم و ناس بی و عنده و وسواس باذن او تصرف خواهد نمود و
 بر عصاة و بخله از عبید و مضام بی جنبه انجام مثل شیر زبانی پل در مان حمله خواهد آورد و همین اعتماد قلبی
 روح توکل است سائر امور قوالبان ندانی که مقتضای توکل ترک سباب است نه بلکه ترک اعتماد سباب
 پیوسته گفت پیغمبر با و از بلند به بر توکل زانوی اشتر به بند. افاده ۲ از جمله آثار حبیبی مانی شجاعت در

بلایا و مصائب است این از جنس صبر نیست بلکه اعلی است ازان تفصیلتش آنکه چنانکه شخصی برای ضاجونی نعم خود
 تحمل مشاق میکند و تلخی آن مشاق بدل جان او میرسد و تب تاب فزع و اضطراب نفس او تقاضا میکند اما
 چون رضای نعم در تحمل آن مشاق میداند آن همه سختی و تلخی بر خود روا میدارد و این تحمل مشاق و تقاضا است
 مشاق را که محض برای رضاجونی مولی بجا آورده از جنس صبر باید شمرد و شخصی دیگر که نعم او را با انواع نعم خود محظوظ
 ساخته و بالوان آلائی خود فائز گردانیده مثلاً کوشکی عالی برای او بنا کرده و محفل شادی بزرگی او ترتیب داده
 و اهل عشرت نشاط و فرح و انبساط را برای او حاضر کرده و مسند شامانه و حله عروسانه برای او مهیا ساخته
 پس آن عبد انقیاد و شعار کمال عزت و افتخار رونق افزای آن محفل گردیده پس اگر در مثل این سرور و شادمانی
 و ابتهاج و کامرانی پشه به پیش خود گذزندی یا یکی بدندان خود در وی باورساند هر آینه آن بنده نقاد که از سر
 تا پای مملو از انعامات و متملی از اکرامات است آن گزند او در تلاطم امواج سرور و ابتهاج برابر خشم و هم سنگ نخواهد یافت
 و هرگز رنجش از آن بدل او نخواهد رسید اگر احوال آن حرکتی که مشعر با اضطراب مجر از بیچ و تاب باشد ازان صادر شود
 هر آینه در دل خود انفعالی و محالیتی خواهد کشید و خود را بسبب صدور این فعل ناشایسته در زمره طفل طبعان بسک
 مزاجان خواهد شمرد و همچنین صاحب ایمانی بسبب طلب کثرت نعم نیردانی و انواع تربیت حمانی هیچ مصیبتی را از
 مصائب اگر چه عظم المصائب باشد بجوی نمی شمارد و کدورت آن در ابتهاج و سرور او بیچ گونه اخلال مفتور
 نمی بخشد پس این عدم اعتنا به بلایا و عدم التفات بشدائد و عدم وصول اثر مصائب بدل آن مومن و
 کمال سرور و ابتهاج به نعم نعم را شجاعت بر بلایا باید دانست ازینجا دانسته شد که کار صاحب حبل یمانی شکر
 شکر است گاهی کار او بصبر نمی رسد و روح شکر همان سرور قلبی است که بسبب ملاحظه نعم متکثره و آلائی
 متوافره هر برزده و سایر افعال و اقوال تعظیمیه توالب آن و از فروع شجاعت بر بلایا دوام سرور و ابتهاج
 است چه اصل این شجاعت همان فرحت و سرور است که بسبب ملاحظه نعم نعم حقیقی با وجود استغنائی آن ذات
 و الا صفات از جمیع کائنات که از جمله آن این مستی از عباد و ذره بی مقدار است و بی طلب است که استغنائی آن
 ذات کثیر البرکات لم یزل و لایزال است و نعم او قائلش در هر حال و از فروع همین شجاعت است رضا
 بقضا چه آن مومن حقیقی و محب حقیقی چون خود را با وجود عدم استحقاق با انواع لطائف و اشفاق مالا مال

در همه حال می بیند البته عقل خالص که مستقیم نور ایمان است هر بلا و مصیبتی را که متعرض حال و خواهد شد از قبیل
 تربیت و نادیدن خواهد شد و مع قطع نظر عن فکرتی که عدم استحقاق خود را بوجهی از وجه برای نعمتی از نعمات
 ملاحظه خواهد نمود شکایت عدم ازدیاد بعضی نعم یا گدود فتوری در بعضی از آن صباد را زود نخواهد شد بلکه حکایت
 شکایت و حرف گداز در ذم خود موقعی نخواهد یافت **بیت** بدر و صاف ترا حکم نیست دم در کسر
 که هر چه ساقی مار خیت عین الطاف است به این صاحب حب ایمانی از اشعار شوقیه در مضامین عشقیه که اساس کثر
 این کلمات بگل و شکایات می باشد اندازی نمی باید بلکه از شمعین امثال این اشعار او را تازی هم میرسد
افاده ۳ از جمله آثار حب ایمانی عدم اعتنا است بر ریاضات شاقه در ماکل و مشارب ملائیس امثال آن از
 خطوط نفسانیه مباحه یعنی این امور شاقه را از کمالات خود نمیداند تحمل آن قصد الهی نماید آری اگر بر این غرضی
 از اغراض صحیحه که از لوازم کمال و دوز آثار حال و دست مرتب شود البته آن امور شاقه را سهل بلکه لذت مند است
 به کمال جرأت دل و صحت صدر تحمل خواهد نمود مثل تحمل مشاق در امر بهاد و امثال آن از مؤیدات این مشین
 متهومات شرع بسین مثل تحمل مشقت در ترک مرغوبی که رغبت آن در تنه دل جا گرفته و علاقه بان در سویدای قلب
 قرار یافته و مثل تحمل مشقت جمع و عطفش و عری بسبب یثار ذوی الحاجات بر نفس خود و امثال این امور بلکه بسیار است
 که میل خطوط نفسانیه و ارتفاع بلذات جسمانیه او را ترقیات عظیمه می بخشد که منطوق کلام لازم الوتوق یا ایها الذین
 آمنوا کملوا من الطیبات و اعملوا الصالحات است تفصیلات آنکه چنانچه بعضی موالی بعضی بندگان برگزیده گان
 خود را در تصرف امتعه خود اجازت مطلقه میدهند پس اگر آن بنده برگزیده محض برای نظارگانگی بلکه برای انظار
 شدت احتیاج خود که او را ولی دیگر که متکفل حواج او باشد یا مولای دیگر که بخاطر نفسانیه او را قانع گردانند نیست
 تصرفی زائد از قدر ضرورت در بعضی امتعه نماید بر آینه علاقه یگانگی اتحاد خود را مستحکم تر کرده باشد و اگر از آن
 اجتناب احتراز نماید البته حجاب نکره و پرده بیگانگی در میان خود و مولای خود انداخته باشد بلکه اگر در معاملات
 موالی و عبید و غنصین ایشان نیات لکنی البته در یابی که در بعضی اوقات طلب استدعای امثال این عبید بلکه
 اقزح و فرمایش ایشان بخاطر نفسانیه و لذات جسمانیه بر موالی خود علاقه عبودیت را آب تاب می بخشد که
 حصول آن در اوف خدات تصور نیست بلکه بسیار است که بنده برگزیده میدانند که همه اسباب عیش و عشرت است

تتم و رفاهیت برای همین عبد مولای او مهیا ساخته لیکن محض برای اظهار امتنان خود یا محض برای اظهار
احتیاج او یا محض برای انبساط طبع اجازت استعمال نزارند عای همان عبد موقوف گردانیده پس این امثال
این احوال شده عا و طلب لذت و مخطوط لطفی دارد که خارج از بیان است با بجز چون مثل مخطوط نفسانیه و لذت اند
جسمانیه اکثر احیان در معاملات حبیبیانی که مطرح نظر شرایع همان است موجب خللی نمی شد بلکه در بعضی اوقات نفسی
عظیم می بخشند و الاقل در واره شکر که عظم آثار حبیبیانی است بر روی دل بیان می شود و بنا برین کلام ربانی
آیات قرآنی با بحث این لذت و ترک اعتراض بر دل آن ناطق گردید یا آنها الذین آمنوا اكلوا من الطيب
واعملوا الصالحات يا ايها الرسل كلوا من الطيبات واعملوا صالحا قل من حرم زينة الله التي
اخرج لعباده والطيبات من الرزق قل هي للذين آمنوا في الحياه الدنيا الصالحين يوم القيمة
اقاوده ۳ از جمله آثار حبیبیانی و جنان حلاوت مناجات و لذت طاعات است و حقیقت این امر صدور
کلام مذکور شد چه حبیبیانی الفتی است مخلوط بظهور مفرط و این امر مستوجب صدور افعال تفضیلی ضرورت می یابد
بلکه بدین سانی و عظیم جسمیانی را بحدی تقاضا میکند که بدون صدور آن دل صاحبین حبیبیانی نمی پذیرد
مثل اقتضای صاحب غضب فعال غضبیه و صاحب فرح فعال فرحیه را چنانچه مفصلا در صدر کلام مذکور شد
باطن بشری که عبارات از تعلق بالله است با ظاهر آن که عبارات از افعال جوارح است در حق صاحبین جلال
و اما مخلوط می ماند و احوال و متمنجز بافعال و می باشد پس احوال تقاضای صدور افعال می نماید افعال از
قوت و کمال ترقی در باره احوال می بخشند و بسبب همین جنان لذت در عبادت و حلاوت در انقیاد و دراز
و مبر از اسخامی باشد و از افراطات و تفريطات در امر تقوی و عبادات محفوظ می ماند **اقاوده ۴** از جمله
آثار حبیبیانی ترجیح فوائد متعدیه بر تکمیل نفس خرم است مثلا اصلاح بین الناس و نظم سیاست منزلی یا سنی
تحمیل مشاق و خدمت خلق الله و تحمل انذار تربیت ایشان و امثال این از امور مخالفت مع الناس بر عزت
و فرار از خلق و سکونت براری و فیانی و شغل اوقات با ذکر و مراقبات ترجیح می دهد چه امور ثانیه اگر چه در حصول
مشاهده و مکمل تاثیر قوی میدارد و اما قسم اول در طلب ضای حق صل و علامه خلقی زیاده از امور ثانیه است حساب
این حبیبی کمال با هم سنگ سباب جلیب ضای حضرت حق نمی تواند شود **اقاوده ۵** از جمله ترین آثار حبیب

ایمانی و افضل ترین لوازم آن حقیقت تقوی است که در عرف شرع اور البصالح تعبیر کرده اند جائیکه فرموده و مَنْ
يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ
و در حدیث التَّقْوَى هُنَا مُنِيرًا اِلَى قَلْبِهِ اشارتی بآن رفته تفصیلاً آنکه اذعان بمضرت امور ضاره
متفاوتست در کمال نقصان کسیکه قائل بجدیم تفاوت و در نفس اذعان است قول و مخالف وجدان بر آن است
و کلام او اول است چنانچه در مقام خود مفصل است پس شخصیکه اعتقاد بمضرت امور ضاره میدارد اما نفس او
بر ترک آن مطاوعت نمیکند او را مرتبه از اذعان که ضعف مراتب است حاصل است این را محض اذعان
عقلی می نامند و شخصی دیگر که او را اذعان مضرت آن امور ضاره بمرتبه رسیده که بسبب آن نفس خود را همانعت
در ملاست آن امور ضاره تواند کرد اگرچه اقتضای نیل آن امور ضاره وسیل بلاست و در جبلت نفس او کامن
باشد اما اذعان مضرت او بآن مقاومت می نماید و او را نمی گذارد که جوارح و اعضا را با تارخیت مکنون خود ملوث
سازد پس این شخص را مرتبه ایست از اذعان تقوی از مرتبه اولی و این را اذعان فعالی مسمی باید ساخت شخصی
دیگر است که او را اذعان بمضرت آن امور ضاره بجدی رسیده که وقتیکه آن امور ضاره رو بروی او حاضر می شود
او را و همی بوصول اثر آن امور بنفس خود میرسد یا تقریبی پیش می آید که باعث اقدام این شخص بر آن امور ضاره
باشد هر آینه در باطن این شخص زان خوفی و انجافی پدید می آید که انتظام امور طبیعی او را بر هم میزند مثلاً زانگ
او می پرد و چشمان او بی رونق میگردد و دستر خای در عصاب تشنجی در اعضا بنظر میرسد و این را اذعان قلبی
باید ساخت پس همین مراتب ثلثه از عاینه را بر نسبت معاصی شرعی و ترک جیات و امثال آن از امور ممنوعه
شرعی مثل تشبه بکفار و زری لباس و تعبد با عیاد و نهاد مخالطت با اهل بدع و اهل او و شمبول در ترویج بدعات آنها
قیاس با دیگر پس مرتبه اولی از اذعان همین ایمان است که بدون آن اذعان نجات از درکات نیران تقویست
و مرتبه ثانیه را روح تقوی ظاهر باید شمرده چه تقوی ظاهر عبارت از اجتناب امور ممنوعه شرعی و مجاهده بانفس
بهیمیه است روح آن همان مرتبه ایست از مراتب اذعان که بسبب آن مقاومت بانفس و شیطان تجز اند کرد
و مرتبه ثالثه را روح تقوی حقیقی باید شمرده چه تقوای حقیقی عبارت از کراهیت طبیعی نسبت ممنوعات شرعی است
و روح آن همون اذعان است که صلوات ایمان معدود از مراتب حسان است اینست انمودی از آثار صاحب

این مقام و هر صاحب جدان سلیم و ذمین مستقیم که بمصبر بصیرت خود در آن امور مذکوره قائل نماید البته متناسب با
 آثار کثیره ازین امور سیره تواند کرد و به هدایت راجعه در بیان ثمرات حبس یمانی و آن ششمین و هفتمین و هجدهمین
 و دو فائده است **افاده** - ۱ - چون حبس یمانی که حقیقتش غایت لغت است ممزوج بلفظ تعظیم کمال خود سیر
 و رضا جوئی منعم حقیقی ظاهر و باطن و جوارح و قوای مومن پاک را با آثار و انوار خود مجلی و مزین میسازد و شکر و
 توکل و صلاح در صمیم قلب و جا میگیرد و ملاحظه تفرود آن ذات بابرکات با ایجاد جمیع موجودات و تاثیر در همه کائنات
 بانواع تصرفات که از جمله آن تربیت این ذره بی مقدار و شستی از عصاره الوان نعم و حفظ آن از انواع بلا و احوال
 است در ذمین و مستحکم می نشیند و توحید افعالی که خلاصه ایمان با تقدیر است در قلب و استقرار می پذیرد حتی که
 جمیع امتعه و اقمشه خود را از ملوکات خود نهی شمارد بلکه خود را مثل همه که در سبزه زار مالک خود می چرد و معدود کرده
 انتفاع از مزخرفات دنیوی و اسبابی ندگانی بر میگردد و حتی که اعضا و قوای خود را و طاعات و عبادات خود
 را هم از آن خود ندانسته خود را مثل خوبی یا سنگی که او را بیش از وساطت و تاثیر و اکتیت در صدور فعال از
 مالک آن سنگ خوب بهره نیست قرار میدهد و بر بوبیت رب لا ارباب صدرا و منشوح می شود که ترجمینا
 بِاللّٰهِ رَبِّنَا رَمٰنِیْتَ اِزِیْنِ مَقَامٍ و بِرَحْمَلِ مَشَاقِ نَرْعِیْهِ سَیْنَهُ اَوْ دَسْتِیْ مِیْگِیْرُکَ وَ بِاِکْلِ سَلَامٍ دِیْنَا و هَلْ کَلَا
 اَلَمْ یَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْاِسْلَامِ اِیْمَانِیْتَ بَاِیْنِ کَلَامٍ و رَاتِبَاعِ سَمْتِ لَبْتِیْ مِیْ اَیْدِکَ وَ عَجْمِدِیْ نَبِیْنَا
 بِیْمَانِیْتَ اِزْ اَحْوَالِ مِثَالِیْنِ کَرَامِیْسِ لَابِدِیْجَمِکَ و الَّذِیْنَ جَاهَدُوْا فِیْنَا لَنْ نُهْدِیْهُمْ سُبُلَنَا و اَنْ اَنَا
 عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِیْ بِنِیْ و مَنْ یَتَوَكَّلْ عَلٰی اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ وَاِنْ تَشْکُرُوْا اِیْرَضْنَهٗ لَکُمْ وَ هُوَ
 یَسْتَوِیْ لَی الصّٰلِحِیْنَ و ذٰلِکَ بِاَنَّ اللّٰهَ مَوْ لٰی الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ثُمَّ حَبَّبْتُ حَقِّ حَلِّ و عَلٰمِیْدِ اِیْگِیْرُکَ
 و اِنْوَارِ رِضَا مَنِّیْ اَوْ کَ اَخْمَنُ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْاِسْلَامِ فَهُوَ عَلٰی نُوْرٍ مِّنْ نُّوْرِ رَبِّیْ اَشْرَافِیْتَ
 بَانَ جَلُوْهَ کَرِیْمِیْ و اَوْرَادِ کِنْفِ و لَایْتَ خُودِ کَرِیْمِیْ ذَرِیْرِ سَاِیْهِ کَفَالَتْ تَرْبِیْتَ خُودِ اَوْرَدِیْهِ جَارِحِیْ تَدْبِیْرِ
 تَمْکُوْنِیْ و تَشْرِیْعِیْ خُودِ مِیْسَاژِ اَلْقَصْدِ اَوْرَا اَتِّصَالِیْ بِجَیْزَةِ اَلْقُدْسِ و تَلْقِیْ اِزْ مَنِیْجِ تَمْکُوْنِیَاتِ تَشْرِیْحَاتِ چِهْ دَرِیْمِ
 عَقْلِیْهِ چِهْ دَرِ عَوَارِضِ قَلْبِیْهِ بَدَسْتِ مِیْ اَیْ تَفْصِیْلِ اِبْنِ اِحْمَالِ نَکَ اِلْ تَشْرِیْحِ رُوحَانِیْ و بِرَاطِنِ اِنْسَانِیْ و دُوْقُوْةِ اَوْرَاکِ
 کَرْدِیْ قُوْةِ دِرَاکِ اَلْ دِرِیْافَتِ دُوْشِ اَسْتِ یَعْنِیْ اَبَانَ قُوْتِ اَشْیَاِیْ شَهَادِیْهِ اِیْغِیْبِیْهِ رَا وِرِیْافَتِ مِیْ تُوْاْنِ کَرْدِیْ

و آنرا سببی ب عقل میکنند و دیگر قوه عازمه که حامل سایر کیفیات نفسانیه سواى علوم و ادراکات مثل فرحت و
 غضب شجاعت و خوف و محبت و بغض و رضا و کرامت و عزم و شوق و امثال آن است و اولی بقلب
 میسازند و تمایز فیما بین لفظین بدیهی است چه ادراک معنی شجاعت و تحقیق حقیقت آن دیگر است نفس شجاعت
 دیگر که بسا عالم بی مفهوم شجاعت و محقق و بحسب انواع و شعبا و در سبب تحصیل اوست که مبارزت ره زنی بلکه
 مقاومت سارقی از صورت د بند و بسا دلیر سردل است که در عرصه جونی متوجه و در معرکه آرائی متفرد است
 که تحصیل مفهوم شجاعت تمیز آن از سایر کیفیات نفسانیه از متعسر بل متعذری نماید و همچنین ادراک مرخوف
 مثل حساس پل است یا شیر تریان مثل اذعان به حضرت امراضه معاشایا معاد امری دیگر است عرض
 نفس کیفیت خوفیه که از آثار آن زردی رنگ بینی رونقی چشم خشکی لب استرخای اعصاب و تعطل اعضا است امری
 دیگر است چه همان مرخوف را شجاع و جبان هر دو ادراک میکنند اما بر حبان حالتی میگذرد که بر شجاع عشره عشر آن
 همچنین ادراک حسن صاحب جمال دریافت خط و خال آن عاشق و غیر آن مشترک اند اما بر دل عاشق هیچ و تالی
 و قلق و اضطرابی میگذرد که بر غیر آن نه چون انیمقدم مهب شد و تمایز فیما بین العقل و القلب هین نشین گردید پس
 باید دانست که بعضی اشخاص بدو فطرت زکی العقل و غبی القلب میباشند و بعضی عکس آن چنانچه بر اهل تجربه پوشیده
 نیست پس کسیکه در بدو فطرت زکی العقل مخلوق اند چون عنایت از لیه ایشا ز با انیمقام میرساند و بساطت
 تا اثرات غیبیه مشرف میسازد و او را از جانب ادراک و تدبیر نور غیبیه استخدام می نمایند و آثار رضامندی حضرت
 حق و ولایت کفالت کیل مطابق از جانب ادراک برو هوید میکنند مثلا در مقام می بیند که او را از جانب حق
 جل و علایا از جانب ملائکه عظام یا انبیای کرام یا اولیای ذوی الاحترام امری بسط انجام چیزی میشود و او را
 معامله بطریق مکالمه او را ترغیبی بسوی آن مرکز کرده میشود یا بطریق کشف تمام حال آن قوه من اولها الی آخرها
 روبروی او حاضر می شود و او در وقت فکر و نظر امور بوعث بر عقل آن ماسوره و محجات ایقاع بزرگان در بین
 او ظهور میکنند و امثال اینها از انکشاف وقایع کونیه یا انکشاف سوری که به تربیت طالبان تعلق دارد یا مسائل
 اجتهادیه یا سیاسات منزلیه یا دینیه را برین قیاس باید کرد و همچنین افعال مستحسنه و استهجنه خود را که متعلق رضای و سخط
 شیبیه شده اند در کسوت انوار و ظلام می بیند و آخرین نفرین زبانیه را در صورت الوان مستحسنه و مستهجنه اشکال

جمله و کرمه و معنی باید و این قسم اشخاص را در عرف و شرع محدثین می نامند و کسانی که در اصل جبلت نزدیکی القلب مظهرانند این را مورد مذکور از قلب ایشان سر بر نیزند عقل ایشان بحقیقت این امور متنبه شود و یا نه مثلاً برایشای مقدره الوقوع که وساطت این شخص در وقوع آن شاید غیب متعین شده در دل خود شجاعتی و جرأتی می یابد و عجزی از قلبی که سر بر نیزند که او را ناچار کرده بر سر ایقاع آن می آرد و این شخص سبب و شایسته این عزم و داعیه حیران می ماند و نسبت او را در نمی یابد و نسبت پیشای غیر مقدره الوقوع یا اشیا نیکه و وساطت این شخص در وقوع آن شاید غیب متعین نشود و خود جنبی انجामी استحدای بوقوع آن اشیا و فتور همتی و کسالتی در سعی وقوع آنها و عروض کلامی در بنی و تحمل مشاق طلب وقوع آن در باطن او حادث می شود و همچنین بر غضوبان حضرت حق در یابی غرضی که در دل او قواره صفت می جو شد و بر مر جو مان رحیم مطلق اب زلال رحمت شفقت از باطن او باران صفت مبارک و گو که بر اموریکه باعث مغضوبیت آن غضوبان یا مر جو میرت آن مر جو مان گردیده مطلع نشده باشد و بعد وقوع افعال مستحسنه مستهجنه در خود و مروری و انفساطی بایکدورتی و انقباضی در می یابد گو که مندوبیت ممنوعیت ان افعال را ادراک نکرده باشد و بسوی طعامی حلال و طیب که در غیب بر اکل او مهیا کرده اند در دل آن رغبتی پیدا می شود و از طعام حرام یا غیر معد برای تناول این شخص در دل و تقدیری و لغزنی هویدا میگرد و گو که امر حالت حرمت و ظلمت حال بالعکس نماید و بسیار است که عقل این بزرگواران بحقیقت آن امور متنبه نمی شود و در سبب و نشان این هو احسن قلبیه تبحر می ماند و این قسم اشخاص را بشهادت حواریین در شرع ملقب می سازند و عادت محدثین حواریین در طلب مورخص دعاء و توجبه بغیب است نه همت بر وقوع آن امر گماشتن یا خود تصدی ایصال منفعتی یا مضرتی گردیدن چنانکه رسم و راه از باب قرب لنوافل است پس محل انتقام اعدا و مواسات وجه جزو دعایین که بصورت نه بند و بعضی اهل خدمات از اقطاب و اوقات از هر دو قسم می باشند و از لوازم این مقام خواه صاحبان محدث باشند خواه شهید آنست که دعائیکه بعد از انکشاف مدعولیه یا بعد حدوث صدق غزیت حصول آن صادر شده باشد واجب الاجابت است چه آن عاظم از جمله کسوتهای ظهور تقدیر و از زمره صور فیض غیبی است پس سیکه ساعتی ابطال آن امر مدعول شده در مقابل این بزرگان تکایم گردد البته غائب مخدول خواهد گردید و سیکه ساعتی در تحصیل آن امر مدعول در ترویج آن خواهد شد البته مفلح و منصور خواهد گردید و تحقیق این مقام و تفصیل این مرام از سیر سلف

کرام مثل صحابه و تابعین باید طلبید باجملاً این طریق و اکابر این فریق در زمره ملائکه مدبرات الامر که در تدبیر امور از
 جانب ملا اعلیٰ لهم شده در اجرای آن میکوشند معدود اند پس احوال این کرام بر احوال ملائکه عظام قیاس باید کرد
اقاوه ۲ و اعلیٰ ازین مقام مقام ایمان حقیقی است که بعضی از رجال مفسور بر آن کمال می باشند و حبیبانی
 پرده خفا از روی آن مقام و کثاد و میکند و الوار و آثار آن بصدا تا بشنود رونق بظهور می فرماید تصویرش
 آنکه چنانکه افراد انسانی باعتبار ملکات نفسانی در طبقات مختلفه و مراتب متفاوته و وقوع اند بعضی سنی الاستعداد و بعضی
 جسد الاستعداد و بعضی مجبول بر نفس آن ملکات مثلاً در امر شجاعت اگر تفحص کنی البته خواهی یافت که بعضی از افراد
 انسان در بد و فطرت و لا در و پر دل که همیشه خوانان مبارزت قران جوین بر مصاحبت شجاعت میباشند اگر چه
 گاهی روی نبرد و کارزار ندیده و قصه رستم و اسفندیار شنیده و مشق اسباب آلات پیکار و مهارت سوار می شناسند
 نوزیده باشند لیکن دریای شجاعت و لاوری از دل و می جوشد و در مجالست کار آزما یان جنگ جدال
 میکوشد و کار آزما یان پیکار یا اگر اوضاع و اطوار ایشانرا از روی لباس مثل طرز بندش عمامه و طریق پوشش قبا
 استعمال موزه و امثال آن از پوشاک سپاهیان و همچنین طریق ایشانرا در محاورت و مجالست سوار می از ته دل
 دوست میدارد و هر چیز را که از مطالبات حرب باشد بدیده محبت و قبول می بیند و هر قصه را که مشتمل بر حکایات
 حرب اهل حرب باشد بسمع ملتی و قبول می شنود باجملاً امور متعلقه به حرب و در ته دل و جا میگردد و با اهل آن گانگی
 طبعی میدارد و لبند آنها بیگانگی جلی پس از مجالست نسوان و مخمشان و امثال آنها از اهل جنین ضعیف قلب از
 اوضاع آنها از روی و لباس متنفر میگردد و هر صناعتی که ادنی تعلق بحرب داشته باشد با دنی توجه او را کمال
 میرساند و هر صناعتی که یکسوزین امر باشد هر چند در تحصیل آن مشقتهای بلیغ بکار برد و در اول استقرار
 نمیکردد و در آن انجام می پذیرد و مواد میکند آلات حرب او را بدست نیاید استمخف و در تعلیم همین
 حرب نماید و در معارک محاربت و مبارزت حاضر نشود و تنگ و مشتت لبال زندگی خود را بصدیج و تاب
 میگذارد و همین که این امور او را میسر شد تهشتت بال پر کندگی حال از خود ریخت و غموم و هموم از سر او بدرفت
 پس این قسم شخصی حقیقت شجاعت در خزانه جبلت خود مضمیر میدارد و احتیاج بسوی مهارت آلات حرب
 تعلیم اساتذ فن و حضور معارک مبارزت محض برای تحصیل قوالب شجاعت است پس باز تامل باید کرد که

غربت بسوی تحصیل قوا لب شجاعت هم در دل او تعلیم یا تقلید کسی حادث نخواهد شد بلکه حدود آن هم از قبیل
حدوث امور منطاریه است چه در دل خود جوش شجاعتی که میدارد قضای آن بجز تحصیل قوا لب آن به صورت
و تحصیل قوا لب آن بجز مزاولت آلات و مجامعت اساتذ و حضور معارف ممکن نیست پس ناچار با منظر او خود بخود
طلب آلات و تفحص اساتذ و استقرای معارف خواهد نمود و بعد از حصول این امور ملکه قلبیه او و بصداآت تاب ظهور خواهد نمود
که کسی از توان امتثال آن در امر محاربت مبارزت طریق ممالکت مساوات با او نخواهد پیوست و بعضی دیگر صفائی روح
جبلت طهارت استعداد از امور مخالف شجاعت مفسور میشوند پس اگر ایشان را مری مشفق بدست آید بقدر قوت تربیت
و تعلیم استاد و موافقت زمانه از امور متعلقه بحرب نصیبه خود خواهد یافت کمال استاد بطریق انوکاس روی جلوه گر
خواهد شد و شخصی دیگر که نسوان فطرت و مخنث جبلت در بدو فطرت واقع شده اگر هزار اساتذ فن با انواع تربیت تالیف
قصه تعلیم حرب نخواهند نمود و هرگز گاهی با زرت لائق محاربت نخواهد شد و از تمام شاه نامه غیر از **ملیت**
منیره منم خت افزایاب به برهنه تم رانند آفتاب به یاد خواهد گرفت همچنین افراد انسانی نسبت فیض ربانی
و نوزیدانی که مسمی شرع رحمانی است و تحقیقش بر هدایت افراد انسانی باعتبار نوع خود و عموما بر سبیل قرب حضرت حق و
تحصیل رضای آن جواد مطلق و جنبان ز عقائد و افعال و خلاق مضرة معاش و معاود بر اقامت نظام صالح در بدین زمین
و دینیه پیش نیست در طبقات ثلثه واقع اند پس کسیکه در طبقه اولی واقع شده اند کمال اجالی جلی ایشان را ایمان حقیقی ملقب
میسازیم و چون آن کمال اجالی حلی سبب اتباع نبی وقت بشری تفصیلیه منشرح میگردد و آن معنی قلبی قوا لب ملت میسر
پس این ملت همه مثل جاجه صافیه بر چرخ اجالی او که محض بر تیره عنایت الهیه ازل لا زال افزوده شده بود محیط
میگرد و دوز لسیطه او را همزنگ خود میسازد و اب تابی بس عجیب غریب می بخشد پس سبب کم نوزیدی نوزیدی آن ملت
حقه که از باطن آن صلح کمال و بالاروق یافته است مثل کوکب درخشان بصیرت اختر شناسان ملک ملک
اخیره میسازد و از نهادش سواران قیامی کمالات و سیاحان بحور احوال مقامات ندای هوسیدندای اعتراف
سیدنا سر بر نیزند این قسم ارباب کمال را بزبان شرع صدقین میگویند بر این کا و فطانت ارباب تحدس که
که لطافت ذهن صفائی قریح به مغز این نظام و خلاصه این مقام رسیده باشند پوشیده نخواهد ماند که صدیق من چه مقلد انبیا
یباشد و من چه محقق و در شریک پس اگر صدیق زکی القلب است رضا و کراهیت حضرت حق در افعال او احوال مخصوصه

۹
و زون و بیای
مجموعه نوری
ناری ۱۳۱۱

صحت بطلان در عقائد خاصه و محمودیت مذمومیت و اخلاق و ملکات شخصیّه صلاح و فساد و نظام و ارباب مختلفه در وقائع
و معاملات جزئیّه بموجب جلی خود دریافت می نماید مثلاً بشهادت قلب خود میداند که فلان قول مخصوص یا فلان مخصوص
مرضی حق است یا غیر مرضی و فلان عقیده خاصه حق است یا باطل فلان خلق مخصوص محمود است یا مذموم و فلان جاهل
خاصه که فیما بین اهل منزل اهل مدینه معتقد شده یا فلان رسم مخصوص که در فلان قوم ترویج یافته موافق نظام اتم
است یا مخالف آن پس احکام این امور مذکوره او را بدو وجه معلوم میشود یکی بشهادت قلب خود خصوصاً و دیگر بکلیب
اندراج او در کلیات شرع عموماً و علم که بوجه اول حاصل شده تحقیقی است ثانی تقلیدی اگر کسی اعتقاد است پس بموجب
بسوی کلیات حقه منقده و در حیطه اقدس که برای تربیت نوع انسان بمقتضی گردیده او را رهنمونی می فرمایند
آن کلیات در ذمین علی قرالده و الا اعصار محفوظی مانند و استنباط جزئیات از آن کلیات میتوان کرد پس علوم کلیه
شرعیّه و را بدو واسطه میرسد بواسطه توجیهی بواسطه انبیاء علیهم الصلوٰه و السلام مثلاً بشهادت قلب خود میداند
که هر فعلیکه چنین چنان باشد و مترتب بر فلان چیز و متر فلان ثمره پس آن فعل مرضی حق است یا غیر مرضی و هر عقیده که متعلق
به فلان حقایق باشد یا حاکی از فلان صفات و اسمای الهیه یا دال بر فلان قانع و از فلان طریق حاصل شده باشد پس
آن عقیده حق است در تربیت نوع انسان معاشایا معاد و علی مبدار دو هر عقیده که متعلق به فلان حقایق است
یا به فلان اسما و صفات یا به فلان قانع یا ماخوذ از فلان طریق پس آن عقیده باطل است یا در تربیت نوع انسان
معاشایا معاد و بکار نمی آید تعلیم و تعلم آن فضولی می نماید و هر خلقی و ملکه که منتج فلان نتایج باشد و در تحصیل آن بفلان
فلان امور حاجت اقد محمود است و الا مذموم و هر معاملتی و رسم و سیاستی که بخبر بفلان فلان مصالح شود پس
مقبول و موافق نظام اتم است و الا واجب لرد و مخالف نظام پس در کلیات شریعت حکم احکام ملت و را شاگرد
انبیاءم میتوان گفت هم استاذ انبیاءم و نیز طریق اخذ آن هم شعبه الیت از شعب حجی که انرا در عرف شرع
بِنَقْتِ فِي الرَّوْعِ تعبیری فرمایند و بعضی اهل کمال آنرا بوجی باطنی می نامند پس فرق در مابین این کرام و
انبیای عظام علیهم الصلوٰه و السلام با قامت منظران و اشباح حکم و سبوعثیت الی الامم است و بس نسبت ایشان
بانبیاء مثل نسبت اخوان صفاریاخوان کبار یا نسبت انبیا کبار با بای خود است که فیما بین ایشان من وجه
علاقه نبوت است من وجه علاقه اخوت و ایشان حق الناس بخلافه الا انبیاءمی باشند که تسلط ظاهری نصیب ایشان

نشود و گوید که جهل اهل ملت یا است ایشانرا مسلم ندارند و همین معنی را با امامت و وصایت تعبیر میکنند و علم ایشان را
 که بعینه علم انبیا است لیکن بوجی ظاهری متعلق نشده حکمت مینامند و عنایتی و ولایتی مخصوصه که در باره انبیا و مفسر
 شده و ایشانرا بسبب همان عنایت مخصوصه امتیازی در امثال خود حاصل گردیده که **اللَّهُ يُصَلِّطُ مَنْ**
الْمَلَأَهُ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَالْإِسْمَاعِيلَ وَالْعِيسَىٰ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ
وَكَلَّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ وَمِنَ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ فَهَدَيْنَاهُمْ
لِإِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَإِذْ كُنَّا عِبَادًا لِّآبَائِهِمْ وَلَا نَحْنُ وَتَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ
إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذَكَرْنَاهَا فِي الْكِتَابِ وَآلَهُمْ وَعِندَنَا كَمَلٍ الْمُصْطَفِينَ الْأَحْيَارِ بیان همین محامل است و بسبب
 همین اجتناب و مطلقا رضای حق و رضای ایشان مندرج شده و اتباع حق و اتباع ایشان منحصر گردیده و محفوظ
 باسخط ایشان تلازمی تلاصقی پیدا کرده نمونه ازان عنایت ولایت پر توه ازان عظمت عزت نصیب این حکما
 ربانین و جن رات انبیا و مرسلین هم میشود که آنرا در عرف قوم بوجاهت تعبیری نمایند و این صدیقیت مزرجه بندگان
 عقل را که از لوازم آن حکمت و جاهت است جناب سید حکما و سید العلماء یعنی اشخ ولی الله بقرب لوجود تعبیری
 فرمایند و نیز باید دانست که قرب لوجود و بی محض و جلی بحت است که کسب اکتساب حدوث و تجد و راداران
 راه نیست آری ظهور آثار آن نور جلی نزدیک مساوقت مویذات و سباب آن تدریجا متحقق میگردد و چنانکه
 انسانیت انسان محض خلقی است لیکن با الامتیاز از سایر حیوانات که قوت عاقله است در بد و فطرت
 مستورا الاثر میباشد چه در میان طفل صغیر و بهیمیه هیچ فرق معلوم نمی شود بلکه طفل صغیر در امر ادراک بسیار ضعیف از
 بهیمیه میباشد و بعد از مرور و ظهور اثر آن امر مستور بسبب فراولت علوم در ادراکات ظهور می فرماید و از بسکه
 در صدر کلام مذکور شد که همان عنایت این روی که در ازل الازل در باره صاحب بن کمال مهذول شده در
 بروقتی از اوقات هر مرتبه از مراتب و بلطفی جدید و تربیتی تازه بر سر افعال مرصیه و عقائد حقه و اخلاق مجوده و معا
 در رسوم صالحه کسان کسان می آرد و از افعال نامرصیه و عقائد باطله و اخلاق مذمومه و معاملات رسوم فاسده بتمام
 رنگارنگ تصرفات گوناگون مصون میدارد پس لابد و باره محافظتی مثل محافظت انبیا که مسمی عصمت است فرمایند
 تصویرش آنکه چنانکه بعضی اشخاص را در بعضی عوارض قلبیه مثل عشق و حسد یا طلب هنر و کمال یا در عینه تحصیل جاه و مال

استغراقی و اینهاگی دست میدهد که سبب آن استغراق فتور و خلل در قوای بهمیه و راه بیاید و سبب همین فتور بسوی
قباح عرفیه و شرعیة التفاتی از صمیم قلب ایشان سر بر نمی زند و غریبتی بر ملا بست این امور در دل ایشان منعقد
نمیکرد و بعضی اشخاص میگرد که بر ذکای عقل و نزاکت طبع و طهارت جبلت مفسور اند و تربیت آبابی مشفقین و اساتذ
معلمین در حق ایشان مصروف مانده پس جتنا بایشان از قبایح مذکوره بنا بر ذکای عقل و نزاکت طبیعت خواهد بود
و تقدیری نسبت به این قبایح از صمیم عقل ایشان رو خواهد نمود مثل تقدیر صاحب طهارت جبلتیه مرا نجاس مع الوات
و اگر حیانا از ایشان به طریق خطا و نسیان غیبت میلان بسوی قبایح مذکوره واقع خواهد شد هر آینه آن حربی
مشفق بهر ارحمیه او را از ملا بست آن نجاس و تلوث آن لوات باز خواهد داشت همچنین بعضی اهل کمال سبب
استیلائی عشق مقدس استغراق در مشاهده حضرت ذوالجلال اینهاک در مقام فنا و بقا و معارف و انکشاف
حقائق اشیا فنبای ارادات مشتتة و انطاس غرام مختلفه فائز میشوند و سبب همین فنای اراده و انطاس
غزیت از افعال نامرضیه و عقاید باطله و اخلاق مذمومه و معاملات فاسده محفوظ می مانند و این حفظ نصیب باب
قرب لنوافل است و بعضی اهل کمال سبب جبلت عنایت ازلی متعین از مستقیم تیز کرده خود را از قبایح مذکوره مبرا
منزه میدارند و اگر حیانا از ایشان بجانب موبذ مذکوره رکونی و میلانی واقع میشود عنایت از لید و امن غزیت
ایشان گرفته بمعاملات مجیدیه و قانع غیر مبالوت آن لوات باز میدارند و لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا
لَوْلَا اَنْ رَّآی بَرَّهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنْصُرَفَ عَنْهُ السُّعَاءُ وَالْفَحْشَاءُ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ
حکایت همین معامله است و این حفظ نصیب نبیا و حکماست و همین اعصمت نامندانی که اثبات وحی باطن و حکمت
و جابیت و عصمت مرغیر نبیا و مخالف سنت از جنس اختراع بدعت است چه بسیاری ازین امور احادیث رسول
مقبول علیه الصلوة و السلام در مناقب صحابه کبار منقول است چنانچه بر مبره اهل حدیث پوشیده نیست و
اگر خوف ملال سبب تطویل کلام نمی شد پاره از ان احادیث درین مقام ذکر کرده می آمدند و ندانی که اگر باب
این کمال از عالم منقطع شده اند و قریب لوجود از روی زمین منطس گردیده بلکه مادام که باطن خوش خرام نور ظلام
در گمب پوی است عرصه وجود جولان گاه شهسواران میادین حال مقام است آری طریق حصول علم قطعی کمال
صاحب کمال منحصر در خیار مجر صدوق است بعد از انقراض زمانه نبوت منقطع گردیده چنانکه حصول علم قطعی

بحکمی از احکام شرعیه در مسائل غیر منصوصه بعد از انقضای آن زمان بکت نشان متصور نیست حال آنکه امر استنباط
 مستنبطین و اجتهاد مجتهدین در زمان تابعین و تبع تابعین آنقدر جلوه گرفته که عیاشی آن در زمانه صحابه بوقوع
 نیامده بود و از لوازم این مقام غیرت حق است بر صاحبین کمال تفصیلات آن که چون آن عنایت از لیه در
 بد و فطرت بلا متحقق و اکتساب بدون واسطه و حجاب بین صاحب کمال را از زمره مقبولان قرار داده و
 در جمیع حیانت اوقات بغیر و سائلط و آلات متکفل تربیت آن مقبول گردیده پس اگر احیاناً بمقتضای لوازم بشریت
 اتفاقی بسوی طسوی حق از صمیم قلب آن مقبول سر بر میزند و در دل آن چیز علاقه بهم میسرساند یا چیزی را از مویر
 بسبب مصادفت آن مرهمان نوح جلی و ظهور کرده واسطه تربیت اومی انکار و همان عنایت از لیه آن علاقه
 را نوعی از انواع تدبیرات بر هم میزند و آن خیال از هم می باشد و از جمله آثار این مقام نزول قبول در قلوب صلحا
 نبی آدم است که لا اذ احب الله عبداً نادى جبرئیل اینی احب فلاما فاجبه فاجبه جبرئیل
 ثم ینادی فی السماء اینی ان قال حته یوضع له القبول فی الارض اشارت است باین معنی
 و حقیقت این قبولیت انعکاس و جاہت این صاحب کمال است در آئینه قلوب صافیه سلیقه تفصیل این حال آنکه
 چنانکه جوارح و عضای انسان آینه در قلوب ایشان است چه هر عارضه که بر قلب طاری میشود مثل محبت غضب
 و فرحت هر آئینه آثار آن عارض بر جوارح و عضای ظاهره هویدا میگردد و همچنین قلوب صلحای نبی آدم که از رنگ
 غفلت التفات الی باسوی الله صافی باشد نسبت خیزه القدس حکم آئینه میدارد و مثلاً چیزی که وقوع آن در خیزه
 تقدس مقدر شده البته اکثر صلحا انرا قبل از وقوع در مقام یا در معاملی بینند و لا اقل رغبتی بسوی وقوع آن باهتی
 در جمیع سیات آن در خود میا بند پس چون این صاحب کمال نزدیک منعم خود و جاہتی یافته و قدم صدق در خیزه تقدس
 مستحکم کرده و مقعد صدق در رفیق اعلی بدست آورده البته انعکاس آن جاہت در قلوب صلحای نبی آدم میشود
 پس هر که از صلحا او را می بیند یا با او مجالست می نماید یا بر حال و کمال او مطلع میشود البته از اول او را دوست
 میدارد و علوم و اخبار او را از صمیم قلب سلم می انکار و و بلکه بر او صلح و اطوار او شیفته و فریفته می شود گو که همان صاف
 و اطوار در غیر آن یافته می شود که بسوی او کسی از اهل صلح ادنی التفاتی نمی نماید ندانی که مقصود از این کلام محبت
 همه عوام بصاحبین مقام است چه در حدیث شریف وارد شده که لا یتم شهادة الله علی الارض و غیر ظاهر است

که اهل شهادت ارباب عقل می‌باشند و ارباب غفلت سفاکت صاحب فحور و وقاحت
 بلکه اگر نیک تامل کنی در یابی که محبت مثال این کرام خود شعار ایمان محبت علامت تقوای اوست ذلک و من
 يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ و بعضی از شاه این عظام امارت نفاق مبغض و نشان شهادت
 اوست که لَا حِبَّةَ إِلَّا مِثْقَالُ مِنْ تَقْوَى وَلَا يُبْعِضُهَا إِلَّا مِثْقَالُ شِقْوَةٍ اشارتی باین معنی رفته **اقاوه ۳**
 و اعلی و ارفع ازین مقام مقام نیابت عن الله است و در ضرب تحدیدات شریعه دو اقامت اشباح و مظان حکم مقام
 حقائق آن در تعیین این کان آداب شروط و مفصلات تربیت نوع انسانی عموماً و این مقام بالذات مقام اصحاب
 شرافت است از انبیا و مرسلین به تبعیت ایشان ظلی از ان مقام نصیبه بعضی عظام از اتباع انبیای کرام میشود که ایشان
 در عرف قوم مضمین می نامند و این مقام را در اصطلاح حضرت پیشوای ارباب تعلیم مقتدای اصحاب تفهیم یعنی شیخ
 ولی الله قدس سره مقام قرب لفرائض تعبیری فرماید **اقاوه ۴** و اعلی و ارفع ازین مقام مقام نیابت عن الله
 است در ایقان غافلین از ازاله عذر جاهلین و اتمام محبت بر معاندین و مجرود لیل بر بان یا مع سیف
 انسان که بوجود برکت آموذ ایشان مضمون قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ متحقق میگردد و این مقام بالذات
 مقام انبیای الوالعهزم است و بعضی از کبار به تبعیت آن لو الایدی و الا لبصار نظلی ازین مقام پرتوه ازین انجمن
 بهره ورمی میشوند که ایشان را در عرف قوم حجج الله میخوانند و این مقام را در اصطلاح حضرت ایشان قرب ملکوت
 می نامند **اقاوه ۵** و اعلی و ارفع ازین مقام مقام ریاست دوار و اطوار است بیانش آنکه چنانکه در
 بعضی جزوی از زمان تربیت نوع انسان از فیض حضرت رحمان در امر معاش بوجهی از وجوه واقع میشود
 و عنایت نیردانی که بسوی افراد انسانی عموماً مبذول است در همان کسوت ظهوری فرماید و هر صاحب کمالیک
 در مقام نیابت عن الله در تربیت نوع انسانی قائم شده باشد در تکمیل همان وجه سعی بلیغ می نماید چون آن
 وجه بکمال خود میرسد لطفی جدید و عنایتی تازه در یابی رحمت از لیه سر بر میزند و وجهی دیگر از وجوه تربیت معاشیه
 بر روی کار می آرد و در اجرای همان چه نفوس کل طبعی آدم را متوجه می سازد که در آیه کریمه یُدَبِّرُ الْأُمُورَ
 مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَيْكُمْ فِي رُبْعٍ كَانَ مِقْدَارُ الْفَسَادِ مَا تَعْلَمُونَ بیان همین رواقع
 شده مثلاً از زمان حضرت آدم صلی الله علیه و سلم تا زمان حضرت ادریس فیض ربانی در هدایت افراد

انسانی بسوی طوق اساس عیش و زندگی مثل زراعت و فلاحت و طبع و سخن و خبر و طبع سائر اطعمه و اتخاذ لباس بنا
 مساکن مبذول بود چون این تربیت بکمال خود رسید از زمان حضرت ادریس تعلم مکاسب قیقه و علوم عمیق
 مثل خیاطت و کتابت و حدادت و صباغت و امثال آن از صنائع لطیفه و مثل اطلاع بر خواص اجسام سفلیه و اجرام
 علویه که خلاصه طب نجوم است بر روی کار آمد و از زمان ذوی القریین اول تاسیس مابنی سلطنت و ریاست
 نقیین قوانین حکومت عدالت جمع عساکر و جنود و دهنود و همچنین تربیت نوع انسانی در امر معاد ایشان هم او را
 اطوار متبدل میشود و ارباب اهل کمالات که در دوره ازاد و ارباب کمال خود میسرند علوم که مناسب آنرا است
 در قلوب ایشان می ریزند و ایشان را در تکمیل جهان علوم استخدام می فرمایند باز آن تربیت چون بکمال خود میرسد
 اساس تربیتی دیگری نهند و بنیاد هدایت جدیده مستحکم میسازند مثلاً دوره اولی ازاد و ارباب است دوره فقها
 و بعد از آن دوره اهل کلام و بعد از آن دوره صوفیه ظهور فرمود و این محض برای تمثیل فر کرده شده است
 حصر القصر چون یک دوره با ختم می رسد و ابتدای دوره دیگر روحی نماید شخصی که اکمل افراد انسان المیق
 بفیض رحمان ران جزوی از زمان متحقق باشد بود برکت آمود و هدایت دوره سابقه را به نهایت کمال
 می رسانند و او را ترجمان خود ساخته و لسان خود قرار داده از زبان برکت نشان و دعوت افراد انسان
 بسوی لطاف جدیده حضرت رحمان می فرمایند و با او امارت این دوره از زانی میکنند و این مقام بالذات
 مقام حضرت خاتم النبوت و فاتح الولايت است علیه الصلوٰة و السلام و بتجیست ایشان نمونه ازین مقام
 بعضی کرام از اتباع اوستی باشند که ایشان را با تحقیق خاتمین ملقب میسازند یعنی بوجود آن شخص نهایت مال دوره
 سابقه و هدایت کمال دوره لاحق متحقق میگردد و این مقام را در اصطلاح حضرت ایشان بمقام فردانیت ملقب
 میسازند و هم اهل کمال که در آن دوره متحقق میشوند و حقیقت متبع آن امام دوره اند اگر چه ایشان آن امام ادا نمایند
 و معنی اتباع ایشان آنست که ایشان قصد تقلید او میکنند با سلسله تربیت ایشان با وی رسد بلکه معنی اتباع
 درین مقام آنست که در خدمت همان شان اهل که درین دوره ظهور فرموده بجان دل میگویند و همه علوم مناسب
 آن شان که اولاد و قلب همان امام ریخته بودند ثانیاً در قلبین بزرگواران از مخزن غیب پرده لاریب میریزند
 و چنانکه عزم اشاعت این علوم اولاد از قلب آن امام سر بر زده همچنین همان عزم ثانیاً از قلبین بزرگواران

سبر میزند فائده - ۱- از بسکایه این مقامات نلشته بالذات مسلم انبیا است غیر ایشان بجز ظلی ازین کمالات و نمونه ازین مقامات رسائی نه با وجودیکه امثال این کابر که با شباح این مفاخر فائز شوند مثل کبریت احمر و کبیر عظم نادرا لوقوع و کیا بلاند و لهداد و مباحث این مقامات نلشته بر اشارتی اجاریه گفتفا کرده تفصیل آنرا بر مقام دیگر حواله کرده شد و نیز اکتناه این مقامات بلکه تحقیق سائر کمالات بدون حصول آن و وصول بان مفاخر صورت نه بند و پس جد و جهد و تبیین آن سرار مکنونه سعی بی حاصل و تطویل لاطائل می نماید فرد و در دنیا بد حال بختیخ نظام پس سخن کوتاه باید و اسلام به آری اینقدر باید فهمید که حب یمانی مشرکات پس عجبیه و نتیج نتایج بس غریب است که تخم ان عنایت یزدانی و جبتای رحمانی است و عنایت حضرت حق و جبتای جواد مطلق را حدی و پایانی نه فرد و غ غلامیت کرد پایه خسر و بلند صدر و ولایت شود بنده که سلطان خرید و فائده ۲ ندانی که در میان راه ولایت راه نبوت بتاین است حتا که سالکان راه ولایت هرگز به مقامات راه نبوت فائز نشوند یا طالبان راه نبوت مورد حالات ولایت نگردند یا رباب حب عشقی غافل از حب یمانی باشند و صحاب حب یمانی غافل از حالات عشقیه بمانند حاشا و کلا چه کتاب فتوح لغیب که منسوب به پیشوای اولیا و قدوه ارباب فنا و بقا ذی المناقب المفاخر اعنی اشخ عبدالقادر است دیده باشی که از سر تا پای از مضمون فنا می ابلده که خلاصه حب یمانی است شحون است و حکایات بیچ قزاقی و قلق و اضطرابی که بر دل مبارک سید الانبیا سلیم علیه افضل الصلوات و التسلیم در زمان محی فرقت میگذشت شنیده باشی که معاملات مجز و نیازی می استغنای نازی کجا مین گذشت رشک فزای قصص بی و مجنون است بلکه تخم حب یمانی و نوری از ان سعادت جاودانی از ارکان ایمان و شروط اسلام است پس حب یمانی را بمتا به پ شاه گام در سلوک طرائق مقبوله باید فهمید و حب عشقی را بمنزله بودیه ازین طریق یا منزلی از منازلین راه قرار باید داد و پس حب یمانی پویند جان سالک طریق رحمانی است و حب عشقی از قبیل حالات و واردات آری در بعضی نفوس بنابر مناسبت حب یمانی تا اثر قوی می بخشد و در راه ولایت کشان کشان می برود و حب یمانی در صورت حب عشقی ظهور می نماید و در بعضی نفوس حب یمانی بعد از فرو نشستن سجان عشق بصرافت و محضت خود عود میکند و بسوی مقامات طریق نبوت راه می نماید و در قصه حب یمانی را مثل آساس بنای سلوک بلکه مثل خشت چوب گل و سنگ که ماده عمارت است باید فهمید و حب عشقی

و ثمرات او را مثل لوان خوش و نقوش و کاشک سیرج الزوال و سیر الاعاده بعد استحکام اهل عمارت است قراباید او بنا علیه
 از بسکه اینها علیهم الصلوات التسلیمات برای استحکام بنیان هدایت تشدید قصر تربیت انسان عموماً مبعوثانند لایسوی
 همین حسب ثمرات او دعوت نمودند و طریق تحصیل این براه مضبوط و مبین ساختند و بر ایضاح طرق حبلیمانی اکتفا
 فرمودند و به بیان حب عشقی و ایضاح ثمرات و تعیین طرق تحصیل و التفات ننمودند مگر با اشارات قیقه و لطفه و
 چون ولیای کبار از محاب طرق کرامت بطن درین ششبعیت حاصل کرده و آهتباد در قواعده اصلاح قلبی که خلاصه
 دین بتین است بهم رسانیده بودند چون حبلیمانی را از متواترات مینید دانستند و طرق تحصیل او را در جمهور اهل ملت
 مضبوط یافتند تا که هر عامی از عوام اهل ملت که در زمان کبریت نشان ایشان بود البته انقیاد حضرت حق و
 امثال او را موجود مطلق و تشرع بشیء نبوی تدین بدین مصطفوی بایر زمره خود فرض میداشت و حسن شکل نعم و حب
 او را و قبح کفران نعم و مشاقت او را از ابد به بیهیات می شمرد و بنا علیه حبلیمانی و لوازم او را منفرغ عنده دانسته و
 در اذنان اتباع خود مسلم البشوت پنداشته روی بهمت بسوی تفصیل احکام حب عشقی و ایضاح ثمرات و مضبوط طرق
 تحصیل او آوردند و درین امر سعی یلین بکار بردند نفعی عظیم بهم غفیری از اهل اسلام رسانیدند و باین سبب جا همی
 عظیم و عزت فخری در بارگاه رب العالمین یافتند شکر الله مسایعهم و رفع ذرجاتهم فی اعلیٰ علیین پس
 بعدتی از انقراض ان ایشان جماعه از انبیا و زمره از سفها بوجود آمدند و خلف من بعدهم خلف اصهاوا
 الصلوة و اتبعوا الشیوخ بر حال بد مال ایشان منطبق گردیده طریق تحصیل حبلیمانی را بر یاد داد
 و تحصیل حب عشقی بو ثمرات او افتادند حالانکه این محض خیال اطل و طلب محال است چه + این شتم جاهدا
 خیریت ما ثور و بنت العرش شتم انقش شلیست مشهور که عارف بلند سیر شیخ ابو سعید ابو یختر حال
 امثال این گروه در مال فخر میدید جایگهی فرماید بیت تقلید دوسه مقلد بی معنی + بد نام کند و چون در انرا
 و این معنی را بسوی ذهن مستمعین بمثال واضح تقریب باید کرد مثلاً عنایت یزدانی و فیض رحمانی که بسوی افراد انسانی
 دلائل لازل مبدول بود در بعضی اوقات چنین اقتضا فرمود که پاره از عقائد و احکام و معاملات و سیاسات که در
 هدایت افراد انسان و در نجات ایشان از مفرات معاش مساعد در خلاصی ایشان از آفات بزرخ و شر و ظلمی
 و تاثیر عظیم میداشت بزبان عربی معجز ایشانرا تعلیم کرده شود و شرح آن به بیان هدایت نشان فصیح عرب

بی معنی که بر حسب جاهت طلبیست مجبول بود بر سر کار آمدند پس همین قیل و قال و مکاره و جدال را فضل و کمال پنداشته و کتاب سنت را پیشینت خود انداخته همه عمر خود را در تحصیل انشال این موبلی حاصله بر یاد او و راه فاسفه و اعتزال نمودند و جز حسرت نداشتند ازین جهان فانی حاصل نکردند باخر غیر حذیبت خسران گوشتنگ خود مونس یافتند قل هل ننبئکم بالاحسنین اعمال الدین ضل سعیم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا اعاذنا الله و جمیع المسلمین من حال اولیک الجاهلین

باب دوم

در بیان اجتناب از بدعات و طرق ادای طاعات و تخلی از ذرایع و تخلی بفضایل و آن مشتمل بر یک مقدمه و چهار فصل و یک خاتمه است مقدمه و آن مشتمل بر یک فاعده است

افاعده اول: از کار و اشغال مراقبات و مقامات که اولیای کرام آنرا مضبوط و ملخص کرده تحریر فرموده اند بسیار باشد که سالکان را بهمان امور پیش می آید و به همان کار و اشغال مراقبات آن مقامات رسیده اند فاما آن عنایات برکات که در باره اولیای عظام از بارگاه این روی پی بر پی می رسیدند از ان بشام آنها نیز سل و آن آثار صلا مترتب نیگردد و هر چند مساوات هم اهل کمال در تهیه عنایات برکات قبولیت حضرت غایت الارض السموات مکن نیست اما حیال هر یک ظهورش میاید بدو در صورت فقدان آن آثار تفتیش و تنقیح می کند مانع از ان گردیده ضرورت است تا تدبیر از ان نماید و بطلوب حقیقی می آید و موافق باور آن آثار عبادات در اکثر ناس ملائبت بر بدعات و تلوث بر ذرایع اخلاق و ملکات عدم اعتنا با دای عبادات اعمال شرعیه بعضی که مقصود شارع است و راه یافتن مختلات عبادات در اعمال شرعیه ایشان است لهذا این باب بر چهار فصل تقسیم کردن ضرور است و

فصل اول

در بیان اجتناب از بدعات و آن مشتمل بر سه هدایت است

هدایت اولی در ذکر بدعاتیکه بسبب ختلاط طحیین و مشرکین صوفی شعار تشبهین بر صوفیه کبار قدس اند اسرار هم در عوام اهل اسلام انتشار یافته و آن مشتمل بر دو تهید و شش افاعده است
محققید که کشف شهود که از مزاولت اعمال و اشغال سلوک پیش می آید مشرک در میان کافرو

مؤمن مبتدع و متبع سنت میباشد لیکن ایمان مؤمن عزم اتباع سنت باعث مقبولیت دست کفر کافر و احاطه
 و بدعت مبتدع مورث رواد پس صرف آن کشف شهود و کمالیکه مطلوب یا از انسان است و نسبت خطای محض است
 آری در حق مؤمن جز کار آمدنی است که وسیله و طریق کمال مطلوب است پس انسان کامل بدو جز میشود اول معرفت
 الهی و مراد از معرفت الهی این معرفت مجمل است که هر کس و نا کس آن آگاه است یعنی الله بزرگ تر است تمام
 اوصاف حیات او بزرگتر از حیات تمام حیا است علم او بزرگتر از علم همه علماء است علی هذا القیاس چه این قدر
 معرفت اگر موجب کمال میشد آدمی ناقص حکم عقا می گرفت هر چند این قدر معرفت هم مفید باشد و نه مراد معرفت
 حقیقت ذات صفات است که بدر که انسان با کل محیط آن گردد که این محنی غیر ممکن است اگر مثلا صفت
 رزاقیت او کما یعنی بر کسی از بشر منکشف شدن گیرد مبادی آنرا هیچ انسان تحمل نمیتواند که چه جای آنکه با نهایت
 رسد اگر این معرفت مقصود و کمال انسانی میشود وجود انسان کامل منتقم میگردد پس مراد معرفتی است که خدا تعالی
 را منظور و مطلوب از خلقت انسان است آن معلوم میشود از قرآن حدیث و بهمان معرفت آدمی را عزتی و اعتبار
 و بارگاه الهی بهم میرسد و آنرا که آن معرفت بدون عزت و اعتبار حاصل شده مثل حکما پس آن معرفت ضعیف و
 انسان کامل سبب این عزت اعتبار مثل خدمت گاری یا خواهی میشود که در نظر آقا و پادشاه معزز و معتبر گشته و آثار
 عزت اعتبار روی هویدا گردیده مثلا امانات سپرد وی میشود و مامور برسانند آن بعضی عیایا و لشکریان و یا
 محتاجان و سالکان میگردد و قول او بحال اعتبار و پایه رستی میرسد و سفارش او در حق مردم مقبول می افتد
 چون ازین قبیل عزت اعتبار با معرفت ذات صفات و شخصی جمع شود همان است انسان کامل و با وجود تمام
 این اوصاف کالین با هم تفاوتی دارند در مراتب که احصای آن ممکن نیست از ادنای مرتبه ولایت تا مرتبه
 خاتم النبیین تفاوت باید فهمید و سلوک راه خدا تعالی را منحصر در همین طریق مقرر سلوک نه چند ازند بلکه
 باها هم بسیار است منجمله آنحضرت هم یک طریق است نیز مقبول است این طریق مقرر منوطه مطابقت
 اقوال و افعال و احوال صاحبین این طریق است بظاهر کتاب و سنت و
 تمهید ۲- از عمده تخلفان راه حق بحدان صوفی شعار اند که از مخالفت شرع پاک میکنند بلکه التزام از
 طریق خود میدهند و اشغال قبیه مبتدع و شرک نیز تعلیم و تعلم می نمایند و کلام احوال را در مردم افشا میکنند

حسب فعال و اقوال ایشان با ایشان معامله کند هر که قابل قتل است او را بکشد و هر که لائق تعزیر است تنبیه او را تعزیر و تنبیه کند و اگر عاجز از مضایحکام شرعی باشد پس از ایشان بشدت بیزاری بود و هرگز ملاقات ایشان نکند و مواجبه و مشافهه ایشان را از قبایح انگارد اگر احياناً گمان هدایت کسی از آنها در ملاقات خود با وی بخاطرش بگذرد یک دو بار ملاقات کند اگر هدایت یافت از نعم الهی شمرود و الا ترک نماید باز پیرامون او نگرود که احتراز از صحبت بداهم المهمات و رحق طالب خداست جل شانہ **ملیت** نخست سعادت پیر صحبت این حرف است به که از مصاحب جنس احتراز کنید

افاده - ۱ - از جمله بدعات ملاحظه صوفی شعاری که در عوام اهل زمان انتشار یافته بک متعرض حال بعضی مقبولین هم گردیده صدور کلمات بی ادبانه در جناب حضرت حق و شعائر اوست پس طالب حق را باید که از استماع این کلمات احتراز کند و خود هرگز نگردد اگر چه قائل آن منطون انجیر باشد زیرا که شره بی ادبی هرگز نیک نیست اگر از کسی سر بر زده باشد قابل اتباع نه **ملیت** حافظ عالم و ادب و زر که در مجلس شاه هرگز نیست ادب لائق صحبت نبود. مثلاً شخصی گفته که خدایا بر انجیر خمره خریده ام آب یک خمره در وقتی از اوقات مقبول فتاد و موجب فتح یابد و گشت این مدعا را باین لفظ تعبیر کرد هر چند مدعا درست لیکن تعبیر بیجا است اگر میگفت که یک خمره داده در زمره بندگان او داخل شدم خوب میبود همین طبع تعبیرات صحیح مودبانه کرده باشد و از بی ادبی دور تر ماند و خود را بنده از بندگان بلکه کمترین بندگان او بشنا بی پروای علیجاه و افرعنایات کثیر الرحمت شدید العقابت سیرع الانتقام داند و هر دم در هر حرکت سکون ترسان لرزان ماند اگر چه حالات عجیبه وارد شده متقاضی صدور کلمات بی ادبانه گردد **افاده - ۲ -**

از جمله بدعات ملاحظه وجودیکه در خواص عوام شتهار یافته و باقوال کابر طریقت مشتهر گردیده گفتگوهای توحید وجودی الحادی است که بگمان اتحاد خود با خدا از ان لذتهای نفسانی بر میدارند و بتسویل شیطانی و مکر نفوس خبیثه بیان آن گفتگو را معارف و حقائق می پندارند و لا اقل از مضرات آن اقوال ذقات غریزه خود را بلاطائل محض صرف می نمایند پیشوای ما یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم آن را نفرموده و هرگز لب به بیان آن ننگشوده پس از آن چه سود اگر امری کار آمدنی ما بود بطور صوم و صلوة بران آگاه می فرمود و جویس علیکم

بِالْمُؤْمِنِينَ دُونَ حِمِّ شَانِ اوست پس سکوت از آن بجز است که با عرضی بان تعلق نیست چونکه بسبب
روح این گفتگوی واقعی و غیر واقعی بودن از امر دوم متفسر میکنند پس این قدر باید دانست که این مخلوقات
عین حق نیستند اگر چه قیوم آنها ذات پاک و است پس تمثیل در صفات آن باید کرد که چنانکه صفات عین
حق است و نه غیر آن بلکه قیوم بوی است هم چنین مخلوقات دیگر نه عین صفات اند و نه غیر آن بلکه مظاهر آن
پس صفات اگر چه فی حد ذاتها مستغنی از مظاهر است لیکن بنا بر اقتضای حکمت الهیه با وجود استغناء در مظاهر
مختلفه که عبارت از مخلوقات است ظهور نموده و همین معنی مقصود اکابر طریقت است که ملاحظه وقت احوال
آن بزرگوارانرا برخلاف مقصود ایشان حمل کرده راه تحریف و تلبیس همپوده اند پس اینقدر دانستن مضایقه
ندارد و اما اوقات خود را با این گفتگو صرف کردن بی فائده محض است بلکه موجب حرمان از کمالات
پیروی انبیا است علی صاحبها الصلوة والسلام **اقاوه - ۳** - از جمله بدعات ملاحظه صوفی شعار که
در عوام اهل اسلام شهرت یافته قیل و قال و بحث و جدال در مسئله تقدیر است باید دانست که ایمان با تقدیر
از اعظم عقاید اسلام است و او که واجب شریعی است و از بسکه مسئله تقدیر با محبت تکلیف یک گونه در باطن
نظر تعارضی میدارد بنا بر علیه شارع از تعمق این مسئله دقیق و خوض این بحث عمیق بتناکید شدید منع فرمود
پس لابد بر جمیع اهل اسلام همین واجب است که بر ایمان اجمالی آن اکتفا نمایند و در بحر زخار متلاطم الامواج
که عبارت از تفصیل و تحقیق این مسئله است نه ورانند لیکن از بسکه درین جزوی از زمان بسبب اشتغال طرفه
منکرین تقدیر و بسبب اشتغال ملاحظه منکرین تکلیف که تشریح را معارض تقدیر فرمیده و بسبب قدرت تکلیف ده
در ابطال شریع جد و جهد می نمایند لایحکم الضرورات الیه ینسب الخ طوایف اشارتی اجمالی بسوی تحقیق این مسئله
ضرورتاً در مذهب مقصود در این کتاب هتاهم همان ایمان اجمالی است و بس تفصیل آن برای صیانت مؤمنین
غافلین از اتباع شیاطین مضلین اندر فضه و طردین کرده شده پس میگویم که افعال احوال همه بندگان حرکات
و سکانات ایشان علوم و ارادات ایشان مسائر لغوت اوصاف ایشان چه محموده و چه مذموم از ایجاد حضرت
حق و حکوم آن تا در مطلق است پس آری در تخصیص ایجاد بعضی افعال در بعضی بندگان بعضی افعال دیگر در بعضی
بندگان دیگر مثل خلق ایمان قلب صدیق اکبر و کفر در دل ابی جهل تبرکت است خفیه که آنرا غیر آن حکیم مطلق

شرح تفصیل احاطه نموند کرد ما این قدر معلوم است که آن حکمت مراعات تفاوت استعدادات ازلی است و
 تمثیلی بری تصویر اختلاف استعدادات ازلی این است که در حق است عظیم الشان که بر هزاران نوع خوب محبتی است
 بعضی از آن قابل سوختنی است بعضی از آن قابل ساختن آنچو برای شما میدانی است آنچه قابل سوختنی است آن هم
 تفاوتی بشماره دار و مثلا بعضی در وقت تیر کشیدن درخت آنچنان پاره های ناکاره سبک خواهد ماند که در ابتدا
 افزون تر آتش بکار آید بلکه بدون آن آتش در اول میفرودد و بعضی آنچنان گره های سخت خواهد برآمد که وقت تیر
 تر شدن زبان آتش بیدار خست تا در آن آتش تیر بسوزد و بعضی در عمارت بکار می آید که بعضی را خوب کری میزند
 و پاره را تخمه می نماید باز در آن تفاوت بشمار است بعضی تخمه سقف خلوت خانه خاص را و شاہی است و بعضی
 قدحچه یا شاخه زندانیان گرفتار تباہی است تخمه است که تخمه نداشتن شده از دست حق پرست کاملی موقع نفوذ
 حروف کلام الهی شده و تخمه است که از دست صلح هوشیار چیت ناکارگی افتاد و با مال خزان برگشته و
 بهین مثل اختلافات استعدادات را که بشمار است در افراد نوع انسانی تصویر باید کرد و همین تمثیل را حضرت شیخ
 الاسلام خواجه عبداللہ انصاری هر وی قدس شریفه بعبارت بهتر و مختصر اد فرموده آه آه ازین تفاوت
 دو آهین پاره از یک جا نگاه کنی سم ستوران دیگر آئینه شاه اگر چه ستاوی همه استعدادات در صلاح و فساد و در اصل
 خلقت یا اصلاح هر استعداد فاسد بعد از خلقت روست قدرت اجبیه امریت بس سیر و کاریت بس سهل اما
 حکمت مقتضی تفاوت استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت صلاح بعضی استعدادات فاسده و البقا بعضی
 بر فساد ازلی گردیده تا در کارخانه عظیم ایشان از کار خائنات الوهیت که عبارت از جامعیت جمیع صفات کمال است
 بر روی کار آید اول کارخانه عفوچه اگر همه استعدادات در اصل جبلت متساوی می بود یا اصلاح هیچ یکی از استعدادات
 فاسده بعضی عنایت خود نمی فرمود هرگز عفو و حلم صورت نمی بست نانی کارخانه حکومت که عبارت از تنعم طبعین
 تعذیب عصاة است پس اگر همه استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت متساوی می بود یا اصلاح هر استعدادات
 فاسده میفرمود هر آینه صفت حکومت بر دو جهت خود یعنی تعذیب و تنعم ظهور نمی نمود یا نانی اینی که کارخانه مملکت
 بدون زندان زندانیان و جاگیر و جاگیر داران بکمال صورت نمی بندد و هر چند کمالات ذاتی حضرت حق صفات
 کاملان بی نیاز مطلق در ذات خود مستغنی از ظهور و میرا احتیاج مظاهر است که ان الله لعنی عن العالین

اشارت است باین معنی لیکن چنانکه کمال هر صبا کمال اقتضای ظهور خود می فرماید و ظهور آن کمالات فرقی بآن صاحب کمال میرساند اگر چه آن صاحب کمال در کمال خود مستغنی از ظهور آثار آن باشد مثل کاتب جید الکتب که اگر چه ایجاد نقوش با فعل هیچگونه کمالات و محدود نیست بلکه کمال و همان ملکه کتابت است که در جوهر نفس و علی الدوام استقرار میدارد لیکن ملکه کتابت اقتضای صدور نقوش جیده می فرماید و آن کاتب بسبب و راز نقوش بکمال خود شادان و فرحان میگردد و همچنین صفات از لیه و عبید با وجود استغنا از منظر اقتضای ظهور فراموش و حضرت حق جل و علا را از تحقیق منظر هرگونه ناگون صدور آثار رنگارنگ سروری اشتهای کمالات خود ثابت میشود و ازین تقریر اندفاع شبهه که بخاطر اکثر عوام میگردد و ظاهر شد بیانش آنکه در بادی نظر اکثر عوام را چنان ظاهر میشود که حق جل و علا بنندگان خود را متنسای الاستعداد در اصلاح و ازین چرا ایجاد نفرمود تا همه بندگان در نعمت فرحت و آرامش معاش معاد میگردد و این دنیا اصلاح همه استعدادات فاسده چرا نفرمود که این اصلاح در حق ایشان لطف خود است و قدرت حضرت حق وجود آنخواه مطلق را پایانی نیست و وجه اندفاعش آنکه حق جل و علا جامع جمیع صفات کمال است که از ان جمله ملک است هر یک شعبه از ملکات کاخانه است پس سید و آن انتقام از عصاة و تعذیب معانین است پس اگر این شعبه ظهور نمی فرمود و هر آینه امر ملکات به کمال خود نمی رسید **بلیت** در کارخانه عقل از کفر ناگزیر است و دوزخ که بسوزد و گریه لب نباشد و باقی ماندن جاسوالی جواب طلب بیانش آنست که وقتی که افعال اقوال منوط با استعدادات از لیه است و استعدادات از لیه خارج از طاقت بشری پس بر کفار تمردین عصاة مصرین طریق الزام و راه سرزنش مسدود گردد و جوابش آنکه حق جل و علا مخلوقات خود را بر دو قسم آفریده قسمی آنست که در ایشان علم و ادوات ایجاد نفرموده مثل شجر و حجر و قسمی دیگر آنکه در ایشان این هر دو صفت و دعوت نهاده مثل جن انس پس آنکه در ایشان علم و دعوت نهاده اند از بسکه ذات و صفات اعضا و جوارح و اقوال و افعال خود را دریافت میکنند البته این مورد مذکوره را بخود نسبت می نمایند مثلا میداند که این است و پاراست این قول و فعل از ماصا در پس افعالیکه بواسطه ارادت ایشان صلا میشود گو خالق آن حق جل و علا باشد البته ایشان میشناسند که این افعال از ارادت ماصا در شده است و چونکه نسبت افعال مذکوره بانسان مثل ساز احکام شرعیه مراعات از قرآن مجید ثابت است پس مسلمانان الزام است که چنانکه

سائر احکام را از قرآن فهم کرده قبول نموده این حکم را هم قبول نماید و فعال فرمید قبیح خود را بخود نسبت کند و در قیامت
 همین امر که این فعل بار داده با صادر شده در توجیه تو بیخ و سرزنش کفایت میکند و اما اینکه علم چرا و ولایت در و نهان
 اند یا صفت اراده چرا ایجاد فرموده اند یا اراده او را چرا بسوی این افعال و اقوال متوجه ساخته اند پس جمیع اینها آنکه
 این همه امور از قبیل ظهور آثار استعداد اوست اما تفاوت استعدادات از لیه پس بسبب صدور کلام مذکور شد
 و اگر در خاطر کسی سوال بزم رسد که وقتیکه ثابت شد که **علیت** هر یکی بهر کاری ساختند پس میل او را در دلش انداختند
 پس حکمت بعثت رسل و انزال کتب و اقامت حج و اظہار دعوت و سعی در تعلیم و تعلم و مشر و عیت جهاد و حدود صلیت
 پس میگویم که اگر چه همه کائنات به محض ایجاد حضرت خالق الارض و السموات بلا واسطه و آلات است لیکن آن
 حکیم مطلق بمقتضای حکمت با بهره خود بعضی شیای را بعضی موجودات مرتبط ساخته و سلسله اسباب و مسببات
 بر روی کار آورده مثلا جرم شمس و شعاع او اگر چه این هر دو چیز از مخلوقات حضرت رب لا رباب بلا واسطه و حجاب
 است لیکن در میان شعاع و جرم شمس ارتباطی خاص ایجاد فرموده که سبب همان ارتباط شمس سبب شعاع را است
 می نامند پس همین قیاس باید کرد که هر چند جمیع افعال و اقوال که از نفوس و امارات صادر میشود از مخلوقات
 آن قادر مطلق اند لیکن در میان آن افعال و در میان امارات ارتباط سببیت همان حکیم مطلق بمقتضای
 حکمت خود ایقاع فرموده و همچنین در میان امارات در میان امور مذکوره صادر از بعثت رسل و انزال کتب و
 اظہار علقه سببیت مستحکم گردانید مثلا میتوان گفت که اراده امور ما مور بهاد و دل مطیعین سبب هدایت دین
 و تعلیم معلمین متحقق گردیده و یا اراده بت پرستی یا اراده زنا و شرب خمر سبب جهاد و اقامت حدود مضمحل شده
 و نیز باید دانست که تمامی افعال و اقوال اگر چه از آثار استعدادات از لیه است اما مجازات بر صرف استعداد کامن نمی
 تواند شد سبب آنکه استعداد قابل الزام نیست بدرا می رسد که از بدی خود انکار کند و نیک را برابر خود داند و عقاب خود
 و ثواب نیک را بلا وجه خلاف عدل و ظلم شمارد و نیز عادت صحاب حکومت سلطنت که بعد از حکمت مروت متصف
 میباشند همین است که گاهی بسبب علم خود گویند یعنی بود انعام و انتقام نمی فرمایند نمونه اش آنکه امیر ذوالقناری
 مخلص در امید اند که بلا شبهه شیخ الناس است در هیچ معرکه قصور ننخواهد کرد و اد سعی و جوا نمودی خواهد داد لیکن
 بدون ظهور امری نمایان در معرکه روز آریان انعامیکه مرجع بر دیگران باشد ننخواهد فرمود و در تمثیل شدنش

همین قدر که نیست که شخصی بچه گرگ پرورد و با یقین میدانند که جلیتش حمله کردن بر انسان دریدن است
 اما بدون آنها اثر آن غضبش جوش نخواهد زد و قصد اهلاك نخواهد نمود همین که حمله بر انسانی از وی صادر گردد و آنقدر
 پراز خشم خواهد شد که بجز قتل سزايش تجویز نخواهد کرد و بدون قتل اطمینان خاطر او را دست نخواهد داد و کارخانه مجازات
 حق تعالی را از همین تمیلات یک گونه تصور باید کرد هر چند تعهدات از لیب تقییر و قییر معلوم آن علام الغیوب است
 لیکن بدون ارتکاب گنا غضب و بی محبت انتقام نمی شود و همچنین بغیر ظهور طامات بحر حرمت بچوش سنی آید
بیت تا نگردد کودکی حلو افروش * بحر بخشایش نمی آید بچوش *

افاده - ۴ - از جمله بدعات مشرکین فی شعار که در خواص معوام اهل زمان مموما و در دیار هندوستان خصوصاً
 اشتهار یافته و تعرض حال بعضی از مقبولان حق گردیده غایت افراط در تعظیم مرشد است بحدیکه مشعرا معتقد الوهیت
 یا نبوت او باشد پس با بدعت اعتدالین امر را باید فهمید بیانش آنکه مرشد بلاریب سبیل راه خدا تعالی است قال الله
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
 ای مومنان بریز کنید از خدا و طلب کنید بسوی می سبیل راه جهاد کنید در راه وی شاید که شمارت کار شوید
 درین آیت برای فلاح چهار چیز مقرر فرموده ایمان تقوی طلب سبیل جهاد در راه وی اهل سلوک این آیت را
 اشارت بسلوک می نمایند و سبیل مرشد را میدانند پس تا لا ش مرشد بنا بر فلاح حقیقی و فوز تحقیقی پیش از مجاهد
 ضرورت سنته الله برین منوال جاریت لهند بدون مرشد راه یابی نادرست پس سباید که مرشد کسی را گیرد که
 بوجهی مخالف شرح شریف نبود و بر طریق مستقیم که اتباع قرآن حدیث است نهایت راسخ اقدام باشد و امر شود
 با وی خود مقرر نماید لیکن در این طور که هر حال اتباع وی منظور دارد بلکه مقتدای مطلق شرع شریف را داند

بصالحه متبع حکم خدا و رسول بود آنچه مرشد از وی شرع شریف فرماید آن بدل جان بجا آورد و مباح شرع را از امر وی
 لازم شمرد و آنچه خلاف شرع گوید هرگز اتباع آن نکند بلکه رو نماید حدیث شریف است که لَطَاعَةُ الْمَخْلُوقِ فِي
 مَعْصِيَةِ الْمَخْلُوقِ یعنی اطاعت مخلوق نمیباید در نافرمانی خالق و محبت مرشد با نیطور باید که مال جان خود را بر آن
 رضا و آرامی عرض نماید و هیچ دنیا را عزیز تر از رضامندی می نداند چرا که فائده منفعتی که از مرشد حاصل میشود
 بهزار مراتب بهتر از تمامی دنیا است محبت مرشد با این حد ممنوع است که نافرمانی خدا و رسول و جنب محبت او

گوارا کند که این محنی موجب رسی از بارگاه حق تعالی است اهل همه محبتها و حقوق محبت حق خدا تعالی است جنب
 محبت حق او سبحانه هیچ محبتی و حق را بجای آن آوردن محبوبی از وی تعالی شانه و محرومی از عنایات اوست اگر بعد
 عقیدت با مرشدی طالب حق را امری منکر در آن مرشد واضح گردد پس او را ناصح شود و دعا برای او و بجای آن
 کند و اگر باز نیاید آن منکر را نگذارد پس اگر آن منکر از قبیل فساد عقیده است عقیدت را از وی خلع کرده او را
 مرشد و پیر خود نداند و اگر فساد عقیده نبود گویند کبیره باشد پس خلع مرشدی می کند لیکن مبتلا بدانست
 ابتاعش را در آن کار حرام انگاشته سعی ظاهری باطنی در نجات می از آن بلیه کما ینفی بجا آورده
افاده ۵ - از جمله بدعات مشرکین صوفی شعاری که نبری ائمه و انظار مردم این یار جلوه گرفته اظهار بدعات
 منکره بر قبور اهل الله است هر چند آن بدعات بشمار است لیکن در سه مورد قبیح تیشلادین مقام ذکر کرده میشود تا دیگر
 ائمه و قبیح را برین مورد مذکور قیاس توان کرد از آنجمله قصد زیارت قبور آنهاست از جواتب اقطار زمین به کشیدن
 متاع و مصائب سفار و مقاسات آلام لیل و نهار و این سفر هم با وجودیکه در ارتکاب آن صعوبات می نرسند
 به ظلمات شرک میکشد و بودی سخط ایزدی میرساند عوام این سفر را برابر بلکه بعضی وجوه بهتر از سفر حج میدانند
 و صورت حرام و محرمان شنیده بعینهایا به مثلها بخود می بندند و علاوه بر آن قیود زانده و اهیبه خود کن مسافران
 بد انجام در سفر و تمام متعلقان ایشان در حضر الترام میکنند القصد اگر چه ارباب بواطن صافی را قطع منازل سفر بویا
 قبور اهل الله منفعتی قلیلی می بخشند لیکن به عوام مومنین آنقدر مضرتی عظیم میرساند که خارج از بیان است پس لابد
 همه خواص عوام را لازم است که ازین امر بالکل اعراض کرده آنرا نسیانند یا سازند و از آنجمله استمداد و استجانت
 از اهل قبور است که آنها را حاجت روائی مطلق پنداشته در مراتب استدعا و التجار و شرک میدهند و در وقتان
 آنها از صراط مستقیم توحید ظاهر است لیکن در اینجا شرح کردن احوال خواص آگاه دلان منظور است که باراده استفاضه
 فیض باطنی قصد مزارات بعیده میکنند پس باید دانست که هر چند اولیاء و مقبولان بارگاه حق را موت جسمی است
 که حبیبی رسانند و ایشانرا آنچه انعامات الهیه و معارف ربانیه عطا میشود که درین عالم احیاء و زندگانان کمتر نصیب
 بنا علیه آنها را احیاء میتوان گفت لیکن بلا ریب نسبت حکام این عالم مردگان قدرتی و قوتی که احیای این عالم را
 حاصل است ایشانرا هرگز نیست اگر فی الواقع همین قسم قوت قدرت متحقق میبود و در مجاورت مزارات مدعایل

می شد تمام عالم قصد مدینه منوره میکرد و سلسله تربیت و ارشاد لغوی بی حاصل میشد پس واضح گردید که عادت اللہ
در تربیت و ارشاد و خلق بهترین منوال حاکمیت است که استفاضه فیوض از زندگان شود و اگر احیاناً کسی را این چنین نماند که
کشور و کار از وی مننون بود میسر نیاید پس قصد مزارات از آنکه بعیده نکند بلکه متابعت قرآن و حدیث را لازم
گیرد که مقتضای مخلقات است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ارشاد: **مَوَدُّ زَكَتُ فَيْكُمُ التَّقْلِيْنِ مَا اِنْ تَمَسَّكْتُمْ**
بِهَآئِلِكُمْ تَضَلُّوْا بَعْدِي كِتَابُ اللّٰهِ وَ عِيَّتِيْ اَهْلُ بَيْتِيْ یعنی گذشته ام در شما و چه چیز جلیل القدر
ما و ای که هر دو را مضبوط خواهید گرفت هرگز بعد من گمراه نخواهید شد کتاب خدا و اولاد من به دور روایتی دیگر است
زَكَتُ فَيْكُمُ اَمْرِيْنَ لَنْ تَضَلُّوْا مَا اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهَآئِلِكُمْ كِتَابُ اللّٰهِ وَ سُنَّةَ رَسُوْلِهِ یعنی گذشته ام
در شما و چه چیز ما و ای که هر دو را مضبوط خواهید گرفت هرگز گمراه نخواهید شد کتاب اللہ و سنت پیغمبری پس شناخت
مبتوع و مقبول آل طاهرش و یافتن آن موجود درین عالم اگر چه دشوار است چه مقبول و مبتوع از آل طاهر و صدق
این حدیث شریف همان شخص خواهد بود که تمام اقوال و افعال و احوال و موافق کتاب و سنت باشد و ظاهر است که
تحقیق امثال بن بزرگواران درین جزو زمان به مثابه الکریم اعظم و کبریتا حمزاد و روکیاب لیکن قرآن مجید که بهترین
ذریعہ نجات است هر جا موجود و همچنین حدیث شریف هر وقت میسر است اتباع آنرا غنیمت بگری شمارد و همین ولایت
علیایا پندارد و فی الحقیقت همچنین است که کما یبغی اتباع قرآن حدیث هم ولایت است اگر بر تقدیر ایشا ترا قوت
و قدرت هم می بود پس در غیر انبیاء علیهم الصلوٰة و السلام جای تلبیس بل نیست چونکه ظهور آثار ارواح امری نیست
بسا که شیطان حکایت صوت یا صورت آنها کرده با امری خلاف شرع حکم نماید و این بیچاره نادان بسبب استغناء
و نیاز مضر تبدل جان از قبول کرده آنچه در قرآن و حدیث بتواتر و یقین ثابت است از آن چشم پوشی ننموده و در خاک
بالا افتد و حکایت صوت صورت هم بنا بر شناسنده صورت صوت ایشان میباید و هر کشتا سنا باشد پس صرف
آدازی یا القائی در قلب در وقت تغیر حالت ظهور توهمی و کیفیات در مراقبات بنا بر نغز اندین می از جاده حق
کفایت میکند و حیالاً بعضی سفهائی پندارند که برای تلاش محاش لطیف نوکری یا تجارت اسفار بعید کردن
البته روا است پس چرا بگمان حصول مطلب نی این چنین سفر مذموم باشد پس جوابش آنکه این طریق سبب حصول
مطلب نی نیست بلکه مقام بر باد می آید ایمان خوف از دست رفتن حاصل سطره کسب سعادت است از تعدی

و تطاول سراق شیاطین قزاقان کننھا. و آزان جمله نیست شن کنن چراغان بر قبور و در مقابر کارزار کوشنی میگویند
بلا شبهه حرام است لعنت برین کج رو حدیث صحیح صریح وارد است همین مردم می باشند که آنرا مثل وقت ظهور الزاریه آنگاه
و لیله ابرات ساعت اجابت دعا میدانند و مترصد دعای آنوقت میباشند و مقارنت عابار و روشن کنن چراغان
از مقاصد هم می پندارند معاذ اللہ من لک حدیث شریف وارد است که ایمان زانی و سارق در وقت زنا و سرقه
آنرا نهاجدای شود و زیاده تر از آنها ایمان بنیان بر مجرد دعا آنوقت بر باد میرود و بیک اگر جهل عذر نباشد پس صاف
کافر شوند و آنکه جاهل نسبت پس البته کافر می شود حرام شرعی را عبادت عمدت عقدا کرد و صرف استحلال حرام کفر است
چه جائیکه آنرا عبادت شمرد **اقاوه ۴-۵** از جمله بدعات مشرکین صیغ فی شعار که در خویش عوام اهل اسلام بیک
جمهور انام غایت اشتها یافته ادای نذر و نیاز او لیاء اللہ است بوضعیکه شرک خفی و اسراف اموال اختراع
بدعات بوجه متعدده در آن راه یافته بیاننش آنکه اگرچه اصل این امر بهتر و خوب موافق حکم شرع شریف است لیکن چون
عوام ظنون فرجام خود را در آن خل داوند و خلق آنها تابع سلف خود شده درین امور تجدد و تجدید نمودند و قائلند
هر که آید بر آن مزید کرد و استوار عمل ساختند آن اصل محمود مخفی و محجب گردید و فرغ جنبش که از سعی تراشیدن
مردم بهم رسیده ظاهر در آن گشت و آن فروع در خست خود متفاوت الحال انداد نای آنها تقلید رسم و عادت است
و التزام آن بجدیکه ترکش متعذر شده و التزام مالایزم درین امور نیز نه شیطان و بعد از مرضیات رحمانی است
شاهد این بیان ممنوعیت التزام انقلاب زمین بعد از صلوة کافیه است چه هر گاه التزام این قدر کار سهیل که
از نماز فارغ شده بطرف راست باید گردید نصیب شیطان در ایشان است دیگر کارهای عمدت و التزام آنها توبی
ان قبح از نصیب شیطان میباید و اعلائی آن شرک است که در وقت فرج کردن گا و حضرت سید احمد کبیر قدس الله
سره مثلاً از عوام این زمان این یار مشاهد محسوس میشود تفصیل این جمال آنکه اموات را بلا یرب ثواب عملوات
احیای رسد بدو سبیل سبیل اول که عمدت و بهتر است آنکه در میان مرده و زنده علاقه باشد که بسبب آن علاقه دخل
است در عبادت زنده ثابت و متحقق گردد مثلاً علاقه با ابا و ابناء و این لبوت ثبوت خواهد بجهت ولادت باشد خواه
بجهت تعلیم و ارشاد و هر شخصیکه عبادت میکند آبا و اجداد را هر قسم که باشد ثوابی میرسد و در تربیت ظاهری باطنی هر قدر که
کوشش کرده اند و بناییکه در آن کوشش کنون ضمایر ایشان بود حسب آن ثواب مذکور نقصاناً و زیاده مختلف

میشود پس مسلمان هر قدر که گوشش در کار نیک میکند و نیت خالصه خوشنودی حق تعالی میدارد حق حضرت حق جل شانّه که اعظم المحقوق است حق پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و جمیع سائده و مرشدین و ابا و امهات که مومنات و مومنین گذشته اند از ذمه اش ادا میشود به همین حال نیک بندگی حضور حضرت حق تبارک و تعالی اطاعت و تبعیت جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و رشد و سعادت مندی روبروی سائر اهل حقوق محض با تمام و فضل نیردی روشن و مبرهن میگردد و همین دقیقه ایست که برواقفان احکام شرع هویدا و برنا و اقفان کن مخفی و محبوب است و بنا بر علم هر که بموجب معمول ریح فاتحه و ایصال ثواب بکند او را خلف منکر حق اهل حقوق گمان می برند و نمی فهمند که اگر ترک این سوم فاتحه و ایصال ثواب ایشان بخلف منکر حق اهل حقوق میشوند لازم می آید که اهل بیت عظام و صحابه کرام و سائر طبقات مومنین و صلحی و علماء و اولیا که پیش از اشتهار این سوم گذشته اند معاذ الله بخلف نسبت خود باشند بلکه همین حرف در شان فضل اهل سلیم محبوب با عالمین نسبت امام الانبیا خلیل با صفای حضرت خالق الارض و السماء در خاطر حضور خواهد کرد معاذ الله من لک ثم معاذ الله من لک پس ازین تبیان واضح شد که این سوم فاتحه خوانی بوضع مختص زمانه از لوازم دارکان زمین است کمال ایمانی موقوف بر آن هر چند این معنی بالا بجمال منع فرماید اما است لیکن بسا است که وقت ترک شدن این رسم از صاحبی کمالی آن ذمّه انحصاری بسبب کثافت غشاده عادت مستور گشته بسبب نظر بی غرض در حق آن صلاح کامل کرده و لهذا این حقیقت مفصلاً جانشین خاطر داشته تا کار این سوم را درین امر اشیاء بسلف صلاح اعتقاد باید کرد.

سبیل دوم

آنکه زنده فعلی کند که مقصود از آن نفع ثواب ساینده است منظور باشد و انهد و انهد این قسم در حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم دعا است یک صورت از آن که نماز جنازه است واجب است صورت دیگر آنکه در اوقات پنج گانه و اوقات بترکه و غیره با العمیم یا با مخصوص نزدیک یا از دور وقوع آن میشود بلا شبهه منسوخ است در احادیث مشهور و معروف شرح آن حدیث موجب طنباب نسته دریافت آن بر کتب حدیث حواله کرده شد لیکن بایک فیهه کار آمدنی درین جا هم باید شنید که اتباع پیغمبر صلی الله علیه و سلم مراتب است در آن فراط و تفریط واقع میشود هر چند در آن فراط و تفریط قبحی نبود لیکن هر چه بر جاده اعتدال است بلایب افضل است از جانبین فراط و تفریط پس اعمیه که در حق اموات وقت

حضور قبور یا غیرت آن بوضعی که از جناب رسالت صلی الله علیه و سلم مروی ثابت شده بهمان وضع اگر بوقوع ایندال است
از اوضاع دیگر مثلاً آنجناب صلی الله علیه و سلم در شب برات تنهایی اطلاع و اعلام احدی در بقیع تشریف بردند و عاقرین
و کسی از صحابه را نفرمودند که درین شب برتقا براید رفت و دعا باید کرد چه جائیکه تا کید کرده باشند پس الحال اگر کسی استماع
پیغمبر صلی الله علیه و سلم منظور داشته در شب برات در بقره مجمع صلحا نموده اوعیه نافره کند او را پنجاهت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
تلام کردن غیرست لیکن این قدر باید فهمید که این امر شده برسم انجامیده حقیقت کار دوران باقی نخواهد ماند و مثال
موضح این بیان است مسئله فقیهیه که جماعت نفل کرده نیست اگر تداعی باشد کرده است با صور دیگر سود و عاقرین مروی
از ان کردن چاه است که حضرت رسالت پناه سعد بن معاذ را بعد التماس ایشان که ما درم ناگاه فوت شده دیارای
گفتن نیافت اگر می یافت وصیتی میکرد پس ای می اگر چیزی بکنم نفع بوی خواهد رسید فرمودند که چاه بکنم بگو که این بر
ما در سعد است و خواندن سوره نسی است که بقید روز جمعه زیارت قبر والدین وارد شده و حضرت عائشه صدیقہ رضی الله
عنها از طرف برادر خود یعنی عبدالرحمن رضی الله تعالی عنه بعد وفاتش بردا آزاد کرد و بر همین قیاس باید کرد سایر عبادت
پس هر عبادتی که از مسلمانان اشود و ثواب آن بروج کسی از گذشتگان برساند و طریق رسانیدن آن دعای خیر جناب
الهی است پس این خود البته بهتر و مستحسن است و اگر آن کس که ثواب بر جوش میرساند از اهل حقوق اوست به مقدار حق وی
خوبی رسانیدن این ثواب زیاده تر خواهد شد پس در خوبی این قدر امر از امور سومه فاتحها و اعراض نذر و نیاز اموات
شک و بجهت تعیین اوقات قسم طعام و وضع آن متداول کنندگان هم از قبح حالی نیست اگر مطلقاً بعضی اوقات بعضی
در مراتب قبح تفاوت بسیاری است صرف تعیین التزام مالا یلزم است که حاشا مشروح گردید و از جهت تعیین وقت آنها
بسیار هم دینی و هم دنیوی پیش می آید نیست خالصه باقی نمی ماند بلکه ایما مطلقاً نیست عبادت نمی باشد صرف بجهت
تمام و نشان دنیا و دفع طعن و تشنیع مردمان بخوف خفت بحق عاقرین چشمان بعمل می آید و از ان مدعا اینکه نام نهاده اند
اصلاً برنی آید و انیان اگر از عمل صاحب حاصل اند پس ان ایشان صاحب کامل تارک این سوم لحاظ ادا ای حق اسلاف
خود به مثابه سلطنت شاه جهان آباد و سلطنت بخاری است درین ماده کلاول هم محض بلا حقیقت است که اصلاً معنی ان
سلطنت نمانده و رسوم خود وجودی کمتر از سراب میدارد و ثانی حقیقی است که بر رسوم نگردیده این تفاوت مثال
و مثل لر را برینان شرح و نقل سنجیده و از حالات داروات قلبیه خود در وقت از تکاب مراسم بحث کرده امر حق در یافت نموده

از التزام بر سوم نایب پاید شد مرتقا الله التوبة وجميع المؤمنين من كل المنكر وهات وادایک حضور
 طعام فاتحه در باز بجای آن زنده پس این هم اتباع خیالات فاسده خود است چه فاتحه بسبب آن طعام بجای صاحب فاتحه نشد
 پس چرا ادایک در سخنان آن نسبت صاحب فاتحه هم گفتگو بود به عمل یاد آورد و ملک می نگریده چه اگر ملک است پس
 چرا فاتحه کنندگان دخل در آن میکنند و بموجب خواهش خود می خورد و می خوراند ملک از اوزان صاحب فاتحه رسانند نیاز حضرت
 سید الناس را البسات و دهند و نیاز حضرت غوث الاعظم با اولاد ایشانی حواله نمایند و علی هذا القیاس اگر این آداب
 بگمان حلول روح صاحب فاتحه در آن طعام یا مسوی است آن طعام را با بسبب که تناول کرده و پس خورده او شده
 پس این طنین فاسده ایشان است که هرگز معلوم ایشان نیست و اگر با فرض التقدير چیزی از آن معلوم شود پس حدیث که در
 آداب طعام میباید آن طعام از آن تجاوز کرده پس حاصل از آداب آن طعام نیست مگر حصول مشابَهت بکفره بنود
 که احیانا جویب غلات جناس الطیر را پرستش میکنند و از قید اکلیس و ممانعت کبی اجازت مگر تحلیل حرام و تحریم حلال
 پیدا میشود و اتباع این جا بهلیت لازم می آید چه این قسم قول ایشان حق تعالی در مقام مذمت حکایت فرموده و قالوا
 هذاه انعام و حرمت حلال یطعمهم الا من نشاء منهم و میگویند که این جای این زراعت ممنوع است نخورد آنرا مگر کسیکه
 خواهد با زعم خود و ایضا حق تعالی می فرماید و قالوا ما فی بطون هذاه الانعام خالصه لکن کورنا
 و حرم علی اذواجنا وان لکن میده فهم فیہ شرکاء سیجریهم و صفهم انه حکیم علیهم
 و معنی حجر النجوبی دریافت کرده باید دانست که همین معنی مراد مردم این بار و این زمان از لفظ اجماعی باشد صرف
 طعام هرگز سنه و محتاج است آری بر نیز گاه بهتر از غیر بر نیز گاه است پس صحبت تو شها که ساخته و پرداخته پسینان است
 بتلاحق افکار در حقیقت نهایت دور از حق پیدا شده و اکابر نیز گاه حال آن در اوقات تربیت ارشاد و ضمن کلیات
 بیان می فرمایند و تخصیص مجابرت انکار در عین وقت مقابل این رسوم غیر مفید انکاشته خاموش میشوند از خاموشی آنها
 فریب نخورده در محو آن سعی باید کرد چه این قیو و شده شده بقبحان انجام میدو آن قیو و ضرورت از قیو و شرعیه در اوقات
 جهل قریب یافته که التزام آنرا جزو اسلام نیامان می پندارند و تا که سماعی را در هدم هاس آن خارج از ایمان می شمارند
 چون التزام رسوم باین حد رسد بالکل طلب مطلوب و عکس مقصود گردیده و حسب لکن میگرد و در بنا بر تیز سنن از فراتس
 تا کید که در حدیث میشود یاد کرده درین محل بکار باید برد و روح رسم نذر و نیاز باین حد رسیده که از نذر طعام و غیره

عراط مستقیم

گذشته با نهایی انوران که نیاز میکنند و در فرج کردن آن خوشنودی غیر خدا جل شانہ قصد کرده مطابق حدیث خود فریفت
 لعن الله من ذبح لغير الله ملعون میشوند و قبول اکثر علمای این بعثت بجهت کفر است پس امریکه کفر شد از اعبادت
 پنداشتن به کدام مرتبه زشتی و زبونی خواهد بود و حقیقت آنست که کسانی که در نذر و نیاز از کتاب معاصی کفر میکنند
 ایشانرا ایصال ثواب منظور نیست بلکه شرک میکنند و میدانند که این کار برای بزرگان میکنیم معنی عبادت خدا هرگز
 در ذوق این شان نمینماید و لیس آنکه هر که در تو شهاد و نیازهای بزرگان مبلغان کثیره صرف کرده باشد اگر از وی پرسند که گاه
 برای خدا هم چیزی داده خواهد گفت که نه با بجز خدا را و آنها را بعضی در مرتبه مساوی تقرب رضا جوئی می نهند و
 بیان حال همین بعضی است و من الناس من یخذ من دون الله انذاراً لیتقوا ثم کذب الله و الذین یؤمنوا
 بحب الله و بعضی ترجیح میدهند و بعضی که آنها را کافی حاجات خود بالاستقلال دانسته از التماس دعا بجناب حضرت
 حق جل شانہ بی نیازی میشوند پس حاره کار طالب حق و صواب تبع مرضیات خدا و رسول درین جزو زمان آنست که بروم
 شخصی که ایصال ثواب منظور باشد بلا قید وضع و جنس طعام و متن اول آن بر چیزیکه النفع و بهتر و حق فقرا و محتاجین
 آنوقت باشد و بصغای نیت مقرون تر بود و صرف نماید و از طرف آن شخص نیت کرده بعمل آرد و اگر دعایم کند
 بهتر است و تمام قیود و رسوم یک قلم دور کند

هدایت ثانیه

در ذکر بدعاتی که بسبب غلط افروضه در جمهور انام اشتها یافته و آن مشتمل بر سه افاده است
 افاده ۱- از جمله بدعات رفضه که در قلوب عوام اهل سنت راه یافته مخالفت سلف در عقیده تفضیل است
 پس طالب حق را که تبع سنت متنفر از بدعت باشد باید که از صمیم قلب خود اعتقاد نماید که چهار بار که بارش بهترین نبی (ص)
 بعد انبیا علیهم الصلوٰة و السلام اند و تفضیل ایشان با هم موافق ترتیب خلافت است چنانکه عقیده اهل سنت است و
 مسلمان را باید که همین ترتیب معتقد فضیلت باشد و تقیثش و وجه تفضیل نه نماید چه تقیثش و وجه تفضیل از وجیحات دین
 بلکه از سمجیات هم نیست خصوصاً عوام مومنین یا در صد دین تنقیر و تقیثش اقتادون بی خردی و نادانی محض است لیکن
 بجهت شهرت این مبحث در عوام و خواص این زمانه و افراط و تفریط بنا می رود ز کار دین عقیده نوشته می آید که جناب
 حضرت شیخین رضی الله عنہم واقع نظر از خلافت در بارگاه ائمه جابقی است بس غلیم و قربی است نهایت لطیف

و تقدم در خلافت علاوه بر آنست حضرت عثمان را قطع نظر از خلافت آنقدر جاه قرب نیست که مقدم حضرت مرتضی
علی شود بلکه حضرت مرتضی را باعتبار وجاهت قرب تقدم حضرت عثمان است تا آنکه مقدم خلافت را شده بنویسید عیاش
آنست که در مقام تنزاع اهل مناصب مراتب وقت ظهور عنایات با هر دو الهی حضرت عثمان پیشتر از حضرت علی باشند گو
ایشان را جاه و قرب زائده بود مثل آنکه در پوشانیدن خلعها صاحب منصب تقدم صاحب منصب را خواهند خست
اگرچه صاحب منصب متاخر را جاه و قرب از صاحب منصب تقدم باشد و حضرت مرتضی را بکینوع تفضیل حضرت
شیخین هم ثابت است آن تفضیل بحجت کثرت اتباع ایشان و مساطت مقامات لایت بل سایر خدمات است
مثل قطیبت و عوشت ابدایت غیر تا همه از عهد کرامت هر دو حضرت مرتضی تا انقضای دنیا همه بواسطه ایشان است
در سلطنت سلاطین امارت امراء اهمیت ایشان را داخل است که بر سیاحت عالم ملکوت مخفی نیست این عطیه الهیه بقابلت
که گاهی انتظام خلافت مملکت سلطنت در آل اهل ایشان صورت بسته با وجودیکه بعضی کبری ایشان اعلی الله
حاکمهم فی العالین مساعی و افرو درین کار بندول فرمودند و پنجای فراوان تحصیل این کار بر خود تحمل نمودند و اکثر سلا
هل و لایت هم منتسب بجناب مرتضی است پس روزی سخن بسبب کثرت اتباع که اکثری در آنها صاحب شایسته های بلند و مترا
از جنده خواهند بود و موکب مرتضوی بآن جهت جلال نموده خواهد شد که تماشا میان آن مقام و نظار گیان آن مجمع بی نظیر
را موجب تعجب بسیار خواهد گشت ظهورین مقام بعضی متصوفان مخفی مقام شیخین باعث آن گردیده که در تفضیل جناب
شیخین ترویج هم رسانیده از عقیده را سخنی اهل سنت مترنزل شده اند و اگر نونی حقیقت شایسته جناب شیخین را فریب
انتظام خلافت بلکه قطع نظر از آن ثابت است با این جهت جلال نسبت فضیلت مساوات ندارد بلکه شان آن
هر دو برگزیده جمیع اتباع انبیا علیهم الصلوات و التسلیات قطع نظر از خلافت بسبب شرح صدر و وسعت حوصله و تلقی عدل
در هر باب از اخلاق و تدبیر منزلی و مدنی و سیاست ملک ملت که از ایشانبه بالا انبیا و تعجیر توان کرد پس بلند نسبت آن است
و جلال مذکور است تشایش نظا هر چه میسر گیر است که حقوق خدمت خود بجا آورده فارغ از امور سیاست گردیده ملازم با دوشاه
گشته نسبت کسیکه قائم بر خدمات و مشغول بکار پروازی است پس اگر چه در ادوی نظر بسبب متعافا از خدمات و اشتغال حضور
با دوشاهی مانهاک در ملازمت او حضرت شوکت ظاهریه کثرت اتباع در حق این مصاحب نسبت آن میر عظم که قائم بخدمات
است متحقق نیست یا اقل قلیل است لیکن در عزت و جاهت منصب آن مصاحب فوق منصب دیگر عظم است چه فی الحقیقت

آن امیر با همگی شکر و محبت و اتباع خود گوید که از جملة اتباع آن صاحب سعادت است زیرا که مشورت تدبیرش در همه اتباع با و شاه علی بن ابی
ساری است حضرت عثمان که مقبول نگاه این روی بود و عنایت الهی در اعلای درجه ایشان متوجه بود لهذا ایشان را
مقدم بر حضرت مرتضی در خلافت فرمودند تا ایشان را هم مرتبه جناب مراتب مثال ایشان که حضرت ثلثه اند حاصل آید
اقاده ۲- هر یک را از صحابه کبار نسبت سائر امت مصطفوی علی باهما الصلوٰة والسلام هر چند بسبب صحابه است
افضلیت ثابت است لیکن بعضی را از احاد اکابر است بر بعضی از احاد صحابه در امر شهادت و ترویج دین متین و فوز بر مراتب
قرب عند الله بلا شبهه افضلیت متحقق است لیکن این را بفرقی که در جمیع صحابه لازم است بشاید آنکه بسبب آنکه در علم و هنر از پدر خود با
هر آینه تعلیم پذیرفته او صاحب است او حدیث شریف است **فَانْ مِنْ وَكَلَاءِ كَثُرًا اَمَّا الصَّابِرِينَ فَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ
وَكَانَ كُنْزًا لِمَنْ قَبَضَ عَلَيْهِمُ الْعَامِلُ فِيهِمْ اَجْرٌ خَيْرٌ مِنْ اَجْرِ رَجُلٍ يَجَاهِدُ مِثْلَ عَمَلِكُ قَالَ اَوْ اَيُّ رَسُوْلٍ اَللّٰهُ
اَجْرٌ خَيْرٌ مِنْهُمْ قَالَ اَجْرٌ خَيْرٌ مِنْهُمْ** **اقاده ۳-** از جمله بدعات رفسه که در دیار هند و سنان

اشتهار تمام یافته ماتم داری تعزیه سازی است در ماه محرم بزم محبت حضرت حسین رضی الله تعالی عنهما پس استن و احوال
قباحت اشغال آن سخا از ضروریات این زمانه است تا موسرین کامل از آن اجتناب و زرد و هر که ترکیب آن اند پس او را عاریل
و غفلت نماید و صور ظاهر این بدعات چند چیز است: اول ساختن نقل قبور و مقبره و علم و نشده و غیره و این معنی بالبداهت
از قبیل بت سازی بت پرستی است چه ساختن نقل شکل قبور و مقبره و آنرا تعظیم کردن بحیث نام نهادن قبر حضرت
امامین همامین علی بن ابی طالب علیهما السلام آنرا بجای اصل قبر و مقبره و استن و الهوا از مشرکین صنم پرستی است حقیقت
صنم پرستی همین است که شکلی از دست خود تراشیده و ساخته و نام شخصی بر آن نهاده با او همان معامله که با اصل اید یا آن
نقل که چوب یا سنگ تراشیده است بعمل آید و در این مقام اگر فی الواقع قبور باشند بجز دعا و سلام علیک چیزی نیاید
ما ثور نیست آنچه اهل زمانه با تعزیه می کنند برگزینا قبور و اقصیه هم نباید کرد چه جای قبور چیلد و این مبتدعان عبادت
سجده و طواف کرده مراحت خود را بسجده شرک قبیح می رسانند شده و علم و تعزیه چون مسجود و مطاف گرد و همه در صنم
بت پرستی است پس طالب حق را سعی کامل در ابطال این امر باطل ضرورت است هر قدر که تواند در ازاله آن کوشش بلیغ
نماید و بجز در شکستن آنرا هرگز کرده نداند بلکه بهتر و موجب جزو اب بنزله بت شکنی انکار و بسبب نکال اهل بدعت و
همان نام قبر حضرت حسین علیهما السلام بر آن نهاده اند مطلقا از شکستن یا مال کردن آن باکی نکند چرا که رضای حضرت

حق تبارک تعالی درازالت این افعال امانت فاعلین صبرین برین افعال است رضا و خوشنودی بر گزیدگان بارگاه امانت
 مشابه همراه رضا است اگر از دست نتواند نبربان فرماید و گراین هم نمواند از دل کاره باشد و این کترین اجابت امانت است
 آری اگر بلا مقابل و فراموشی تعزیه بیاید و بر آن ستیاب شود پس بدین امانت تذلیل آنرا بود و بی نشان نماید فاما در مقابل
 قصد شکستن آن کند و اگر بسبب مقابل و مزاحمه و بسوزگی پیش آمدن اهل آن تعزیر حرکتی امانت آمیز صادر شود و بدون
 آن ابطال این بدعت بد صورت نه بند و پس از آن حرکت باکی نکند بلکه اقدام بر اندام آن نماید و اما آنچه در حدیث
 شریف وارد شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و فتح که تصویر حضرت ابراهیم را مدفون ساختند و مثل سایر منام با امانت
 نشکستند پس پیش آنکه تالیف جهال عرب در آن ایام از ابراهیم جهات بود و ایشان بسبب قربت از قدرت در ورطه
 جهل و سفاهت غرق بودند پس امانت تصویر حضرت خلیل صلوات الله علیه بر آن جهال بود که امانت آن صوم را بر مخافت
 ملت حضرت خلیل عمل کرده از دعوت نبی وقت که دعوی متابعت ملت ایشان می فرمود متنفر شوند بخلاف امر تعزیه
 همان ایام قریب مانده و شیوع جهالت بود و این زمانه که اتر علوم حقه و شهرت هدایت به صورت دوم رسوم شیون
 است و آن سینه کوبی و خساره زنی و چاک کردن گریبان نوع گری اطفال می است پس این سوم شیون مطلقا
 حرام است و بر نفوت هیچ کس این افعال بر او نیست صورت مراسم احواد یعنی سوگ است در ایام مذکوره و تحقیقت آن
 ترک مباحی است بجهت فوت شدن احدی بنا بر اظهار تم و اندوه و حیانا بعضی جهل فرائض و واجبات را ترک نمی نمایند
 و قبح این پر ظواهر است اما ترک مباح پس مثل ترک تزیین جلال است چنانکه مردمان نکند یا جامه سفید و بهتر بنوشند یا مر
 نکند یا خوشبو استعمال نکند و مثل آنکه صحت خیریت مزاج نرسد و علی هذا القیاس لا مشکله کثیر است همچنین زمان ترک تزیین
 خود نکند معصوم بنوشند و حنا بندی نکند و غیر ذلک از اسباب تزیین هیچ چیز استعمال ننمایند و حرمت این احواد هم مصرح
 در حدیث شریف است و تا سه روز از موت هر میت احواد مباح است اگر بنویسد و بهتر و اگر باشد گناهی نیست و زن با بزرگ
 شوهر تا چهار ماه و دوه روز فرض است اگر نکند گناهکار شود و سواي آن هر احواد حرام و گناه است گو بر پیغمبر باشد یا بر
 صدیق یا بر شهید و ایام موت قتل و شهادت باشد یا غیر آن تخصیص هیچ کس درین حکم نیست پس هر که در دوه محرم
 به حاجی از مباحات بقصد اظهار مصیبت ترک کند آثم و مرتکب حرام باشد فاما اگر بدون این قصد متروک شود
 پس هیچ گناه نیست مثلا کسیکه متعاهد مرگشیدن نیست اگر در آن ایام هم مرز نکند گناهکار نیست و هر که متعاهد آن بود

اهل بیعت رضی الله تعالی عنهم قرار داده صریح امور ممنوعه محرمة بعمل می آرند پس اهل مطروهان مردودان آنجناب اند چه ایشان
 بنا بر قاست امور مشرعه و موقوف کردن امور نامشروع و جانبازیها که وند پس هر که امور مذکوره بعمل آورد خود شنود کردن ایشان
 منظور دارد و گویا بمنزله نیرید مقابل حضرت امام حسین است زیرا که سب متقابل با نیرید نبود مگر ظهور امور نامشروع از وی چون این
 کس هم از کتاب مشروع نمود و مصیبت آن گردید و آن را برادر ائمه و عبادت پنداشت سزاوارتر از جناب حضرت امام گردید
 و در اتباع اعدا و مغضوبان آنجناب اخل گشت + و اصل نسبت که مسلمانرا اتباع ظنون فاسده خود و ستم قائل است حکم شرع
 را لادام الاتباع دانسته هرگز آنرا نگذار چونکه شارع بخیری از رسوم شیون ماتم و حدود اجازت نداده و مطلقاً از آن منع
 فرموده پس بر گمان محبت خود مصدر آن حرکات ممنوعه شدن عقل ناقص و برابر حکم شرع حجاب اول است بسا است که از شیون
 نقص فایده بکارند خود معلوم نیکرد و صفی مشتبیه بصفت دیگر میشود مثل بکار که خود را اندر دست پندارد و بدعیان محبت که این
 کار را میکنند اما رات بسیار کند عوی ایشان موجود است چه هر کس میدانند که از گریه و زاری اسراف اموال در طر اقی مختل
 آرائی تعزیر سازی بر گز جناب حضرت امام رضی الله تعالی عنه راضی نمی شوند و هیچ فائده با ایشان نماند پس صرف اموال
 آنها نیست مگر بنا بر خواهش نفسانی خود که کارهای مذکوره مرغوب نفس باز بچسبای اوست فی الحقیقت رضای نفس شیطانی
 است که از ارباب فریب تلبیس رضای حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنه میگویند و بدعوی دروغ که این تمام مصارف حرکات
 از محبت آنحضرت است افعال شنیعه و سیمه را در نظر اهل سنها تحسین نیک می نمایند چه اگر محبت و رضای حضرت امام منظور
 است چرا آنرا بر سادات محتاجین صرف نمی کنند و در تعلیم و توفیر ایشان نمی گوشتند و عذر شنباه نسب هر جا پیش نمیرود چه
 بسا سید صحیح نسب که از ایافت توف جان میدید و همین عیال لایق زن میدانند و می شناسند و برابر غلامان بلکه سنگان
 خود فقط حال شان نمی نمایند با وجود ظهور این قسم بی اعتنائیها از ایشان در باره سادات با ز آنها را محبت و محاسن تصور
 کردن چهل حرف و حماقت محض است آثار محبت اقیقه آنجناب بذل جان مال است در اشاعت بین متین ترین روح احکام
 شرع همین پر دای بیج کس نگردن در امر معروف و نهی عن المنکر و بجا بارت انکار نمودن بر کفار و فساق و اهل بدعت
 از چا پلوسی تعلق آنها با کل احتر از کردن اسلام است را دخل ندادن اولاد مجاد آنجناب ترجیح دادن ایشان کردن
 و ثواب عبادت توفی و فعلی و مالی بروج مقدس آنجناب رسانیدن پس هر که درین امور قصور ورزیده در ملامت
 بنام نهادن حضرت امام حسین کوشش کند و بذل اموال نماید سخت و دروغ بجا بوی عمل بر بسته و از و خامس

آئی خود بی اندیشه گشته احاذنا الله تعالی و جمیع المومنین من شیر المنار فقیہ الضارکین
هدایت ثالثه در ذکر بدعاتیکه بسبب التزام رسوم فاسده در عوام الناس انتشار یافته به و آن مشتمل بر یک تمهید
 و دو افاده و یک فافده است تمهید رسمیکه در شادی و ماتم رواج پذیر یار بند و ستان است و التزام آن
 در اذنان مردم قرار یافته و ترک آن بسبب مخالفت رواج و طعن و تشنیع نهایت شاق می افتد و جهال به تمام آن
 رسوم مقدم بر وجبات شرعی و ترک آنها زیاده تر از محرمات شرعی می پندارند باعث برهمی امور دین دنیا است که نهایت
 انسان را ضعیف می اندازد و از ضروریات دین دنیا باز میدارد و مثلاً التزام طمطراق شادی خفته باین حد می کشد که
 انسان نامختون با بلع کلان سال میگردد و بعد آن خفته میشود و بسبب بی حیالی و بی پردگی میگردد و حیوانات این شعار
 شرع موقوف می ماند و همچنین در شادی نکاح تاخیریکه میشود باعث ارتکاب حرام انسان جوان میگردد و انتظار مدت دراز بعد
 بلوغ و قوت شباب نشاط و صبر از ارتکاب حرام دشواری افتد و همچنین با تها هر چند تاخیر را در آن گنجایش نیست لیکن
 التزام آن باعث اختلال امور ضروری می بود مردم ملتزم بر رسوم در تکفین و تجویز و کندن قبر مسأله تها می و زرنه
 و کفایت در آنجا کرده از ادای سنت قصور میکنند و در تقسیم طعام رسوم و چه علم بسبب خفت مطعون شدن مسعت
 و کشادگی میکنند و بنا بر حفظ رسوم تعزیت تهنیت اعراس از ادای حقوق واجب غفلت می نمایند و مهور
 میشود بسیار باشد که انجام و انفعال ترک رسم انسان را در جهلک می اندازد اسباب معاش خود را برای محافظت هم
 فروخته مفلس ماند محض محتاج نان شبینه گشته که اگر میشود و گداگری کند ملت دارین است بر خود گوارا میکند و این مضرت
 نیست مگر بسبب شدت رسوخ لزوم آن اذنان مردم و توجه مطاعن بحال تارک آن رسم اگر مثلاً نمازی عمداً
 ترک نماید آنقدر هرگز طام نخورد شد که در ترک عرس و ترک غنا و قصه و محفل شادی نکاح و لهذا این چنین مردم را پیش
 می آید که کلاف بسیار در اطعمه می نمایند و در آرایش محافل شادی جد و جهد و کوشش تمام بکار می برند حال آنکه طفلان
 صغیر اسیر گریه جان بلب میباشند و کمال اجل مسافت نیست که این امر مسکوس کمال حرمت و جو انرد می بیند
 و وقت پیش آمدن چنین ضرورات در گرفتن مل از جایجا باکی نمیکند و تمیز حلال حرام نمی نمایند و چون که مال بدست
 می آید صریح خلاف شرع و عقل در مصرف آن سهل می آید و صرف در بسبب شیطان صرف می کنند با بکل بنای التزام
 رسوم و اهتمام آن بر غیرت دنیا و عورت و نام دار فنا است هر گاری که بنایش این چنین باشد البته مرضی حق نیست بلکه

از نکوت آوازه نغزین بر آن کار و فاعلان آن کار میرسد و مشاهده آن موجب ظلمت کدورت بواطن صافیة اهل ایمان
کامل میگردد و مرتکبان روز قیامت در مواخذه و محاسبه آن گرفتار خواهند شد که این قدر اموال کثیره چربا بجا و بی
عمل خرج کرده شامل زمره اخوان الشیاطین گردید و اکثر با وجود ارتکاب مشرک و عدم مبالغت از حرام مضطر شده
آن رسوم از ایشان خود بخود موقوف میشود پس اگر ابتدا و اختیارا لا انتہار اود مضطر اترک نمایند چه قدر موجب صلح
ساحش و معاد ایشان شود و رضای حضرت حق نصیب ایشان گردد پس طالبان همدار لازم که مبتدی و ویران را زین
رسوم شده در بر هم ننودن این رسوم و موقوف ساختن این از خانه و خاندان خود و عشیره و قبیلہ خود و محلہ و قریه و شهر و قلم
هر قدر که تواند کوشش نماید اگر به نیت صحیح است با جور و مناب خواهد شد و ازین شرح ترسد که سعی من مشکور نخواهد شد یا تباع
من خویشان اقربائی من نخواهند کرد و در تباع مرضی الهی تصور و زیدن باین نیتون فاسد قبیح محض است چون کجی با حق است
فکرو اندیشه میچکس نمی باید آری هر وضعیکه در بر هم زدن رسوم موجب تباع دیگران بود و با شرع مخالفت نداشته باشد
با مانع وضع را در از این امور مضره پیش باید گرفت تا سعی او بر طبق مضمون حدیث شریف **عَبَدَ اللّٰهَ فِی مَا اتَّبَعَ**
یعنی بهترین هدایت آنست که پیروی آن کرده شود کارگر گردد و نپذیرد آنکه نفع رسانیدن با موات با طعام و
فاتیحه خوانی خوب نیست چو این معنی بهتر و افضل غرض آنست که مقید بر هم نباشد بی تعیین تاریخ و روز و جنس و قسم
طعام هر وقت و هر قدر که موجب جرح و زل بود بمصل آورد و هر گاه ایصال نفسی بحسب منظور دارد و موقوف بر طعام
نگذارد و اگر میسر باشد بهتر است و الا صرف ثواب سوره فاتحه و خلاص بهترین ثواب است در تعیین تاریخ و
روز و قسم و وضع طعام ضیق پیش می آید و متناسد اهتمام آن موجب ضاعت اوقات میگردد و دیگر کارهای مهم
معطل میماند و ریگانه و بیگانه و آشنا و نا آشنا بر روز و تاریخ منتظر و مترقب میمانند و اقربا فراموشی آیند و انسانرا
خواه نخواه آنچه کردن مشواری بود سرا انجام آن ضرر دمی اقتد پس در حق میت بعد تجنیز و تکفین و دفن بجز دعا و
تعزیت هیچ رسم را التزام نباید کرده و همچنین در نکاح بجز نیمی که سنت ماکده است و مانند آن که از پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم ثابت شود هر رسوم را ترک باید نمود و خلاصه کلام درین مقام آنکه محمد عربی را صلی الله علیه و سلم از تمام
خلق پیشوا محبوب مطلق اعتقاد کرده و بدل جان راضی بآن شده تمامی رسوم هند و سنند و فارس و روم را که
خلاف وی صلی الله علیه و سلم باشد یا زیادتی از طریقه صحابه شود بزرگ نماید و انکار و کراهت بر آن اظهار کند

در سو میکید در جاهلیت رایج شده بود و در عهد پیغمبر صلی الله علیه و سلم منتهی گشته و در ابطال آن آنحضرت صلی الله علیه و سلم وصحابه کرام تا کیدات منقول است اگر از آن رسوم چیزی مثل کشتن دختران یا بیکه کردن جانوران مثل ابله و جوارح پذیرد و در ابطال آن سعی یلیغ نماید **اقاد ۱۰** از جمله رسوم فاسده که در اهل اسلام و یار هندوستان سبب اختلاف بنود و شهرت یافته مانعت زنان یهوده از نکاح ثانی است این رسم فاسدان قدر و روح یافته که این امر مشروع بل مندوب و لازمه تر از محرمات شرعیه میداند پس در از آن که کوشش یلیغ کند اگر در اقربالین صورت پدید آید خواه نخواه نکاح ثانی کرده دهد و اگر در اتباع مرضی می قصور در زنده بجا برت یعنی ترک ملاقات برادر داری لیس از ایشان کند چه ظاهر است که انکار ازین کج رقابا بل قطعاً بنا بر التزام رسوم هندو است و الا هیچ معنی نیست اگر در ابطال این رسم ترک رسوم بزرگان اکابر خود لازم آید اصلاً باکی نکند و پروانی ندارد و چنانست حق جل و علا را بر جانب تمام اهل حقوق مقدم دارد و مقاطعت مهاجرت حضرت خلیل الانبیا یعنی خود سازد **اقاد ۲** از جمله بقایای رسوم جاهلیت که درین است مرحومه کمال انتشار و قایت شهرت یافته و ارباب خاندان عالی مثل سادات و پیرزادان در آن گرفتار اند و تقاضای بکارم آباد مناقب جدا است اعتماد بر شفاعت ایشان حتی که سبب همین افتخار و اعتماد تو وضع و ناسار را که شعار اهل اسلام است و تقوی صلاح را که افضل بنیاد اهل ایمان است نیانسیا ساخته و بجای آن تکبر و تجر و جرات بر آنها بر دعوات از کتاب منکرات حاصل نه کلام الله و کلام رسول را پس شپت خود انداخته اند گویا که آیه لا تتفع الشفاعة عنده الا باذنه آیه و لا تجزیه نفس عن نفیس شیئاً آیه فاذا انقم فی الصور فلا انساب بینهم آیه و یا ایها الناس انا خلقکم من ذکر و انانی و جعلکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقاکم آیه و نزل آیه قد خلت لها ما کسبت و لکم ما کسبتمو حدیث و ان الله قد اذهب عنکم عبیة الجاهلیة و فخرها یا الایة انما هو من نقی او فاجر شیئاً الناس کلهم یسوا آدم و آدم من تراب و امثال آنرا بگوشش هوش خود گاهی نشینده و بجز او ادم و نطنون خود و به مسلمات و مشهورات باطله و امثال خود تمسک نموده در ورطه هاکت جان خود را انداخته بجان لشذبهی سفاقت و غبی حماقت که اسباب بجات است که بالیقین با قطع موجب بجات و باعث رفع درجات اند ترک کرده با سباب و همیه و غلبه تمسک شدند حال

سفاقت مال این جهان بدان می ماند که شخصی اموال خیره خود را که در قبضه خود میداشت اشتهاع بان قطع و یقینی می انگاشت و تحصیل حیل کسیریه و اعمال دست غیبی که حصول آن محض موهوم است بر باد دهد و انقضای این علقه نسبت به باکیر از امور نافه معاد است پس بر ظاهر است که غفلت از ان عدم اعتنا بان هیچ وجه اخلال در نفع آن نمیکند چه علقه نسبت از جنس افعال اختیار نیست تا بسبب غفلت عدم اعتنا بر هم شود پس وقتیکه شخصی غافل را از علقه نسبت خود در معاد نفی حاصل خواهد شد البته او را بسبب حصول آن نعمت غیر مترقبه سرور و ابتهاج و وبالها بدست خواهد آمد مثل حصول فرحت بسبب بدست آمدن طای از میراث آباء خود با وجودیکه این ارث از ان غافل بود و اگر این امر در معاد کار آمدنی نیست این شخص تمام عمر خود را در امید حصول منفعتی از ان امر گذرانیده باشد پس البته ندامتی و خجالتی بسبب چهل مرکب خود خواهد کشید و بانواع آلام نفسانیه و تعذیبات روحانیه گرفتار خواهد گردید پس عدم اعتنا با این علقه نسبت عدم اعتماد بر امثال این امور و همیشه بر هر تقدیر احسن اصواب است اسلاماً علی من اتبع الهدی قائده باید دانست که در جوهر اولاد و کرام استعدادی مکنون بطریق میراث از آباء کرام ایشان در یکت می نهند لیکن آن محض استعداد در هیچ یکی از امور معاشیه و معادیه کار آمدنی نیست آری اگر همان استعداد بر روی کار آید و بسبب تعلیم و تعلم و تشریح و تدبیر جلوه گر شود البته منظر امور غیره و مصدر منافع جلیله خواهد شد و این استعدادات مکنون را بشمار استعدادات ازلیه که نسبت به هر شخص مازال از ان استعدادی از استعدادات صاحب یا فاسده گردیده باید فهمید اما بنای مجازات بر محض آن استعدادات نیست لهذا اما دامیکه آثار آن استعداد بر منضم شود نرسد و کارخانه مجازات هیچ عند ان استعداد نه آری این قدر یقینی است که بسبب مصادفت اسباب بدست و منکلات آثار صلاح و فساد فرخورد استعداد ظهوری نماید پس ترتب ثمرات بالفعل بر آثار است اگر چه ارتباطی خفی با استعدادات هم میدارد لیکن ارتباط ثمرات با استعدادات پس خفی و کثیر التخلف است و با آثار بر ظاهر و قلیل التخلف مثلاً مثل فریب بالات آن ارتباط ظاهر میدارد و بجز هر حدید ارتباطی خفی لهذا همیشه لولادی رنگ خورده نگار

نمیکند که همیشه مصقل از آهن خام

فصل دوم در تهذیب اخلاق

و آن مشتمل بر دو باب است

هدایت اولی

در ذکر اخلاق محموده و مذمومه جلالاً و آن مشتمل بر سه مهتدیه پنج افاده است

مهتدیه ۱- از قوی ترین مواعظ نزول فیض رحمانی و درود عنایات یزدانی بر سالکین با حق تلوذ نفوس
 بهیمی ایشان است بر ذائل اخلاق مثل نخل حسد و کبر و حرام و غیبت کینه دریا و کذب طمع حرص سلف صالح تزکیه
 ازین رذائل مقدم تر و مهم تر میدهند و آنرا صرف بنا بر رضا جوئی حق از دل خود منقطع و شقیح میگرداند تا اثری
 از آن باقی نماند و لهای ایشان مصفی میگردد و لهند امور و عنایات بیخایات میشوند و بهین تصفیه که ارضاء الله
 تعالی بعمل می آوردند مقبول میگشتند و هر که با وجودی مرتاب سلوک منضبط مورد آثار عنایات نشود و آثار این
 همه رذائل یا بعضی آن در وی البته محسوس خواهد بود پس جوید این رذائل مانع ورود عنایات الهی است
مهتدیه ۲- سلف صالح را بتوفیق ایزدی در تزکیه نفس از رذائل اخلاق بهین اعمال صالحه سهلایه و مصاحبت
 با مقتدایان خود کافی بود و ارباب این فن علامات اسباب محاجات آنرا بطور طب تحقیق و تتبع کرده کتب ساخته
 اند لیکن آن بیان با وجود شدت و ضوح کفایت نیکو و بلاک ارباب بهم قاصره بمطالع آن صحف متطاو له می پذیرند
 که این حال جالی است که گذشتند و بیخیره القدس پیوستند و تحقیق و دیگر داشتند که باین اعمال کشیده و شقاق عیبر
 قیام ورزیدند و خود را محل بید از آن می انگارند و بعضی بخلط فہمی خود را متخی از آن رذائل متخی با خدا دان که فضائل
 محضند میداند پس مناسب حال بنای روزگار نیست که چنانکه اشغال مراقبات بنا بر وصول مبرفت الهی می نمایند
 همچنین مقبیه برای این امور هم پیش گیرند بدون آن وصول ارباب بارگاه قبولیت غیر ممکن انگارند هر چند بمقام معرفت
 میرسند لیکن از باب عنایت راه قبول نمیرسند بلکه از باب یکر انجام رسیده اند که پرسش مقبول و نام مقبول آنجا نیست
 و شیطان و نفس کعب بنزد سگ و در بان بارگاه قبولیت حق اند ایشانرا نمیگذارند که در آن مقام واصل شوند و
 محفوظ از شر و شیطان نفس سیدن ممکن نیست مگر بوسیله اعمال صالحه و متخی از رذائل مذکوره و متخی بفضائل و متخی
 از رذائل بمنزله چو بار و نقیب است که خود بخود انسانرا بمقام مقصود میرساند و حیانا اجتنابی از آن بارگاه میرسد
 که بدون مزاولت اعمال و مقاسات تکالیف و مشاق او را قادر بقبولیت میسازد و این قسم بندگان برگزیده
 حاجت به تربیتی و تلقینی ندارند خدا خود مربی ایشان میشود و متخی بفضائل و متخی از رذائل بدون امتنان احدی از

مخلوقات و بدون کشیدن تکلیفات ایشان از زمانی فرماید پس طریق آن نیست که در مشغولیت خواندن قرآن حدیث کند و پاره اوقات خود را مصروف تحصیل آن نماید تا که بر حقیقت فضائل روز اول آگاه شود و بنا بر دریافت ضروریات خود پیریشان نگردد من بعد بیاید و اشتیکه در طریق نقشبندیه مقرر است که عبارت از دوام ملاحظه ذات حضرت حق است مشغول شود و در همین ملاحظه دیگر مندرج سازد و آن ملاحظه تعظیم ادا شرعیه و عزم امتثال آن اتمام نواهی شرعیه و عزم اجتناب از آن است پس هر دم در مجاد و خلوت جابت و در کعبه و بازار و در مسجد و خانقاه و حالت کل و مشرب و بول و بارز و ملاقات دوستان و اجاب و مشغولی در وجه معاش و معاد و القصد در همه حالات آگاه و مطلع باشد که هرگز میلانی بسوی نواهی شرعیه در دل نگذرد و با اتهام ادا شرعیه در احوال الکی و جستی و فرحت شادمانی علی الدوام ماند و از جمله ادا شرعیه یا مولات عمده را مثل نماز و تلاوت قرآن بلحاظ خاص ملحوظ دارد و در هر حال دلش متعلق به نماز ماند و همین که وقت برسد یا اذان بشنود غفلت از آن سهو نورزد و هیچ کار را بر بر تهیه نماز مقدم نکند و هم تر از آن نداند فوت هر کار در جنبای دای صلوة بروی آهل و آسان نماید بنیاب اگر محبوبی بر سر و قتش رسیده ممکن است که در آن وقت بکار دیگر مشغول شود اگر هزار کار نامه دیگر فوت شود محاضره و مکالمه آن محبوب مرغوب تر خواهد بود همچنین نماز را بمقتضای حدیث شریف و قره عینی فی الصلوة موجب راحت اصلی خود بنده است هر چه کار دنیا و دین بر آن مقدم نکند و هم نداند همچنین این کان دیگر را که روزه و زکوة و حج است تخصیص کند و چهار که سننام الاسلام است و حقیقت محبت خدا تعالی ببدل مال و جان و کشیدن رنج و تکلیف بخوبی در آن وضع میشود نیز بلحاظ قصدی مخصوص کرده باشد و چونکه بر مولات این لحاظ زمانی خواهد گذشت عادات او همه عبادات خواهند شد مثلا نخورد و مگر باراده و نیمی که موجب ضای حق است و نخورد و خفت گریه و وقتیکه دل آگوش گواهی خواهد داد که این وقت خفتن باعث تنامندی خداست و حق علی ذلک بعد صاف شدن دل از زوایل خود بخود و تحلی بفضائل مثل شجاعت و قناعت و سخاوت و عفت و روده و صبر و شکر و رضا بفضا و توکل و غیره حاصل خواهد شد لیکن بلحاظ استقلال قصد تحصیل آن هم کند تا در همه فضائل بر مرتبه اعلاهی هر یک متصف شود و هر گاه دل خود را پاک کرده و بر او امر شرعیه چیست و مشاق گذشته راه سلوک را سالک خواهد شد از فضل الهی متیقن است که بطور سلف مورد عنایات ایزدی خواهد گردید عنایات او را پایانی نیست همین قسم بزرگان بودند که مغز عنایات او سبحانه میشوند

و آنکه از عنایاتش محروم انداز تصور خود محروم مانده اند راه رضای او را گذاشته اند و ما ظلمناهم و لیکن کانتوا
 انفسهم یظلمون - ازان خبر میدهند شهر هر چه هست از قامت ناساز و بدانند از ما است و ورنه تشریف
 تو بر بالای کس کوتاه نیست و ما مورات و مهنیات الهی را دامن دراز است بسیارش آنکه سالک لازم است
 که متشبث بکلام الله شود اگر حفظ کند از همه بهتر و اگر نتواند مهارت تمام تلاوت قرآن پیدا کند و از ترجمه موصوفه
 آن آگاه بوده بدتر تلاوت کرده باشد و صرف تلاوت الفاظ آنرا غنیمت کبری شمرد که بهترین عبادات فاضل
 ترین وسیله تقریب دست تلاوت قرآن مجید مناجات و مکالمه حق تبارک و تعالی است صفی از صفات اوست
 که در لباس این عبارت عربی معجز هویدا شده و هر گاه صفات حق غیر او نیستند پس خود را در تلاوت قرآن نوعی
 از وصول اصل بذات حضرت حق انکار و لذتهای وصول و مناجات و مکالمه و مخاطبه و سماع بردار و غفلت
 خود حجاب کبر است همین که پرده غفلت خود را بردارد و اصل بوی شود و بع به حضوری گم می خوابی و غایب غفلت
 محمد **۳** در اعمال اتباع مذاهی که رابع در تمام اهل اسلام است بهتر و خوب است لیکن علم پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم را منحصر در علم یک شخص از مجتهدین ندانند بلکه علم نبوی منتشر در آفاق گردیده به موجب مقتضیات وقت به کس
 رسیده و بعد از آن که کتب مصنف شده جمعیت آن علوم ظاهر گشته پس هر مسأله که حدیث صحیح صحیح غیر منسوخ یا بدتلام
 هیچ مجتهد در آن نکلند و اهل حدیث را مقتدای خود شناسد و بدل محبت ایشان دارد و تعظیم ایشان لازم شمرد که اصلاً
 علم پیغمبر اند و نوعی فائده مصاحب پیغمبر صلی الله علیه و سلم حاصل کرده مقبول جناب سالت مآب گشته اند و مقلدان

تعظیم و توقیر مجتهدان بخوبی میدانند محتاج آگاهی بران نیستند

اقاده ۱ - هر که از امر اولوک اهل حکومت بتوفیق ایزدی در راه سلوک قدم نهاد و را با وجود اتهام تمامی
 امور شرعی که سالکان را میباید زیاده ترا تمام عدالت و انصاف ضرور است که در حق او عدالت بهترین عبادت است
 است و در عدالت آئین سلاطین گذشته را رعایت نکنند بلکه در عدالت سیاست پیروی خلفای راشدین
 کند و سیرت شیخین یعنی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما برای آن کافی است و فرق در میان آئین پادشاهان خلفا این است که
 پادشاهان اصلاح دنیا را مقدم میدانند بر پروای دایتهای باخترت نمیکند و خلفای راشدین با وجود کمال
 انتظام دنیا و این راه را از دست نمیدادند و اصلاح و از دیاد آن را اقدام و مهم می شمرند و سلاطین امر اعزت

خود در شوکت و عظمت ظاهری در مکان پوشاک و سواری گمان میکنند و این خود غلط است هر قدر که درویندگی
صلابت و رزنده‌مان قدر جنایت حضرت حق عزت شوکت ایشان و عیب نهادار عدالی ایشان زیاد ترمی شود

افاده ۲- هر مسلمان را از دو چیز بریزد و جناب لایم است اول کبر یعنی تکبر که آدمی خود را بهتر و بلند تر داند و
دوم تعالی و بزرگی خود جوید چه این خصلت قبیح انسان را بکبر می‌رساند ازین جهت اقبح است از دیگر اعمال و خصائل هر
حدیث شریف است **لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدًا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خُودٍ مِنْ إِيْمَانٍ وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ**
أَحَدًا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خُودٍ مِنْ كِبْرٍ و دوم افساد و خرابی انداختن میان جماعتی از مسلمانان
این مراتب بسیار دارد و باعتبار عموم و شمول گفته و از منافع اهل کجخانه است و با اهل یک شهر است افساد اهل قلم و اهل
اهل چند اقلیم همچنین افساد یک قرن یا دو قرن یا زیاد از آن و اعلا می‌آن افساوی است که تا مرور دو هزار
قرن متطاو له باقی است مثل افساد بلوایان شهادت حضرت عثمان که تمام قرون این است را اثر آن افساد
شده و اول افساد است که درین است پیدایش و افساد در انواع بسیار است گاهی قتل می‌بود و گاهی نمانت گاهی
تجسس و جوی گاهی مشورت بد دادن این امور هم نسبت اشخاص در معنی افساد و متبدل میشود مثلاً کشتن رئیس یک محل
که موجب تنظیم امور معاش و معاد بود مرتبه دارد و قح کشتن با دشاه عادل ضابطه که موجب برهمنی امور خلالتی باشد
افساد است که قبح آن بجز ارا مراتب زائد از قبح اول است همچنین کشتن قیم مسجدی که چند کس از مسلمانین پیش در مسجد
بنابر نماز جمع میشود قبح است کشتن عالمی که مال که حلال مشکلات مرجع خاص من عام خلالتی بوده مصداق امام عظم وقت
و بخاری عهد و غزالی در مان گشته باشد قبحی و خاصتی دارد که پایان آن نیست بر کشتن قیاس باید کرد امانت و تجسر
عیوب رای هر قدر افساد سخت تر برهمنی ایمان بیشتر و سبب فزونی قبح این کار زشت است که ادا افساد اتلاف
حقوق ناس و تخم گنایان کثیر که تا مدت‌ها باقی ماند میشود و آنقدر وبال آن بر مفسد فتنه انگیز مترکم میشود که در غضب الهی
گرفتار شده با انجام بد و خاتمه سوز از دنیا می‌رود و دایوسن از مغفرت و رحمت الهی می‌گیرد و دواز ظلم هم احترام لازم است
که فی الحقیقت منشا ظلم یا کبر است یا افساد پس ظلم شعبه کبر خواهد بود یا شعبه افساد و افساد از کبر و افساد تمام
نخواهد شد مگر با جناب از ظلم و حدیث شریف است **أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَفْضَلِ مِنْ دَرَجَةِ الصِّيَامِ وَ**
الصَّدَقَةِ وَالصَّلَاةِ قَالَ الْوَيْلِيُّ قَالَ أَصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ وَافْسَادُ ذَاتِ الْبَيْنِ هِيَ الْحَالِقَةُ

افاده ۳- مسلمانان با تسکین خاطر و توکل در مضائق و مصائب معرفت هر نعمتی باز نعم غیر متناهی خصوصاً
 آن نعم که بمقتضای آن **اللّٰهُ فِيْ اَيّامٍ دَهْرٍ كُوْنَفْحَاتِ الْاَفْتَرَضُوْا لَهَا بِرَسِيْلِ نَفْحَاتِ** در مطاوی ریح می وزرد
 و بجز او منزه عالی و دو مانع که محیط رحمت خاصه الهیه گشته اند نیز سد قدر قدرت آن قادر بی مثال کما یبغی مدح
 و منتش خاطر کردن ضرورت چاره حال همین افغان است که جمعی با وجود موسمی بودن با اهل کتاب در کتاب میهن بدیع
وَمَا قَدَرُ وَاللّٰهُ حَقٌّ قَدْرُهُ اِذْ قَالُوْا مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ عَلٰی بَشَرٍ مِّنْ شَيْءٍ اِنَّمَا سَخَتْ وَرُوْیَل تَفْتِيْحُ حَالِ بدال کرده
 دیگر که بهست مشرکین در تمام انام بدانند نشان **وَمَا قَدَرُ وَاللّٰهُ حَقٌّ قَدْرُهُ** و الارض جیعا قبه ضمت یوم القیامه
السَّمَوَاتِ مَطُوْرَاتٍ یَّهْدِيْهَا سُبْحٰنَهُ وَتَعَالٰی عَمَّا يُشْرِكُوْنَ که نشانه انتقام شدید است بی فراخت پس باید
 دانست که معرفت قدر قدرت کامله لازما بیان است هر مومن میداند که خدای تعالی بر هر چیز توانا است لیکن
 این معرفت محیط قوای دراکه وی و جاگیر قلبش نیبا شد و لیش آنکه هر گاه امری عجیب شنود آنرا استبعاد میکنند
 آری بعد رجعت بعقیده اسلامی آنچه انکار میکنند که او را از دایره اسلامیه کشیده به فوات کفر اندازد و فاجای
 شدید از خاطر نمی رود هر چند این قدر معرفت قدرت ایمان را کافی است لیکن آنچه مطلوب درین مقام است
 معرفتی است که نهایت بلندتر ازین مرتبه باشد یعنی محیط قوای دراکه و جاگیر قلبش باشد هر گاه امری گویند
 عجیب و غریب بود حتی که اگر کسی گوید که نمیدانم آسمان شکسته فرو افتاد و نیمه آن ایستاده است بشنود و بجز آنقدر
 کلاش خاطرش آنرا تلقی با قبول نماید آری بعد رجعت بعقاید دیگر که شکستن آسمان پیش از قیامت مدعی نیست
 و اشراط قیامت چنین چنانست آن حال بوقوع نیامده اند این قول خلاف واقع خواهد دانست و برای تحقیق
اَمِیْنُ معنی الله تعالی می فرماید **اِنَّ اللّٰهَ یُمِیْسُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ اَنْ تَزُوْا وَلَیْنِ زَالَتَا اَمْسَاکُهُمَا**
مِنْ اَحَدٍ مِّنْ بَعْدِهٖ اِنَّهٗ كَانَ جَلِيْمًا غَفُوْرًا ؛ معنی این است هر آینه خدا تعالی باز داشته است
 آسمانها و زمین را از آنکه زائل شوند و اگر زائل شوند باز ندارد آنها را کسی سوای او هر آینه او هست بر و بار بختانند
 یعنی مانع از بیجا کردن آسمان زمین علم و عظمت او است الا قدرت او انتقام وی متقاضی این کار اند بوجهی قصیری
 و فتوری درین صفا نیست برای همین که درین معنی در حدیث شریف در او عمیه وقت شام وارد شد
اَعُوْذُ بِاللّٰهِ الَّذِیْ یُمِیْسُ السَّمٰوٰتِ اَنْ تَنْقَطِعَ عَلٰی الْاَرْضِ اِلَّا بِاِذْنِهٖ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَنَدْمًا وَنَسْرًا

پس معلوم شد که کمال معرفت قدرت این است که ہر امری گویند شتوار دیگران نادر بود و وقوع آنرا نمیندند
واقع پیدا و در این یافت سازدش بجا قدرت حضرت حق بی تاال سرزنداری بنا بر تصدیق و وقوع آن
تحقیق صدق اخبار مجرب نماید و بدون آن جزم و وقوع آن بکنند بیسہل ال وقوع بود و ہمیشہ مصدق بود و ہمچنین از بیان
سائر صفات کمال او را برین قیاس باید کرد

افادہ ۴ ادعای محبت الفت با خدای عزوجل ہر کس میکند لیکن حقیقت آن کیاب است بلکہ نایاب
حقیقت محبت الفت آنست کہ با وجود کمال ایمان اعمال علم و عقائد او در ہر باب اجتناب از معاصی و سیئات
بمرتبه علیا اگر او مصائب بلیات آن چنان شد کہ جان مال او را در زوجہ و قوم و آبروی او را فرا گیرد و بہ بدترین
امراض مبتلا گردد و درین بدیات جان زادہ بہ عذاب شدید آن عالم گرفتار شود ہرگز پارہ از حرف شکایت و خاطر
خطر نکنند آری التجا و زاری دنیایش بی قراری از عدم تحمل آن مصائب بجز خود اوندی بسبب فرط عقائد عموم
رحمت و مغفرت ہر قدر کہ کند بہتر و بجا بلکہ مقتضای کمال ایمان است فاما مفہوم شکایت را نسبت بان ذات پاک
در ہم و خیال جانند بلکہ آنرا بالکل بقصور حال مال و نقصانیکہ در استعداد ازلی او است نسبت کند و مَا أَصَابَكَ
مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ
أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ را مبین حال خود شمار و وہم را باعث حصول مقام صبر و منصب رضا
بالقضا یا باشد و یقین کند کہ وی مستحق سخت تر عذابی بود از آنچه بوی رسید و موافق استحقاق وی نیست و عفو
عفو عفو است کہ بان درجہ عذاب کہ ملا فی قصورش باشد ابتلا نفرمودہ و ہم را باعث صدور ملائک النواع
سزا کہ در عین ابتلا بہ بلا با وجود مصائب است میگرد و دو با بجا انسان را ہیچ حقیقت قابل آن نیست کہ در صورت
توجہ کرم الہی تصور معنی قدر و اتی اللہ تعالی کند و در صورت توجہ سختش او تعالی را نا قدر دان چندار و چہ او را
ہیچ قدری نیست کہ بسبب آن اللہ تعالی را بقدر دانی و نا قدر دانی خود خیال کند

افادہ ۵ از جملہ اطلاق مندوبہ لطف و رحمت عامہ است ہر تمام بندگان حق تعالی قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ
و معنی رحمت آن نیست کہ ہر کس را رضی و سزا سازد و بلکہ حقیقت آن این نیست کہ آنچه فی الواقع بہتر و حق از ہا است

گودر آرای گسده ایشان نقصان ایشان باشد بدل حصول آن برای ایشان خواهد وسی در آن کند
 وسی در حق عموم مردم بظاهر نمی تواند شد پس عا با التجا برای هدایت و توفیق در ایسانی برضیات الهی
 در حق عام الناس خواه که فریاد شود خواه مسلمان کرده باشد که از دعا افتتاح باب رحمت است و بمقتضای
 الْحَقُّ كَمَا عَلَّمَ اللَّهُ خَلْقَ رِجَالِ خُدَايَ تَعَالَى وَنَسْتَهُ تَرْحَمُ بَرَّيْنَا نَحْمُ بِرَبِّنَا نَحْمُ بِرَبِّهِمْ وَنَحْمُ بِرَبِّهِمْ وَنَحْمُ بِرَبِّهِمْ
 مخلوقات امت محمدیه را علی صاحبها الصلوة بخلق و تعظیم و ترحم تخصیص کند و خود را و ایشان را خواهد تا مش
 داند که نوکران یک قابک بندگان یک مالکیم و بخلق ربانی بهر کس پیش آید و اگر مقدور یا بد سلوک و خدمت
 پر نوع کند و مواسات مالی بهر وضع که باشد اگر مقدور بود عمل آرد و از امداد و خوراک پوشاک درین زند نماید
 و از دادن چیزی باو گو پارچه خریا لود باک ندارد و تمام مردم را در اخلاق مساوات نکند بلکه حفظ مراتب اهل
 فضائل و مزایا ضروریست هر شخصیکه صفی از او صاف و بنیه داشته باشد او را حسب آن در تعظیم و اکرام و سلوک
 و مواسات ترجیح دهد و تفصیل اخلاق و تفاوت مراتب منازل از سنت آثار معلوم کند و هر که از اهل تنبها
 بر این بنای خود و بگرد و بجاه و چشم خود مغرور باشد یا دی اخلاق ظاهری نمی باید بیاک زوی بی پروا ماند و
 التفات به پیش نکند لیکن از دعای غائبانه و خیرخواهی وی چنانکه مرقوم شد قاصر نشود و صالح باشد یا فاسق
 فائده هر گاه که انسان از تجلی فضائل و تجلی از ذائل آراستگی صوم و صلوة و سایر عبادات حاصل شود
 میاید که آنرا محض از عنایات ربانی و توفیقات یزدانی داند و بر سعی خود و بر کمال خود در علم و عمل هرگز نشاند
 چه بر ظاهر است که انبای خصل و امثال و در عقل و دانش موجود اند که از فضائل و ذائل خاقل اند پس
 آگامانند که با وجود کمال تمیز و حقایق آن دانست اسباب علامات و منافع و مضرات از ذائل متخلی نمی توانند
 شد و از حلیه فضائل مطلقا مبرا و عاقل میباشند پس هر صباح و مسابله هر ساعت و هر لحظه بضمون **اللَّهُمَّ
 مَا أَصْبَحَ لِي مِنْ نِعْمَةٍ أَوْ بَآءَ مِنْ خَلْقِكَ وَحَدِّثْ لَكَ شَرِيكَ لَكَ مَقْرُوفٌ مَعْرُوفٌ** باشد و خود را عاجز صرف و
 ناچیز محض انکار و دگای از مکر الهی همین نبود و خائف از غضب می ماند و جانب چهار اوج دارد *

هدایت ثانیه در بیان محابجات اخلاق زوید التفصیلا

و آن مشتمل بر یک تمهید و یازده افاده است

یک نیم آثار دار و پس از یک آنکه که موجود است نیم آثار را تصدق کرده بر نیم آثار قناعت و زود علی بن القیاس و نفس بگوید که اگر بر قدر موجود قناعت نتوانی کرد بهیمن طور خلاف تو خواهی نمود بهیمن منوال در لباس مسکن و هر چه در آن حرص معلوم کند بعمل آرد و اگر خواهش برابر قدر موجود یا ضعاف آن بود پس از قدر موجود نصف آن تصدق کند و بکلام مذکور نفس را سزانش نماید و اگر باز حرص باقی ماند نفس قناعت بر قدر موجود کند نصف آن باز دهد و همان کلام نفس فرموده و مخاطب سازد و باز اگر آن زید از نفس او بالکل نماند باز نصف قدر موجود و در همان کلام را بنفس خود گوید القصد نفس را بر قدر موجود قناعت خواهد کرد و از زید حرص پاک خواهد گردید بان امر مرغوب بالکل از دست او خواهد رفت پس طور عمل آورده باشد تا که بیخ حرص از دلش برکنده گردد

اقاوه ۲ به علاج طمع آنست که هرگاه طمع چیزی در دلش بگذرد هر چه از قسم آنچه یا مثل آن منغایات و منافع نزد وی موجود بود همانرا بشد صرف نماید مثلاً اگر طمع پوشاکهای عمد و انگیر خاطرش گردد از قسم پوشاک هر چه برای تحمل همیا میدارد بزدل کند اگر طمع عام در دلش خطور کند هر چه پیش می موجود بود تدریجاً صرف کند یعنی نزد خلیف خیال طمع چیزی از موجود صرف نماید و همچنین تدریجاً زید کرده باشد تا اینکه نفس از زین بخل پاک گردید با همه امور مرغوب از دست او رود و اما بذر اموال بوجهی نماند که از کتاب نامشروعی لازم آید مثلاً بسبب سائر عورت یا وقایع سردی و گرمی است نه هدایا تمام سرمایه قوت خود را بر باد داده این قدر محتاج نشود که سوال نماید باین طور صرف کردن هرگز روا نیست چه اگر در مجال طمع باین وضع صریح از نامشروع لازم آید و احتراز از نامشروع لازم پس باینطور هرگز صرف نه نماید مگر شخصیکه قوی الهمت بود که با وجود صرف کردن تمام سرمایه قوت معاش خود مضطر سوال نخواهد شد و بر حکم شرع شریف مستقیم و مستحکم خواهد ماند و صرف کردن تمام سرمایه خود رواست

و نشان علوهت اوست

اقاوه ۳ علاج بخلیکه ضمیمه دل بود هر چند ظاهر آثار او هویدا نشود آنکه اعلای مراتب جو در برابر خود در هر حال التزام کند و مدام بر تیره جو ادا نمودن رفته باشد تا که دوستان در دلش هیچگاه نیاید * *
فائده تفرقه در علاج طمع و بخل آنست که برای دفع طمع هر چه سواي حاجات ضروری موجود بود و قوت برای دفع بخل آنچه که بدان خیال بگذرد باید که بدهاگر بخیلی تمام اسباب خود را صرف کرده فقیر بیایه گردد و زید بخل

از دفع نخوردن باشد بلکه سبیل دفع این رذیله آنکه هرگاه وادان پارچه گران نماید پارچه بدید و اگر وادان طعام شود
 نماید و نفس از آن مرتبانی کند همان طعام بغیر خود که کند همچنین در سائر اشیای مملو که خود تصرف نماید تا آنکه چون
 آن اشیای مملو که قریب با تمام رسد و آن هنگام از صرف مال دست خود را باز دارد و بطریق کسب حلال مالی
 دیگر دست آورد باز در آن مال کسوب بهمان وضع مذکور تصرف کند همچنین بدین رذیله کرده باشد تا که
 نفس از آن پاک شود و چون که باین موضع مقابل نفس لیس دنیا خواهد کرد امید است که رذیله بخل بفضله کما منفع خواهد
افاده ۴ علاج حرام آنست که هرگاه نفس خواهش حرام کند حلالی که از جنس آن حرام بود آنرا هم بنا بر خواهش
 نفسانی خود ترک کند بلکه آنرا بنا بر محافظت جان یا ادای عبادت احکام شرعی یا آدای حق ارباب حقوق
 بعمل آورد مثلاً نفس خواهد که طعام غیر الغصب یا از وی گرفته باید خورد پس طعام حلال هم او را بر وقت خواهش
 او ندهد هرگاه نفس خواهد که ای وقت طعام خورده آرام باید کرد آنوقت طعام نخورد بلکه هرگاه بسبب تبدل وقت نخواهد
 طعام و اگر سنگی فرو نشیند باین نیت که ضعف ناتوانی موجب در ماندگی از ادای حقوق عبادت شاقه مثل
 جهاد یا غیر شاقه مثل نماز و غیره خواهد گردید آنوقت بقدر حاجت بخورد و همچنین جنس طعام کند مثلاً نفس خواهد
 که فلان طعام باید خورد قسم دیگر برای دفع حاجت تناول کند و علی هذا القیاس خواهش حرام که از جنس
 دیگر بود مثلاً اگر نفس خواهش زنا کند از مجامعت حلال هم مطابق اراده نفس بریز کند و وقت و حالت
 مبتدل ساخته بنا بر ادای حقوق زوج مجامعت نماید قانکه در حدیث شریف است که وقت دیدن
 زن اجنبی میلان خاطر بسوی وی از زن حلال دفع حاجت خود نماید چنانچه در مشکوٰۃ است که به این
 الْمَرْأَةُ تَقْبَلُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ وَ تَدْبُرُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ إِذَا أَحْدَكُمَا عَجَبْتُهُ
 الْمَرْأَةُ فَوَقَعَتْ فِي قَلْبِهِ فَلْيَعْمِدْ عَلَى قُرْآنِهِ فَلْيُواقِعْهَا فَإِنَّ ذَلِكَ تَرُدُّ مَا فِي نَفْسِهِ
 یعنی هر آینه زن پیش می آید در صورت شیطان و پشت کرده می رود در صورت شیطان و حتی که یکی را از
 شما خوش آید زنی پس بچیتد و روش پس باید که قصد کند بسوی زن خود پس باید که صحبت کند با وی پس
 هر آینه این صحبت و در خواهد کرد آنچه در دل اوست یعنی میلان خاطر او را بسوی زن و در حدیث دیگر است
 که دیدند پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم زن را پس خوش آمد آنجناب را پس تشریف آوردند نزد حضرت سوده

و ایشان خوشبوی میساختند و نزد ایشان نان دیگر بود پس آنها از آنجا رفتند تا که مکان خالی شود پس پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قضای حاجت خود فرمودند بازار ستا و نمودند که **عَجِبْتُ لَكُمْ فَلَیْقُمْ لِي اَهْلِي** **فَانَّ مَعَهَا مِثْلُ الَّذِي مَعَهَا** یعنی هر مردی که ببیند زنی را که خوش آیدش پس باید که بر خیزد بسوی اهل خود پس هر آینه نزد اهل می است آنچه نزد آن زن است یعنی در حاجت روای هر دو برابر اند این سنت قولی فعلی مخالف بیان مذکور نیست چه حدیث شریف بیان حال پرمهر گاریاک است و بیان حال نفس ببری بدکار گرفتار حرام است که هرگز نفس می از ارتکاب حرام باز نمی آید پس علاجش نیست مگر مخالفت خواهش نفس قال الله تعالی **وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ** یعنی ولیکن هر که ترسد از ایستادن به حضور پروردگار خود و باز دارد و نفس را از خواهش مکنه مقام آنست که خواهش جمیع دو قسم است یکی آنهاک نفس است در لذت آن از آثارش میلان خاطر است بجرام و عدم انجام از حرام و انحراف از طلال خصوصاً وقتیکه لذت نفسانی و شیطانی در طلال کمتر باشد و در حرام بیشتر مثلاً شخصی را منگوه حسین خوش وضع و خوش لباس بود و زنی دیگر آنچنان نبود لیکن در عین حالت جمیع ادا و امداد های شهوت انگیز و ضعیفی میکند که او بی حیای می دهد آن شخص گرفتار دام نفس شیطان باطل تر بان زن خواهد بود و این نیست مگر از آنهاک در لذت جمیع و نیز از آثاری است تکلف و شهوت انگیزی با وجود اتوانی و قلب ماده منی و حالش را شیخ سعدی علیه الرحمة بیان می فرماید **بیت** **ببینی رغبتی شهوت نگختن به بر غبت بود خونخ و یختن به** قسم جماعی است که طبیعت انسان سببش است متلای او عین می باطل میشود و درین میلان خصوصیت فی یا خصوصیت طریق جماع از حلت حرمت مغلی ندارد و بیانش آنکه چنانچه نزد یک متلای مثانه ببول بی آرامی و فلتی طبیعت انسانی حادث میشود و بسبب حدوث همان فلق چار و ناچار مکانی برای منقح حاجت تجسس نماید و چون مکان مناسب بدست می آید و مانع شرعی یا عقلی از بول در آن مقام نمی باشد طبیعت آن شخص بسوی آن مکان متوجه میشود و تا وقتیکه انفرغ از آنجا حجت تحقق نگردد و خیالش همچنان مکان متعلق ماند و اگر مانع مذکور می بود مثلاً مکان باشد که مالکش از بول کردن را بخانا خوش خواهد شد یا مثل آن مانع دیگری بود پس خاطر متعلق بان مکان نخواهد ماند لیکن بی آرامی که بسبب کثرت بول لاحق گردیده بر شدت خود خواهد ماند تا که بول کند پس خصوصیت آن مکان

یا حصول طریق تحصیل آن از غصب یا بیع یا هبه درین توجه طبیعت دخلی ندارد و همچنین وقتیکه او عید منی متملی میشود همچنان
 شقیق در طبیعت انسانی پدید می آید پس وقتیکه زنی را که مناسب قضای حاجت او باشد می بیند همان همچنان
 دو بالا میشود و او را می که قضای حاجت محقق نگردد و حیالش بقضای حاجت خود متعلق می آید پس همین میلان خصوصیت
 آن منصوصیت طریق تحصیل آن از نکاح یا سفاح دخلی ندارد بلکه از آن کار حرام مطلقاً معروض و محتسب بود و اما
 اشتیاق جماع که بسبب دیدن آن زن پیدا شده در دل می ماند تا که از حلال حاجت خود قضا نماید پس مورد هر دو
 حدیث شریف قسم دوم است چنانچه لفظاً **فَإِنَّكَ بِرُؤْيَا فِي نَفْسِهِ فَإِنَّ مَعَهَا مِثْلَ الَّذِي مَعَهَا** از آن
 آگاهی می بخشد زیرا که مقصود از مماثلت اینجا منی تواند شد مگر ماثلت در نفس قضای حاجت نه در سایر امور مثل صورت
 و سیرت از همین جا معلوم شد که جناب امام معصومین بخواهش زن اجنبی دل خلوص نگذرد بلکه تقاضای نفس قضای
 حاجت که مستور و مخفی بود بر روی کار گشته و مخالفت نفس از قسم اول که داخل در منی نفس است از بهای می که منطوق
 آیه گردید است و ریاضت نفس بمخالفت آن امری است که مسلم اهل شرع و عقل است **شعر**
وَالنَّفْسُ كَالطِّفْلِ إِنْ قَهَمَهُ شَرِبَتْ عَلَى حُبِّ الرِّضَاعِ وَإِنْ قَطِمَتْهُ يَنْفَطِرُ
 فذلک کلام بیوجب مصطلحات این فن آنکه حدیث شریف در بیان ای حقوق نفس است و معالجه مذکوره بر آن

تذکیر آن از اتساع خطوط

افاده ۵ به علاج غیبت آنست که اگر مرد خنجره آن بگذرد پس باید که با تجاری تمام منقطع از ماسوی الله
 شده به همگی است خود و حامی برای بهترین خوبی شخصی که خیال غیبتش بخواهش گذشته بود بکند و آن قسم بهترین بود
 که برای نفس خود نهایت خوانان بود و عاظم کیفیتی که بنا بر ابرام بهات و هند ضرورات خود میکند معمل آرد و اگر نفس
 درین کار تقاعد و زود پنی نفس شده خواه نخواه این معامل آرد و هرگز نفس را نگذارد که درین عاتعل کرده باشد
 نماید بلکه یک روز یاد و روزی اسد روز در پی نفس بماند و اگر غیبت لظهور آید سوای ما غفور تقصیر از آن شخص خواهد
 و عمل کنانند و در غلظت از مگرید که من غیبت تو کرده ام فانه اظهار آنکه نفس از اظهار عیب خود میگزیرد و هرگز موثر
 عیب خود نمی شود و اظهار عیب کمال شکستگی نفس خواهد شد و فانه غلظت آنست که اشاعت معصیت الهی منسج است
 و ارتکاب نامشروع قبیح است قضای آن قبح از آن غلظت گوید و او را هم از اظهار آن مانع آید

افاده ۶۰ به علاج کذب آنست که اگر کذب بنا بر لذت زبانی است نفع و نقصان احدی داخل در آن نباشد پس
 علاجش سکوت خاموشی است در مجالس گفتگو پیریز کند تا که لذت کلام از دلش دور گردد و او احترام از نشستن مجالس
 نه نماید بلکه در مجالس نشیند و سکوت و زرد گردان معنی نهایت بر نفس گران است اگر کذب بنا بر افساد ذات
 امین و خفته انگیزی در میان شخص است پس علاجش بطور علاج غیبت است هر دو راجع کرده در خلوت آنها را
 آگاه کند که نفس من مرا این چنین اغوا کرده بود که در میان شما فساد و خرابی اندازم و عفو تقصیر از ایشان کند و
 ایشان را از خود راضی و خوشنود سازد و همیشه در صلاح آنها کوشد و هر امری که موجب مزید التیام و صحبت ایشان
 بود در آن سعی مینماید کرده باشد و اگر زانند از دو شخص بودند همه آنها را جمع کند و احترام از اغیار بطور سابق و مهمانت
 از آنها را آن لازم شمرد و در هر صورت معنی غیبت کذب قبل استغفار از اهل حق توبه نصوح بحضور حضرت حق
 که حق ادا اعلاترین اهل همه حقوق است بجا آوردن بعد استغفار از اهل حقوق بعمل آرد
افاده ۶۱ به علاج حسد آنست که اگر در دل است صرف بر دعای مزید کمالات محمود و نور عزت
 و جاه او مخصوصا برای مزید چیزی که در آن حسد کرده است کوشش کند و بطوریکه در غیبت مرقوم گردید دعا با التماس نماید
 و ظاهر اہم بقدر وسع خود از دست و زبان به مسامحی جمیل و رتقی محمود کوشد تا که وسوسه حسد
 بسبب مقابله و مخالفت نفس از دلش منتفی و منعدم گردد و بیجا گاه نیاید و آن مسلمان محسودا
 فائده حاصل گردد و اگر اثری از آثار حسد ظاهر گشته مثلاً بی لیاقتی محمود و کمالی که سبب
 حسد گشته از زبانش برآمده باشد پس آن محمود را هم بر آن گاه کند و هر که را به بی لیاقتی او مخاطب ساخته
 بود و آن را هم بر خطا و غلطی خود گاه ساخته معترف بقصور خود شود و هر لیاقتی که معلوم وی بود آنرا بکمال خوبی
 و تقریری که در لغتین باشد اظهار کند مثلاً بحضور آقای شخصی سبب حسد گفته باشد که آن شخص لائق رفاقت و
 محل اعتماد است پس آن شخص را هم آگاه کند و مستغفی از تصور خود شود و آن آقا را هم بر غلطی خود آگاه کرده بجای
 بی لیاقتی کمال لیاقتش بنشیند و سازد و فائده اعلام آن شخص آنست که وی هم بر تحمل کار خود آگاه بود و
 تدارکش نماید و در اظهار لیاقت خلاف نمائی نکند بلکه اگر واقعی است آنها نماید و الا سعی محض بیرون اظهار تیا کند
افاده ۶۲ به علاج تکبر آنست که اگر تکبر نسبت شخصی و داده تذلی پیش از حد نیست آن شخص

بجا آرد گوازیتم تذل خود و نجات تعظیم آن شخص حرکات و نقل مجلسهای مردم و مصلحتی که چنان می گردد
 اگر طالب غنای حق است و خود را در سلک طالبان خدایان مسلک کرده هیچ چیز از آن باکی نکند یا نبی نبی همین
 مردم با عزت و قاری باشد چونکه خود را در زمره آزادان خل میکند صلا در قبول زنی وضع آنها که بر خلاف عقل
 و مردت است پاک میکند بلکه عزت افتخار خود میداند و میرزاده معززی باشد که محبت مختشان او رسید کرده
 آنچه گوارای خاطر هیچ مرد سلیم الطبع نیست همان بل بدل جان قبول کرده علی رؤس الشهادت و رکوع و بازای همان
 اطوار خرامان شادان میگردد اگر طالب غلبه فی الواقع است ازین امور که بالکل موافق عقل و شرع است که مخالف
 عقول ناقصه فلان مصیبات آبی بوده باشد با او انکار نخواهد ورزید و مراد از تذل این تذل حلی کذا فی المطلوب
 نیست که سرخم کردن بازین بوس شدن است بلکه حقیقت تذل در هر مقام و هر جا حد و علاقه است مثلا شخصی که
 دوزی متناج بود و او را تکبر نسبت شخصی از متناج بهم رسد پس میاید که با او معامله کند که در اذنان مردم متیقن گردد
 که این شخص از آن شخص مستفید است از وی فوائد بزرگی حاصل کرده نقصان خود را به صحبت وی تکمیل نموده
افاده ۹ به علاج ریاضت تشریح آنکه ریاضی در نماز طاری گردید پس آن خیال بمقدور خود وضع کند و اگر
 با وجود کوشش دفع نشد پس لمحات ریاضت شمار آن محفوظ داشته در اوقات خلوت مثل شب که تنهایی
 محض بود و هیچ کس از بشر امکان اطلاع نباشد اگر در نماز دوگانی بود و دو رکعت اگر چهارگانی بود چهار چهار
 رکعت بشمار لمحات بحدود خلوص تمام بگذارد و اگر در آن وقت هم خلل شود هر نماز یک در آن خلل شده آنرا از شمار
 موقوف کند چهار دیگر خواند تا که نماز با خلوص معنی از ریاضت لمحات مذکوره رسد تا ادای آن هرگز نفس ساری
 ندهد و همچنین اگر در نشود آن ریاضت پیش از آنکه نفس خسته و راز بر کند که احب ال تراوه چندان خرج خواهیم کرد و شد خواهیم
 داد اگر باز نیاید همچنان کند بلکه در صورت کمال سرهنگی نفس در ابگوید هر قدر که خواهی بسیری تمام کار خود کن
 انشاء الله تعالی هنر ای آن در اوقای خوبی یافت باز برای معادل سرهنگی باورساند و در ادای فرایض مستقیم
 مقام ریاضت نوافل است لیکن سبب نوافل هم با این خیال که ریاضت پیش آمده یا خواهد آمد ترک نکند بلکه بخواند و علاج
 ریاضت آن که مذکور شد بعمل آرد

ک

افاده ۱۰ به علاج کینه اگر از دل تجاوز کرده باشد طریق اخلاص آن شخص پیش گیر و بوضع در روش

اخلاص پیدا شود و عرف اخلاص ظاهر بدون معرفت قلبی اعتبار نیست و اگر سخنی یا حرکتی بسبب کینظا هر گز دیده عکس استغفار و اعتراف بقصور و سعی در اخلاص دوستی است چنانکه سابقا شرح گردیده * *
افاده ۱۱ * چون بطور یادداشت که سابقا تذکر شد ملاحظه این امور بر او نطبت خواهد کرد و امیدوارم است که تصفیه حال خواهد شد لیکن بجز در اینک در روش طن تصفیه و تخلیه هویدا شود اعتماد بر آن نکند بلکه امتحان آن کند و طریق امتحان از نجوبی فهمیده خود را بان متحن نماید مثلاً در ویشی خانقاه نشینی با دشمنی یا امیر پیر یا به کمال شوکت و شجاعت طریقی بسیار دید و شکی و حسدی در دل خود نیافت نداند که من از حسد پاکم بلکه طهارت وی ازین خصلت زدیده و وقتی هویدا کرد که هم پیره هم خانقاه و هم نسبت هم همیشه او همان اشغال و اعمال مشغول شود و در اندک زمانی او را فریاد میثار حال گردود و آنهم پیره اش در همان کار که این شخص برای آن مدت دراز سخن کشیده در سریع از منهد بدون محنت عسیر مشارالیه و ممتاز گشته در و بروی او تقدم و سبقش واضح گردیده و از زبان دانایان آنکار و خانقاه نشینان بر مرشدش که سر آن خانقاه است جلا کشید و آن کار مشهور و معروف گشته و بسبب آن منظم و محترم مشایخ عظام گردیده با وجود آن او را بشاقتی و فرحتی نظریاتحادات مذکوره پیش آید و سوزشی و قلقی (وجهی) در دلش نگذرد و کن وقت البته اندر روش از ذویه حسد پاک شده و معنی به القیاس حال دشمن و سپاهی و مشرف و مخترف جدا

فصل سوم در ذکر محلات عبادت و آن مشتمل بر دو هدایت است

هدایت اولی

در ذکر محلات عبادت اجمالا * و آن مشتمل بر دو افاده است *

افاده ۱ * از عمده محلات عبادت فقدان محبت و تعظیم نام خدا است هر چند هر شخص را محبت و تعظیم نام خدا میباشد اما بحدی که موجب کامیابی شود و بر او منعی که آبروین را بود سنی باشد تفصیلاً آنکه محبت و تعظیم را غایاتی و اغراضی بود و محبت آن اغراض غایات محبت و تعظیم مختلف متبداً میشود مثلاً شخصی بود که نام خدا با قیود و شروط و اتهام تمام می نماید باین غرض که برکت این نام پاک تو گری چند روید بدست آید یا پیش سرداری یا امیر و سوز خوم هر قدر که آن غرض عزیز تر تعظیم و محبت بیشتر اعلائی اغراض بنوی سلطنت و پادشاهی است هر چند باین غرض همه هر که یاد نام خدا را بد کرد محبت

و تعظیم نام پاک و سبحانه در پیش از حیض بیان نماید و بدو لیکن بموجب ریشا و لازم الانقیاء حضرت رب
 الارباب قل متاع الدنیا قلیل و بموجب بیان هدایت نشان حضرت رسالت پناهی علیه افضل الصلوات
 و السلام لو كانت الدنیا تعدل عند الله جناح بعوضه فاستقی کافر کفرها کثرت مراد نیا چیز است
 فانی قلیل و ذلیل هرگز نام خدا را بسط حصول آن ساخت قدر و مرتباین نام بلند شناخت و بسایب شد که
 همین حقیقت دنیا بلباس نینداری برمی آید و خود را برتری آن تبلیس کرده جلوه گر میشود مثلاً منزهت اذکار الهی
 باین نیت که کمالی حاصل کنم و بوسیله آن با شاه و امرا و اهل عزت و اعتبار پیش من سرختم کنند و التجا بمن آرند و نام
 و نشان من وصیت کمالات من تا از من متجاوز باقی ماند و در بلدان و اقالیم دور از آوازه و ولایت من منتشر
 فاش گردد و فی الحقیقت ان کل ذلک کما متاع الحیوة الدنیا و الاخره عند ربک لیل المتفیر
 و حالش مبین در حدیث شریف است که قاری و جوادی و شهیدی را روز عرض حساب پیش خود نهادند و
 و هر یک را از اشخاص مذکورین کمال کوشش خود در رضا جوئی حق تعالی بیان خواهد کرد و عالم السرو ملحن که
 آگاه بر مافی اضمیر است هر یک را بر نیت آنها که شهر و آوازه خود منظور داشتند مطلع فرموده حکم با دخال فرخ
 خواهد فرمود و ازین بیان گمان نتوان کرد که اذکار الهی بنا بر طلب رزق یا امور دنیوی ممنوع و حرام است که
 این معنی صریح خلاف نصوص قاطعه است بلکه غرض بیان تفاوت مدارج محبت تعظیم نام خدا تعالی است که ذکرین
 در آن مختلف میباشد و آنچه در حدیث مذکور از دخول آن هر سه فرق در نار مبین شده پس شرح آن نیست که
 ادای افعال از ان رضای حق بهمی توان طلبید و تحصیل نیایم از ان میتوان گردید و وجه میباشد اول
 آنکه ادای این افعال نماید و اظهار کند که این افعال را محض شکر بجا آورده ام و حال آنکه در دل خود نیت تحصیل غیر
 رضای خدا از ان کرده باشد پس فاعل له و البته مطر و در بارگاه الهی است قابل دخول در بیان حال اشال همین
 اشخاص در حدیث مذکور واقع شده و وجود دوم آنکه همان افعال مذکوره را بجا آورد و موافق نیت قلبیه خود اظهار
 طلب غیر خدا نماید پس این شخص اگر چه محقر در بارگاه الهی باشد لیکن این قدر که امر او خال نار و حق او صادر شود
 و نیز باید دانست که همین اشغال اعمال دنیا است که بنیات صحیح و باجبات عمده میگرد و مغلط خواب که سر غفلت
 و حجاب می نماید بار او صحیح و نیت درست بهتر از عبادت سهل یا میشود و مخلص العبادت را هرگاه سپهروبی خواب

موجب کمال حواس شود و لذت مناجات کیفیات عبادات با مختل سازد و آن مخلص بر یا مشتاق آن لذت و
 کیفیات گزیده و بار و کسوف آن را منحصر در خواب پنداشته بهین ابله و نیت در خواب رو و بهتر از نماز خوانی
 صد بار مانی و غافل خواهد بود و بلکه خواب را با نماز مانی هیچ نسبتی نیست تا آنرا بهتر گفته آید نمازش موجب رسی او
 نارضا مندی حق است و از ملکوت نفرین بر وی میرسد و بر آن نام صد بار حجت الهی رضامندی خوشنودی
 حق فائز میگردد و مشتاق بکن آنکه تبتین چون تفاوت اغراض نبوی معلوم شد انتقال اغراض اخروی باید کرد
 هر چند اغراض اخروی هر بهتر است لیکن آن همه تفاوت مراتب منازل میبارست از تفاوت مراتب منازل
 اهل جنس تفاوت اغراض اخروی را معلوم باید کرد و همچنین خصال فطرت که سواک و مضمضه و استنشاق و فرق و قص و غسول
 و استنجا و استخرا و وضو و تنف ابوطولم اظهار که بموجب قول مفسران معتبره ابراهیم خلیل الرحمن صلی الله علیه و آله
 بآن محتمل و مکلف شده و باین حکم معتبر نقد استعداد او را آزموده بر تبه امامت کبری رسانند و همین صلوة و
 صوم و تلاوت و اذکار و جهاد و زکوة و حج است که در ادای آن مراتب صدیق و فاروق و ائمه الهی است
 عزائم و ارادت متبدل شد پس بهترین بنیاد اغراض در محبت تعظیم نام پاک می صاحبونی وی است بناش جز
 رضای وی هیچ نخواهد بود و هیچ مطلبی نبوی و اخروی اجرت خود نداند بلکه کمال انعام جلیل الله که مقابل آن هیچ نعمت
 دنیا و آخرت نتواند شد همین است که توفیق توفیق که نام پاک دریافت همین انعام را بشرح و بسط تمام که صرف بقوت
 و توفیق اوست فهمید و در دل خود جا داده از ته دل شادان ممنون احسان نیروی باشد و شرح و بسط آن
 این است که مبادی و اسبابی که را ملاحظه کند که همه از خداست تمام جوارح و اعضا و حواس ظاهری و باطنی که هر یک از
 داخل در ذکر است هم از انعام عام اوست من بعد توفیقی که انعام خاص بر خاص است هم از دست تبتان خاص است
 که همه اعضا و حواس و دل و زبان فهم و دانش و درست باشد هزار با تقاریر و نبوی و افکار و حاشی بر زبان و دل او
 میگذرد و همینکه اراده و کز زبانی یا فکر قلبی کرده آنچه بخداست تعالی نماید نقلی در زبان تو می در پیش پدید می آید که برگز
 برود و نظری آید با جمله صرف جریان نام خدا بر زبان انسان نعمتی است فخر همین انعام را بهترین انعام دانسته
 از طلب جزای ثوابی یگانه غرض نماید باین وضع تعظیم و محبت نام او اصل و بنیاد همه کمالات است
 اقاده + ۲ + از عمده محلات عبادات عدم اهتمام با او در عبادات شرعی است اصل بنیادش همین است

که راه رضاجوی حق از دست نشان کم میشود بدو صورت اول آنکه رضاجوی حق بخاطر خطور نمیکند بلکه مطمح نظر کمال خود کفری بحقیقت نقصانست میباشد دوم آنکه قصد رضاجوی او بجان میباشد لیکن از طریق آن خطا واقع میشود هر چه خیال ناقص نشان میگردد که موجب صفا است همانا وسیله اش میسازند و حقیقت نیست که خود را از راه رضاجوی اوضاع محض بندهشته مثل ما بنیایا بصیراخذینک لا دور زبان حال خود علی الدوام سازد و کلام از بی حضرت حق که خطاب با کسل انبیاء فرموده که **وَوَجَدَ لِقَضَائِهِمْ** و حدیث قدسی را که از زبان صادق البیان سرور عالم خود فرمود **كَلِّكُمْ ضَالًّا لَكُمْ مِنْ هَدْيِهِ طَرِيقَ رِضَايِ** او را منحصر در اعلام و آگاهی او داد و شرع شریف را که اصل متین و عذر و وثقی است قانده خود نداشتیم همچو گاه خلاف آنرا موجب پیرو خود ندانند گمانی از قبیل کشف و کرامت خرق عادت ز ظهور انوار تجلیات مصاحبت با روح و اهل سموات در مخالفت شرع شریف او را منظور نگردد.

قائده * علامت تحقیق این مانع در سائکنا مقبولین است که آن لبها میگرداند اسی و در ادای و در مشایخ مینمایند عشره عشران در اتمام ادای صلوته مفروضه نمیکند بلکه هرگاه شیطان بعین برین جماعت چیره دست میشود و مقتضا **وَلَا تَحْوَانًا مِثْلَ وَنَهْمِ النَّبِيِّ** که ایضا در اینها از راه حق دورتر میبرد نماز را مثل بیگاری کار حاکم وقت میدانند این قدر وقت ترا که در نماز و وضو میگذرد در ایگان میگذارند و کار آمدنی خود نمیدانند معاذ الله من ذلک

و این حال جماعتی است که تقسم باسلام اند و آنرا که خارج از دایره اسلام اند با حال آنها درین مقام گفتگو نیست *

هدایت ثانیه در ذکر مخملات عبادات تفصیلا و طرق محالجاتان

و آن مشتمل بر سه افاده است

افاده ۱ * مخمل نماز نفس و شیطان هر دو میشوند نفس بانظری که کسالت میکند و آرام خود میجوید و عجلت در ادای ارکان می نماید تا جلدتر فارغ شده بجهت پیدا آرام کند و در مرغوب خود مشغول گردد و در خواندن نماز قیام و رکوع و سجود و قعود بیخبر مسنون نمیگذارد بلکه مثل اقبین مفلوجین کسالتی دستر خانی در اعضای او راه مییابد و چون خود را باکیف ما اتفق بسبب عدم سبالات بارکان صلوته یا بعضی که مناسبت بدنی باشد میدارد و همچنین مثل همین هرگز گنگی در اطن و تشنه هم و خیال متعرض حال رگشته اخلالی عظیم در توجیه قوای لطنه و اعضای ظاهره بسوی نمازی اندازد و اما شیطان پس سوسمی اندازد و توجیه و صاوس و سبکی شان صلوته و قلت سبالات با آن چندین

کار آمدنی ندانستن آن این سوسه جلد تر بکفر میرساند استخفاف و انکار فریضت پیش می آید و آدمی کافر میگردد تا آن
 و سوسه اش آنقدر حضور مخدیه و مکالمه لذت مناجات ربنا عز و جل غافل سازد و باین طریق که شمار رکعات یا تسبیحات
 بخوبی باید دانست مبادا هموی و غلطی واقع شود و یا در تشابهات قرآن مجید حافظ را می اندازد که آنرا در خیال دارد
 بنا بر صیانت از زلفی با وجودیکه همان نماز خوان یک بار یا دو بار یا صد بار آزمونش کرده که در بقای حضور هم غلطی
 در رکعات میشود و در تسبیحات و تشابه در قرآن می افتد این مگر شیطان است غرضش این است که در رکعات و تسبیحات و
 تشابهات نیست بلکه تنزیل و فرود آوردن است از مرتبه اعلی بمرتبه ادنی و **وَهُمْ أَحْسَرُ** تا که مقصود اصلی رساندن
 مقصود اصلی آن حرم همان نکار و کفر است اگر بفضل تعالی آن مقصودش سر انجام نشد پس بناچار می مقتضاست
إِذَا كَانَتْ لَكَ الْحُمْرُ فَأَشْرِ بِهَا لِقَاءَ هَيْبَةِ آهسته آهسته بخيال گاه و خرمی رساند تا که این صورت متحقق گردد و کفاح: ببرزبان
تسبیح و در دل گاه و خرم گاه و خرمی است هر چه سوای حضور حق است گاه و باشد یا خرمی باشد یا شکر طایفه
 ندانند که تامل ما در صیغ و ترکیب از آن قبیل نیست هیبت هیبت بلکه زیاده تر از خیال گاه و خرمی مصلوٰه است
 و دانستن آن نیندازند فکر استخراج مسائل غریبه از قرآن تکمیل نماز است بلکه تنقیص است و ارباب مکاشفات انگام
 که توجیه هم در نماز بجز توجیه شیخ یا تحسین طاقات ارواح و ملائکه تحصیل همان نماز است که معراج مومنین است فی فی این
 توجه هم غیبی است از شرک گو شرک خفی بلکه اشقی باشد و نباید دانست که سنج مسائل غریبه کشف ارواح و ملائکه و نماز
 قبیح است بلکه توجیه است قصد این که در طوبیت استخراج این عادت نیست مخالف علوم مخلصان است و اما سنج و
 کشف مذکورین پس از قبیل خلعتهای فاخره است که مخلصان متفرق حضور حق را بسبب غنی عنایت ما بان می نوازند
 پس حق ایشان کمالی است که در وطن مثال مجسم گردیده و نماز ایشان عبادت است که شرفه اش بمنظر رسیده آری
 ادعیه حاجات که حاجات قلبیه معاشیه باشد که بسبب عقاود انحصار حاجت روانی در ذات صمد مطلق از مصلی
 با کمال در عین صلوٰه صناد میشود از همین قبیل یعنی کمال نماز است مشاورت بانفس در حوائج از قبیل وسوسه
 نقصان نماز است آنچه از عمر منقول است که تدبیر سامان لشکر و نماز می فرمودند پس باین قصه مغرور نباشد و
 نماز خود را تباہ نباید کرد و طاعت کار پا کما فی القیاس از خود بگیرد که ماند و نوشتن غیر و شیر به خضر علیه السلام را
 شکستن کشتی کشتن بود و بگناه ثواب عظیم بود و دیگر از گناه پنجم جناب فاروق را مرتبه بود که تهنیت لشکر و رهنمان

مخل نمی شد بلکه آنهم بخلا کلمات نماز میگردد زیرا که آن تدبیر از جمله المات حضرت حق و در دل ایشان بوده بخلا میگردد خود متوجه بتدبیر امری از امور و مینویسد بنویسد هرگز که آن مقام منکشف میشود میداند آری بمقتضای ظلمات
بعضی از هوسوسه زنا خیال مجامعت زوجه خود بهتر است و صرف همت بسوی شیخ و مثال
آن از معظمین گویاب رسالت مآب باشند بچندین مرتبه بدتر از استغراق در صورت گاو و خر خود است که خیال آن
بالتعلیم و اجلال بسوی دای ال انسان پسید بخلاف خیال گاو و خر که در آنقدر پسیدگی می بود و تعلیم بلکه همان محقر
می بود و این تعلیم و اجلال غیر که در نماز ملحوظ و مقصود میشود بشرک میکنند با بجا منظور بیان تفاوت مراتب و سلسله
است انسانز باید که آگاه شده بهیچ عائق از قصد حضوری حق بنح و پس با نگرود و غرض درین مقام علاج این مخل
است بر وضعیت فهم کسب ناکسب آن رسد پس اگر هوسوسه از قبیل قبیح ترین هوسوس بود پس خود بالتجای تمام کند
هر چند هر چیز منوط بفضل الهی است لیکن در بعض چیزها بسبب ظاهری چند آن فعل ندارد و حصول آن مربوط بفضل
الهی است و پس همین قبیل است دفع این هوسوسه بخدمت غیغ خود عرض نماید زیرا که مرشد از وی و انا تمایز گار است
بتدبیری مفید تر شاید آگاه سازد و دعا خواهد کرد و اگر هوسوسه از طرف نفس یا از طرف شیطان سوسای و سوسه
نذکر است پس علاجش آن است که اگر مثلاً در فرض ظهر پیش آمده بعد از فراغ از فرض و سنت در خلوت تنهائی بجای
چند اینک هوسوسه نگذرد و نشانزده رکعت بخواند اگر در تمام رکعات خیالات ممتد مانده بود و اگر در تمام رکعات خیالات
مانده بعضی حضور و خالی از خیالات گزرا نینده و بعضی آن لوث با کوردگی خیالات گشته پس مقابل هر رکعات
که در آن هوسوسه شده چهار رکعت مقرر نموده بحساب آن بگذارد و تدارک نماز عصر بعد مغرب کند و تدارک مغرب بعد
آن علی هذا القیاس عشاء و تدارک فجر بعد طلوع آفتاب کند تا نقل مل شروع نشود و چون این کار بر نفس شاق است
الوجه از آن باز خواهد آمد و خود را باز خواهد داشت چون که نفس کاری بقابل آید شکلهای بسیار بجا آرد و مدارات نفس
مکافات آن ترفیه و آرام دادن و خواهش او بموجب شرع بوی رسانیدن حمل آرد و اگر تجد از ملتمزم آن بسبب
تسویل نفسانی با شیطانی قضا شود و صبح آن روزه دارد و اگر در روز و نخله از مخملات شرعی نفس شیطان برسد
کار آرد تنبیه آن بشب بیداری هر شب که آن روزه پیوسته است میباید و شیطان چون از اثر خود مایوس میشود
نفس را شریک خود میسازد تا مدعی او بر آید و تنبیه و تادیب نفس و نفس شیطان هر دو از شرارت بازمی مانند بلکه

نفس متقاو حکم آبی میگردد و شیطانرا مجال فرزان روانی در انسان نمی ماند *

افاده ۲+ اگر در ادای زکوة نفس تغسل در نزد آنرا گران نهد و بر حکم حق تعالی ماضی و شاکر نشود و چنانچه از قدر زکوة مال خود بجهت شکر صرف کند تا نفس با دیگر تغسل نوزد او برابر بنماند که هر قدر تغسل خواهی کرد همان قدر مال فرخنده تر گردد

افاده ۳+ حج و جهاد و قیتکه فرض گردد و بر ادای آن نفس راحت و جلاک نه بیند پس تا عمل کند که کدام چیز باعث است که نفس سبک ن در ادای حج و جهاد و قاعدی و نند همان چیز را بگذارد و مثلاً اگر ریاضتی و حکومتی مانع است

است فرزان روانی که بر ضد ما مرموم دارد یعنی گزار در حج و جهاد را بچستی و جلاک می عازم شود پس نمی لباس خود را و پوشاک نبست بر قاست خود را بطور غر با و اولاسازد و چند حج و جهاد بلکه جمیع عبادات با وجود منازعت گشت گشت

تغسل ادای شود لیکن روشی و برکتی که در فرصت امینان حاصل میشود و این صورت هم پیدا نمیکرد و چون که نفس رام شد و در عبادات به نشاء قدم نهاد موجب برکات رونق عبادات میگردد و اگر با وجود درآمدن در امور جهاد و نفس

بخوبی ادای حق آن بکند و محافظت خود خواهد پس هر کاری که مشکل تر بود مثل کشتن ریشی که در نجفیه در خلوت بهما که مشکل تر و لازم و ضروری بنده است بجای آورد و نفس را به همانا اگر تقاعد خواهی کرد همین طور ترا در مسلکها خواهد نهند

تا آنکه باز آید و کوشش در کارهای جهاد و درین زمانه از اہم اهمیت است

فصل چهارم در بیان طریق ادای طاعات

و آن مشتمل بر یک بهتید پنج افاده است

تعمیر حاصل مقصود از تهذیب خلاق و فایت مطلوبه از ادای طاعات اصلاح نفس است تا که نفس مطمئن شود و از زوال پاک گردد و تمیزش از ذائل عین انصاف است بقضائل و نفس کشی که زبان عوام اهل سلوک است

خطای محض است چه کشتن نفس با مورد از طرف حضرت حق است و نه با وجود حیات ممکن آنچه ممکن است همان است تا مورد یعنی نفس را اصلاح کرده رام حکام شرعی نماید مثل آنکه انسان جاهل عالم کند پیش کشتن غلط است آنچه کشتن نفس ریاضات

شاقه و تقلیل طعام و شراب سمول از مابین هم خطاست باین ریاضات نفس شسته نمی شود بلکه بنید انسانی مضمحل و بی طاقت میگردد و قابل عبادات شاقه نمی باشد و بسا که نفس چستی و جلاک باشد و اگر در وی شکستگی پیدا بود

شکسته خواهد خورد و بوجه کثیره تازه خواهد گردید

که حضرت جبرئیل است ایشانرا از ان نزول است نه عروج اما نزول پس بیک ن نیست که محصور اند و عدم
 عروج را قصد معراج گواه است **بیت** : اگر یکا سرسوی برتر بریم ، فروع تجلی بسوزد پریم ، حضرت آدم صلی الله
 الله تعالی بنا بر خلافت پیدا فرمود و مستحکامات بی غایات ساخت متظهر کارخانجات کثیره کرد و نزول و عروج
 برای حقیقت انسانی معزز فرمود و عاقلان فراد او را که حضرت آدم اند بوجهی منظر اتم آن ساخت تا در سائر افراد این
 حقیقت سرگردی حل اوست سرمان کند لهذا چنانکه چیله خاص شاهی مصدر بهرامی از امور مملکت که منقسم به
 خدام سلطنت است میتواند شد مثلا کاریکه بخدمتکاران مخصوصان تعلق میدارد مثل گسلی و نعال برمداری
 و امثال آن ازین چیله خاص هم عند الحاجة در خلوات تحقق میگردد و همچنین کاریکه بقیابان چو بداران تعلق
 میدارد مثل میخام رسانیدن کسی یا حضار ان عند الطلب ازان چیله خاص هم امثال این امور عند الحاجة
 بظهور میرسد و همچنین کاریکه متعلق به پیشانی متصدیان است از فراین نویسی تحریر حساب ضبط جمع و خرج ازان
 چیله هم عند الحاجة طلب میکنند و کارهای عمده را مثل بلخی گری و نظامت ممالک ریاست جنود و عساکر امور
 متعلقه بوزارت بر همین قیاس باید کرد و همچنین اکل افراد انسانی مصدر خدمات جمع ملانکه بدورات الامر میتواند شد
 مثلا در جهاد یا اهلک کفره بدعا و مهت خدمتیکه بملانکه غضب تعلق دارد ازان بظهور میرسد و در ایصال منافع علم
 خدمتیکه بملانکه رحمت تعلق دارد ازان متحقق میشود و در تسبیح و اذکار و بجا آوردن عبادات خدمتیکه بملانکه
 سبحین تعلق دارد ازان و رومی نماید و در تعلیم و تعلم و ارشاد و تلقین خدمتیکه بملانکه خدام وی تعلق میدارد ازان و
 درست می آید و در اقامت سلطنت عادل و خلافت کبری قیام بنا صلیا مامت باطنه و نبوت و رسالت
 الوالعزم و خاتمت خدمتیکه تعلق بملانکه علی میدارد ازان و صورت می بندد و قس علی ذلک سائر انجذات بقصد
 حضرت حق جل و علا بنا بر دربار داری خلیفه خود اوقاتی معین ساخت بطریق ارشاد در همه بی آدم آن استعدا در
 مستور ساخت و انهارا اثرات موقوف بر اختیارش فرموده و از راه کمال لطف و عنایت بعبثت رسل و انزال کتب
 انواع هدایت از خلق عالمان کتب نواب نبوت امثال آن از بو عت و دعوی ظهور استعدا کمال در او اعدادا فرمود
 بل و قات پنجگانه نماز که وقت کمال قربت حضوری آن ان شرف مخلوقات است و لهذا بر خیر امت فرض شده اوقات
 دربار داری است و شعبه از معنی خلافت و در هر کس خود هر که خواهد انرا جلوه گر نماید و هر که خواهد آن را بر باد دهد

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَزَقَهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ رَدَّهَا اوقات نماز پنجگانه که بر بندگان فرض شده شایسته
 قبول الشهادت بر تفوق حقیقت انسانی بر تمام مخلوقات گو افرادوی متفاوت متناقص باشند بلکه مثل
 کرده با سفلی سافلین بندونی بحقیقت سبب نزول ایشان با سفلی سافلین همان تفوق ایشان است چه ابتلا
 با کبر لایا واقع النوع تعذیبات نصیبه ملازمان حضور پادشاهی میباشد پس هم بیشتر عنایت و هم بیشتر عنایه
 پس هر من طالب کمال ایمانی را باید که حقیقت نماز همین طور داند که حضرت رب العزت که عظمت مملکت سائر
 اوصاف او را پایانی نیست از تمام مخلوقات برابر گزیده تا کید شدید در بار واری پر نج وقت اذن مطلق داده محتاج
 باستیندان نگذاشته و از منت برداری حاجیان لقبان سبکدوش ساخته در عدم حاضری و عید شدید فرمود
 پس خود را ازین نعمت عظمی که مقام عنبره عالمیان است محروم کرده مستحق مقتضای و عید شدید شدن کدام مرتبه چهل
 سفاقت است هر قسم عظمت نماز را فهمیده حرکات صلوة کمال ادب و خشوع که شایان قبول بارگاه پادشاه
 حقیقی باشد چهل آرد و خود را مدام در کار آبی داشته اوقات نماز را بلاشبه وقت در بار و حضوری پندارد و نلاد
 و تسبیحات اربعه مناجات و مکاره و عرض حاجات خود پندارد این است حقیقت بحالی صلوة اما حقیقت ارکان آن
 تفصیلا پس برای تفهیم آن تیشلی تصویر باید کرد و بیانش آنکه وقتیکه چله خاص شاهی عزم مناجات تصد عرض حاجات
 در دل خود مصمم کرده و در بار آقای خود حاضر شده کمال خضوع و تعظیم است و از اسوای او اعراض کرده و هیبت
 سلطنت او را نصیب بعین خج و ساخته دیده امید مناجات باومی و زرد پس لابد به مجردی که آن پادشاه عالم
 جاه بر عزم مناجات و اطلاع میاید و امید عرض حاجات او را می بیند عنایت خاصه بر باره او میزدل می نماید
 قبول و محبت او را ملاحظه می فرماید هر قدر که اقوال و افعال تعظیم از آن چله متقاد صادر میشود عنایات شاهی در حق
 او و بالا میگردد و پس وقتیکه آن بنده متقاد عنایات آقا را بجانب خود و پیش از پیش متوجه میاید برای بجا آوردن
 تحت بوسه امثال آن از تعظیماتی که تقدیر استینان مناجات و توطیه عرض حاجات میباشند انحنای و زرد و سبب
 صدور این تعظیم عنایات بی غایات پادشاهی بسوی او متوجه شده اذن مناجات و بردگی عرض حاجات
 با داری می کنند پس آن عید متقاد و رشک حصول اذن مناجات زبان خود را به ثنا و مدحی که شایان مولای است
 کشاوه و ضلی که شعر به تعظیم آقای او است بجا آورده مشغول مناجات عرض حاجات میگردد و از سبک این وقت

نهایت کمال ابن عبدمنقاد و غایت قربت ن بادشاه عالی جاه و شدت ظهور و مهیبت سلطنت نهایت ضوح
 سلطنت مملکت است به منظره سهوی بعضی مضامین مناجات مقام نیان بعضی از حاجات بود لهذا اول امری فراموش
 که لحو از مقام مناجات جدا شده خیال عقل خود را درست نموده باز در محل قرب داخل شود تا تدارک مافات بخوبی دست
 دهد و وقتیکه مثال این حالات قرب مقامات اتصال برین عبدمنقاد چند بار بسبب تکرار و ورود میکنند تا ازین
 حسن محاملت قدر دانی و وفور قبولیت چنان اقتضای فرماید که آن عبد را بران عزاز و اکرام پیشترین مازون
 کنند لیکن از بسکه نشستن در دربار بادشاهی کمال سوسی اوی است لهذا حکمت سلطنت چنان اقتضا کند
 که آن عبد را بنجد متیکه مناسب نشستن باشد مامور فرماید مثلاً بسوسی و پای خود را زمی کنند تا به تقریب لای محبت
 چچی به نشیند همچنین وقتیکه مومن پاک میر از اشتراک صحیح العقیده خالص النیت مجتنب از بدعت تخلی از رذائل عقلی
 بفضائل جان خود را از الواث بهمیمه جنبانست معنویه عفاف نموده و تن خود را از انجاس حقیقه احداث حکیمه پاک کرده
 و لوح خاطر خود را از نقوش التفات الی ماسوی الله مصفا ساخته و دل خود را از عداالت غیر الله محرا کرده بقلب قلوب
 خود متوجه الی الله گشته بکمال محبت و وفور غربت به مضمون اِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهَیْ لِلَّذِیْ فَطَرَ السَّمٰوٰتِ
 وَ الْاَرْضَ رَا و در سویدای قلب خود را شرح نموده و عقد تحریمی نماید به مجرد این عقده رحمت الهیه بخوش روی
 عنایت خاصه بسوسی او متوجه میگردد که اِذَا صَلَّیْ اَحَدُكُمْ فَلَا یَتَخَمَّنْ قَبْلَکَ وَجْهَهُ فَاِنَّ اللّٰهَ یَبْکِنُهُ
 وَ یَبِّنُ الْقَبْلَکَ وَ فِیْ رَوٰیةٍ فَاِنَّ الرَّحْمَةَ تُوَجِّهُکَ اَشْرَاقِیْ هِیْ هِیْ هِیْ هِیْ هِیْ هِیْ هِیْ هِیْ هِیْ هِیْ هِیْ هِیْ هِیْ هِیْ هِیْ
 قرآن از ادعیه از ظهور میرسد به تقدیر عنایت رحمانی و فیض نیردانی برحق او مبذول میگردد تا اینکه رکوع که
 قویه عنایت تغلیم و تهیید نهایت قرب که عبارت از سجود است بجای آرد و وقتیکه بعقل خالص خضع و ملا حظی نماید که
 بنال این مقام رفیع که عبارت از سجود است مراد ازین مطلق فرموده و هیچ مانع دعائی نگذاشته اند و سلام اشکر
 این نعمت کبری موهب غنی است استاد و مدح و ثنائیکه شایان اوست بجا آورده همین خود را بر خاک بجز سائید
 در مناجات و عرض حاجات مشغول میشود و از بسکه سجود مقام نهایت قرب محل سنج تجلیات جمال ظهور سرفراقت
 جلال است لهذا منظره سهوی مضامین بعضی حاجات گردیده بنا علیه چنان مورش خود را در این زمان مقام رفیع فرود
 آورده باز بهمان مقام رفیع برای تدارک لغات من عرض حاجات عود کند چون آن مومن پاک باین حالات

مرضیه بار بار مثل بس مشهور که ادو نامی تکرار و در کسوت محقق میگردد و قابلیت پروا گئی نشستن پیدا میکند زیرا که تکرار دلالت بر شدت
انقیاد می کند بخلاف آنکه فعل تعظیمی از آن یک بار صادر شود و محتمل است که آن فعل تعظیمی اتفاقاً از آن صادر شده باشد لیکن
بنا بر محفلت قوانین غفلت قعود و صلوة را خالی از عبادات نگذاشته باشد که مشتمل بر نهایت اقوال تعظیمیه است امر فرمودند
و نیز در قوس سری دیگر هم مدوع است بیانش آنکه هر کس از صلوة مشتمل بر جلالتی جدیده و لذتی تازه است پس لابد که کس
از سجود فعلی اجنبی ممتاز باید ساخت تا لذت هر کس بر اسباب نصیبه مصلی گردد و همچنین در جلسه مابین السجودتین سبک است
بیش غامض بیانش آنکه وقتیکه شخصی فی القدر به مقامی رفیع و پایه بلند و فخر فائز میگردد و مثلاً دست او بر پایتخت
شاهی رسد یا بدستار بسته بهره ور گردد پس البته اقوان و امثال او را ظن اتفاقی بودن این امر بخیاال میکند و در وجود
این امر به تکرار محقق می شود خیاال باطل مضمحل میگردد و همچنین قیتک این شتی از خاک با اعلامی مناصب قرب که در وجود
بدست می آید می نوازند البته محل حدوث ظن اتفاقی بودن این امر در قلوب سائر عالمیان بلکه در قلب نفس
این مصلی هم هست پس بنا بر این از این ظن در هر کسست این مومن پاک با این خلعت فاخره دو بار می نوازند این است
اشاره اجمالی به سومی اسرار ارکان صلوة و اما تفصیل آن پس بنا بر تنگی مقام بر ذکا می اهل فطانت حواله کرده شد
چونکه برین معنی بخوبی آگاه بوده موافقت خواهد ورزید امید از فضل الهی است که حسب استعداد خود مورد الهامات
صافه خواهد شد و ازین خجالی باید بر سر قول فاروق که **أَجْمَعُ جَلِيسِي وَأَنَا فِي الصَّلَاةِ** در بار خود بر عیساکر
مسلمین که موجب فرید قوت شوکتین متین باشد میفرمود و ولهدا هر قدر که فتوح و از ویاد اسلام در عهد او رود او
در هیچ عهد معلوم نیست القصد تحقیق معنی ایمان و دل انسان بمنزله تخمه است که مخفی در زمین ساخته شده همینکه
مشکل بگذرد شهادت شد و وجودش ظهور و معروف عوالم الهیه گردید و بزبان حال صدای تهنیت عبودتش و قبولیت
او از طار اعلام سر بر زده مسلم اهل عوالم را زینت بخشید به مجرد صد و کل شهادت ما مورج اضری در بار اوقات خسته
گشته بسیار از احکام تطهیر که مقدمه قصد و بار است و به تعلم آداب قولیه و فعلیه و عرضت جریه سیریه معزز و روزگار
افاده ۲۰ + چونکه انخلع از اسرار که بوجیب منطوق **جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ صَعِدًا** و زندگانی در این
کلیه امور نیست بسا است که انسان قیتیکه مسلمان شد همان وقت مالدار شود بلکه از سابق مالدار بود و بنا بر علیه کوه
راضی می نماید فرمودند تا مال که اکثر موجب غفلت کثرت می باشد محبتش فرنگک بیند دل میگردد در حق مؤمنان نوعی

از حضوری علی الدوام بخشه شکرش آنکه چون مرد اسلام آورد و دست که بارکان اسلام مامورم و اهتمام ارکان عهد که
از آن جمله زکوة است و درش تقریر یافت همانوقت در پی تقویت اجناس موال گردید که کدام از قبیل مال زکوة است
کدام نیست هر چه از قبیل اول است مقدارش چیست آن مقدار را چه قدر زکوة و گذشتن سال که شرط زکوة است کما
وقت شروع پس این اهتمام مادی که در دیگر خاطرش گودر عین تدبیر امور خواهد ماند و در همه آن اوقاتش نوعی از حضوری
حق نصیب او خواهد بود و چون که معنی فرضیت تجویبی خواهد فهمید یعنی حکمی است از احکام الهی ادای آن بنا بر حکم برین
لازم است نیات دیگر از اجتنای ثواب یا رفع حاجت فقیر یا صلح رحم یا آوازه و صیت خود بحد و کرم و جنب نیست
ادای امر الهی محض یا منعم خواهد گردید و استغنائی جناب صد مطلق مدعنی خواهد بود و خواهد دانست که اینقدر مال که
برین در هر سال بطور پیشکش نذرانه مقرر گشته تا بحضوری او رسانم محض بنا بر حکمت افزایش انجام طویل تقدیر خود
برین مقرر فرموده و بنا علیها خذ زکوة اصالة حق امام و خلیفه است و گویا در دست الهی همواره میکنند چنانکه قرآن
و حدیث بر این لالت دارد پس حال مسلم در ادای زکوة هر سال بنسب کسی است که از حضور بادشاه عالیجاه بی پروا
بامر مملکت و حکم محرم مامور است که از پیشای مملکت مستخرج خود و بنقد هر سال بطریق نذر عید یا جشن بحضور آورده باشد
که بادت عنایت خود آن را قبول فرموده و مورد تفضلات خواهم ساخت پس اهل کار خانات و دیگر که بنظر
نذر گذرانیدن از ایشان در عید و جشن مطلوب معمول نیست بلکه نمی توانند گذرانند مگر آن علو منصب کمال
عزت و جلال که در بارگاه بادشاه است میباشند و آن شخص مدام در مزید و ترقی می ماند و غفلت در این اموال و نعمی
قائده چنانکه سلاطین نوعی لا اقتدار ساحت شعرا اموال نذر و نیاز را در مخارج خاصه خود صرف نمی نمایند بلکه در مخارج
سائر اهل عزت و افتخار مثل شاهزادگان علی مقدار و امرای کبار تجویز بنذل نمی فرمایند بلکه مصارف مثال این اموال
نزد ایشان نوعی الحاجات انعامات اند و این همچنین حضرت ملک لالاک اموال زکوة را بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
که مخارج آنجناب فی تحقیقت از مخارج خاصه حضرت رب الارباب است بر سائر بنی ما شتم که علاقه اخوت نبوت آن
جناب میداشتند تحریر فرموده و مصارف آن اموال نذر و ای احاجات معین نمود پس کسانی را که بر ایشان مصدقات
تخریم فرموده اند عزت و افتخاری حاصل شده که شکل آن هیچ زبان الهی توانند کرد اگر فقط در تقابل معین نیست اما انواع
عبادت هزاره اقسام طاعات بجا آرند ایشانرا می نرود نسبت به مثل نعمت مطلق بفرمان از کتاب عیبان کدام باید میرسد

افاده ۳۳ به در فرضیت صوم ماه رمضان یک نوع توجبه و انتفات مردود من تمام سال بسوی حکم الهی و تعظیم امری
 تعالی می ماند و انتظار می میکشد و استعدادی مینماید که هرگاه رمضان خواهد رسید چنین چنان یعنی روزه نماز
 تراویح و قرآن و اخوا هم نمود و درین انتظار و استعداد و خلوص نیت مردم مختلف بحال میباشد و حسب آن اختلاف
 مدارج مقبولیت آنها مختلف میشود و بهیست این انتظار تمام سال مشابهتی بزرگوار دارد چنانکه سابق و زرکوة مردم
 گشته و هر چند روزه بر هر امت معین بود لیکن تخصیص طه رمضان ببلای این امت بحیث عنایات بی غایات حضرت
 حق است که بر این امت مرصوف فائز است نظر بصف بدنی و کی عمر و قلت همت توفیق مزاولت اعمال شاقه ما
 موصوف و لیله القدر مقرر شده تا بدون مزاولت اعمال شاقه بواسطت برکات ماه موصوف و شب قدر فائز
 بدیجات عالیات مثل پیشینیان بلکه زائد از آن شود و در هر سال بیکبار لکن کوبی قوی بنفس میرسد که اثر آن تمام سال
 میماند و شهوت غضب و حرص او را اصلاحی پدید می آید گوهر انسانا بر آن آگاه است نشود . . .

افاده ۳۴ اما جم پس بمنزله است که بادشاهی مقامی معین کند و آنرا مورد عنایات بی غایات خود سازد
 و هرگز در آن مکان طلب نماید آنرا نهایت مورد فیوض خود سازد و در اقران و معظم و معزز کند حتی که اگر کسی
 بدون طلب هم در آن مکان داخل شود او را هم بجایاتی که لیاقت آن میدارد و مشمول سازد و بوجه من لوجه غنی و
 عظمتی او را هم در اقران خود محال شود و او را خالی محض از اعزاز و عنایات ندارد و تقصیر آن مکان را خواندینما کرده باشد
 پس هر که بنا بر طلب حاضر شده باشد او را بر طبق حال و معزز و نعم سازد و هر که بدون طلب آمده باشد او را موافق
 حال او بوجه من لوجه معزز و نعم کند همچنین بادشاه علی الاطلاق خانه کعبه و اطراف او را که مسی بجرم است از تمام من
 ممتاز ساخته مورد فیوض خود کرده است و مثل خانه نیما برای هر کس ناکس منبذول ساخته پس هر که بنا بر طلب
 آنجا حاضر شود آن بنی آدم اند پس با نوع انیمه مشمول میشود که از آنجا مغفرت عام است که تمام گناهان او
 می رود و باعتبار رفع گناهان چنان میشود که گویا بحال پیدا شده هیچ گناه بر وی نیست آئینه را هم و عنایات یزدان
 و کفالات رحمانیه مشمول می ماند و هر که بدون طلب و انتقام متحقق گردد مثل حیوانات نباتات پس ایشان هم بجز
 حرم معزز شدن انامثال خود امتیازی حاصل نمی نمایند پس من یک را باید که این امر عظیم را یعنی طلب پروردگار را در مثل
 این مقام این چنین بجز را محض برای عزاز و اکرام تصور کرده عظمت حج را و در اول خود را سنج کرده اند . . .

افاده ۵۰ باید دانست که جهاد امریست کثیر الفوائدیم المنافع که منفعت آن بوجوه متعدده به جمهورانام مسلمان
 بنابر باران که منفعتش نبات حیوان انسان احاطه کرده و منافع این امر عظیم و قوسم است منفعتی عامه که مومنین
 مطیعین و کفار تمردین فضات و منافقین بلکه جن انس حیوان نبات در آن شتر اک میدارند و منافع مخصوصه
 بجاعات خاصه یعنی بعضی اشخاص منفعتی حاصل میشود و بعضی دیگر منفعته دیگر اما منفعت عامه پس باینش آنکه چنانکه تجریم
 صحیح ثابت شده که بسبب است حکام و دیانت اهل معاملات سخا و وجود ارباب موال و نیکبختی جمهورانام برکات است
 مثل نزول باران بر وقت کثرت نبات و نفاق مکاسب معاملات و رفع بلا یا آفات ممالک ظهور ارباب هنر و
 کمال پیش از پیش متحقق میگردد همچنین مثال آن بلکه صد چند ازان سبب کتین حق و عروج سلاطین متدینین ظهور
 حکومت ایشان راقطار و اکناف زمین قوت عساکر ملت حقه و تشغار احکام شرع در قومی اصرار به ظهور میرسد چنانچه
 حال هندوستان را بحال روم و توران در نزول برکات سماویه باید بنجید بلکه حال هندوستان را درین جزو زمان که کثرت
 و دو صد سی سوم است که اکثرش درین ایام دارا بزرگ دیده بحال مهربان لایت که پیش ازین دو صدی سه صد سال بوده
 در نزول برکات سماویه و ظهور اولیای عظام و علمای کرام قیاس باید کرد و اما منافع مخصوصه حصول آن نسبت
 شهدای مومنین و غزاة مسلمین و سلاطین و اولی الاقطار و جوامع نمودن کارزار استغنی از بیان است اما نسبت ارباب موال
 صافیة حصول ترقیات عظیمه در اوقات قلیله و فزیز براتب لایت مناصب جاهت بریاضات سیره است اما نسبت
 علمای انتشار علوم حقه و کثرت معلمین و تلمیذین و فوز علمای بمراتب جنس است تضاد و جهاد و اعتماد قیام بر منصب است باطنی
 دعوت عامه ظاهره بسوی ملت مقبوله حصول نیابت بنیاب سبب رفقان حقه و حکام مرضیه ظهور امر بالمعروف و نهی
 عن المنکر است اما نسبت عموم صلح پس فور غنبت ایشان صلاح و تقوی سبب عز از اهل صلاح و امانت اهل فحور
 و سبب شهرت مبرم محموده مشرود و جمول امور مذمومه ممنوعه و نیز تضاهف اجراطامات ایشان سبب تقیاد سلاطین
 اهل سلام و اکرام علمای ذوی الاحترام و اولیای عظام و سبب تحمل جماعات غلبه که اهل سلام است اما نسبت
 عوام مومنین پس حدود نیت صحیح و معاملات میلان بسوی طاعات و ترقول ایشان سبب انتشار انوار دین
 حق و لطاف جواد مطلق و انقیاد در رسوم شرعیه بسبب شهرت آن اگر چه تقلید باشد و نیز رفاهیت معاش سبب
 برکات سماویه و بسبب است سلاطین و اولی الاقطار و وجود کربای سخاوت شعار و انتظام امور مغانیه و معادیه ایشان

بسبب متبوع بودن تو این شریعت است اما نسبت فساق و فجار پس حصول توبه یعنی حدوث کراهیت قلبی ایشان
 از فسق و فجور بسبب یان انوار ملت حقه در قلوب نبی آدم و بسبب سوخ شاعت فعال قیود و عقول جمهورانام
 بسبب شهرت ملت حقه و نیز دست کشیدن از اظهار منکرات و بدعات بسبب فاقامت حد و دو تعذیرات خوف
 حقوق عار بسبب طعن اخوان ملامت قرآن بسبب شهرت قبح منکرات بدعات است اما نسبت اهل نفاق پس
 استقامت ایشان بر دین حق ظاهر و عدم و خوال ایشان در زمره کفره چهره بسبب خفا یا بسبب طلب خطرات اهل ایمان
 و دولت اهل طغیان نیز امید سربایت نوز ملت حقه در قلوب ایشان بسبب آثار انوار ملت حقه و نزول برکات سماویه
 بسبب ملاحظه شوکت اهل اسلام و بسبب لطافت با اولیای عظام و علمای کرام و انعکاس انوار نفوذ عظمی این رخسار گران
 در قلوب ایشان است اما نسبت کفایت اهل دین در پرورش عیشت بسبب نزول برکات سماویه نفاق مکاسب است سلاطین اهلین
 از خصوص قطع الطریق و امید حدوث در غیبت بسوی اسلام بسبب لطافت با اهل حق و شهرت رسوم ایشان
 بسبب طلب خط انتظام امور و مایشان معاد اهل دین حق بسبب اتباع شرع است اما نسبت اهل حرب پس در حق کسانیکه در
 از دست اهل اسلام مقتول شدند با وجودیکه ایشان اقل قلیل میباشند چه در اکثر محاربات مقتولین اقل قلیل هستند
 فارین میباشند خصوصاً وقت ظهور شوکت جانب مخالفان قصد و حق ایشان مقتول شدن باعث تخفیف عذاب
 و تقلیل عقاب است چه اگر مقتول نمی شدند البته بر کفر خود تا مدتی باقی میماند پس لا بد کفر ایشان مترازد میگذرد هر قدر که
 کفر مترازد میشود باز دران عقاب متضاغف میگردد و اما در حق ذراری ایشان زفسا و صبیان پس از بسبب
 ایشان بسبب ستر قاق مخالفت با اهل حق بدست می آید البته حصول منافع صحبت اهل حق در حق ایشان منطوق
 میباید این است پاره از ذکر منافع جهاد و تفصیل آن پس احاطه اش در مقام نمی تواند شد القصه خوب جهاد و اهل
 ایمان امر با قامت آن الی انقراض الزمان در کارخانه تشریح بمشابه انزال غمیت و اجرا سه اهنار
 است در کارخانه مگوین اما تلف شدن چندی اشخاص تا سد الاستعداد مثل بعضی از اهل
 اسلام که مانع از وقوع جهاد میشوند در راه مخالفت عزات مجاب دین بسبب جنبت باطن و حسد و محبت کفره می بیایند
 در هر طریقتی که بادی خود را می اندازند و در زمره جنبت منافقین داخل میشوند پس در عموم منافع جهاد داخل نمی تواند شد
 چه این بان است عموم نفع و در حق جمهورانام بدین است با وجودیکه بعضی از اشخاص بسبب نهادن کار یا اغنیان سبیل آنها تلف میشوند

خاتمه در فوائد متفرقه

و آن مشتمل بر پنج افاده است

افاده اول: باید دانست که استماع غنایی جزا میسر و اختلاط امار و بدون شهوت اگر چه از منوعات شرعی نیست لیکن امثال این امور را در حق سالکین بلح حق خصوصاً در حق طالبین بلح نبوت خالی از خلل هم نباید فهمید باینکه امثال این امور هم در حق مبتدیان مضرات و هم در حق منتهیان بلح در حق مبتدیان پس تفصیلش آنکه جمیع ارباب طب روحانی اتفاق کرده اند بر آنکه سالکین بلح حق را ایفای حقوق نفس ضرورت و اتباع خطوط آن مضراتیما خطوطیکه لذات آن در صلب نفس مانع گردد و عبادت آن سودا دل مستحکم نشیند و نفس در طلب آن بهمان وسرگردان گردد و بر نظر اهرست که امثال این امور از قبیل حقوق نفس نیست چه گاهی بسبب آن ضعفنا توانی در جسم پدید نمی آید چنانکه بسبب کمال شرب و همچنین گاهی بسبب آن انتشار هوا سیرانگندگی عقل کرب طبیعت عادت نمی شود چنانکه بسبب ک نوم و استرحت و همچنین گاهی بسبب ک آن منظمه وقوع در منوعات شرعیه متخیل نمیکرد چنانکه بسبب ک جماع القصد امثال این امور هیچ یک از عقلا از قسم حقیق نفس نمی تواند شمرد پس امثال این امور نیست مگر از خطیظ نفس بلکه از همان قسم خطیظ که طالب اجتناب از آن اوکدام است چه صوت خوش و صورت نکش از همان قبیل است که لذت آن در قلب فرو میرود و اثر آن علی مرالدهور و الاعصار بذیل نفس تشبث میماند و نفس بلح در طلب آن بهجانی وسرگردانی خود میگرد علاوه برین آنکه امثال این امور از جنس مباهاتی است که من جمیع اتصالی با امور محرمه میدارد و در بعضی اوقات بعضی اشخاص را بسبب محاصی کشان کشان می برد و مثل شدت تعلق قلب با شمع غنای شجر باز کباب شمع میزد میشود و کثرت اختلاط امار و در خلوات بحدوث شهوت میکشد چنانچه بر اهل فطانت و تجربه کاران پوشیده نیست و اجتناب از امثال این امور مباحه شعرا اهل تقوی صلاح است چنانچه در احادیث کثیره مصرح است که بر ملکه تقوی صلاح خود معتمد شده اقدام بر امثال این امور نباید کرد که کلام هدایت التیام ان الشیطان یجربنی من الاشیان یجربنی اگر در امثال این ظنون شافی و کافی است و اما در حق منتهیان پس اعتیاد با شمع غنای شجر دیگر میرساند و تعلق قلب با امار و مفرقی دیگر اما مضرت اعتیاد با شمع غنای شجر بر تهمید مقدم است

بیانش آنکه هر انسان سلیم و باطن خود دریافت میکند که کیفیت غضبیه امری دیگر است بلکه شجاعت
امر دیگری اگرچه آثار و احکام آن هر دو با هم متجانس و متماثل میباشند مثلاً ضرب و قتل از عروس غضب بهم سر بر میزند
و از ملکه شجاعت هم صا و میشود لیکن اول از عوارض هر یک الزوال است صدور افعال از ان بی انتظام و ثانی
از ملکات راسته است صدور افعال از ان با انتظام و استحکام و اول از کیفیات مذمومه است و ثانی از ملکات
محموده پس طریای غضب صدور آثار آن اگرچه محل ظهور آثار شجاعت نیست بلکه متوید آن لیکن غلبه آن کیفیت تسلط
آن بر نفس مل تبع مقتضای آن نیستیکه هر چه غضب و تقاضا کند همانرا بعمل آرد خواه موافق عقل و عرف باشد خواه
نه بلکه شجاعت را بی رونق میسازد و چنانکه صاحب شجاعت متین با تمکین میباشند همچنین صاحب غضب سبک مزاج و بوقار
چون این مقدمه و هوشین شده پس اصل مقصود کمال تمقن باید نمود و نظر غائر را کار باید فرمود که همچانی و علیاً
که سبب متاع صوت خوش در باطن انسان پدید می آید اگرچه فی نفسه از امور قدسیه آیه نیست چه مثل همین ان نفس
فناق و فجار بلکه متبدعین کفار بلکه بر نفوس سایر حیوانات وارد میشود لیکن سبب اختلاف انوار عبادات و طاعات
آمینش محبت ضائق الارض و السموات یک گونه نایب ساکسا ه حق را در با وی نظر مینماید و از حالات محموده بالعرض
معدود میگردد اما در جنب مقامات آثار حیل یمانی بشایه همان کیفیت غضبیه است در جنب شجاعت چنانکه وقتیکه
آتش از زیر پاره از زیر یا سیم می فروزند و بسبب تیزی آتش در آن پاره تغلغل حادث میشود حتی که مثل آب شده
کفهای او هویدا میگردد و خلاصه او در ترمی نشیند پس امر مغرب فی الحقیقت همان است که در ترمی نشسته است
این کف که بر روی کار آمده هیچ کار آمدنی نیست *فَأَمَّا النَّارُ فَبَدَّهَا جَفَاءً وَأَقَامَا يَنْفَعُ النَّاسَ*
فِي كَلْبَتِ فِي الْأَرْضِ بِحَيْثُ سَبِيلِ سَمَاعِ عَنَّا بِجَانِي كِه بَرُورِي كَارْمِي آيِد تَامَم بِلْتَمِيع رَا فَرَا مِي كِرُورِي سِي ت
از رغوبات نفسانیه و احکام بهمیه که با انوار قدسیه متنج گشته سرفلاک کشیده است احکام و آثار حیل یمانی در ترم او
مخفی گشته و این همچان صلاد و امور معتد به کار آمدنی نیست آری مثل طلسمی است که برای نظاره تماشا یان ملکوت
بر روی کار آمده پس اتباع امثال این مورد و عقبا و با سبب تحصیل آن رونق مقامات حیل یمانی می شکند چه کار
صاحب یمانی سر اسراطمینان است و تسکین و قار است و تمکین و کار اهل و جد سراسر اضطراب و بیچ و تاب با مافرت
تعلق قایب با مار و پس بیانش آنکه اگرچه نمل جنون و انفساید و رحق ایشان مفرقی نمیرساند لیکن سوخ چیزی

و قطع تعلق از ماسوی نشینمانند حتی که از مال معیال از جراح و اعضا و از مساعی اعمال خود هم منقطع العلاقه میباشند
 و بعد از آن منجم حقیقی و مولای تحقیقی خود میباشند مثلاً دست خود را دست خود نمی دانند و سر خود را سر خود نمی
 پندارند و تمامی شتمت شوکت مال منال مسائر اسباب نیازان حضرت حق جل شانیه نمیدهند هرگز اعتمادی بران
 نمیکشند و در مصرف آن بر ضیاع و بجهانه در بیخ و قصور نمی نمایند و وسوسه کننده زندگانی و معاش را بچه طور خواهد گذشت
 هرگز در چنان ایشان نینگذرد و مثلاً اگر ایشان اجتناب می شدید بسوی طعام میدارند و صرف آنرا از مضریات مولای
 حقیقی خود نشناختند و صرف کردن آن هیچ صرف بکار نبرد حتی که مشاقتی و مساعی که در تحصیل رضای مولای خود بجای آورده اند
 آنرا هم هرگز از آن خود نمی شمارند مثلاً اگر همگی اعمال ایشان را حق جل و علا بکافری تمر و عطا فرماید یا بلا سبب نماید هرگز
 حرف گله و حکایت شکایت بنجیال و هم ایشان نخواهد گذشت که این اعمال را یگان گردیده و چیزی از آن
 مالمو که از دست ما رفته بلکه میدانند که مالک حقیقی در ملکات خاص و تصرف فرموده ما را با آن امور چه گله نه علاقه نیست
 بلکه صد و آن اعمال از دست ما بشناخت چیزی است که مالکش آنرا در صندوق که محض ممالک است نهاد و با پس
 آن صندوق را اصل با آن چیزی علاقه مثلاً اگر مالکش همگی آنچه را بر باد کند هرگز صندوق را محال اعتراض بلکه بعضی
 این بزرگواران را مقامی عطا میفرمایند که از لوازم قیام با مقام نیست که از دل حساب آن مقام حسرت ربانی و غیر خودی
 بهموردانام فواره صفت جوش میزند حتی که اگر ایشان برین مطلق شوند که اعمال جلیله ایشان را بعضی از عصاه عطا
 فرموده اند و بسبب همین اعمال کار و بار ایشان درست شده و حال بد مال ایشان رویه بهی آورده البته این
 بزرگواران بسبب حصول نجات آن عصاه از مهالک مهورات بسبب اعمال ایشان سروری فرقی بهم رسد
 بنا بر آنکه بنده از بندگان حق بسبب اعمال ایشان از مهالک مهورات نجات یافت چنانچه شیخ سعدی شیرازی
 از جمال شیخ الشیوخ شهاب الدین شهروردی قدس سره العزیز نقل نموده که آن بزرگوار شیبی در تلبات
 مضمون این بیت را ادا فرموده: **بیت** چه بودی که دوزخ زمین پر شدی و گریه از آنرا می شدی
 القصه چون این معنی یعنی تبری بعضی از امور دنیا و معنی در خلال آن اوجا میگرد و در جبر طبیعت او است حکمی نشیند و فنا
 اراده بالکل دست میدهد عنایت غیبیه او را اصطفا کرده بشناخت چیل خاص که با دشمنان ذوی الاقدار بعضی مطیع خود
 از سائر عایا تمیز داده بچیل خاص ملقب میفرمایند برگزیده میکنند پس چنانچه چیل خاص با ذون مطلق در تصرف متعهد

اقتضا مولای خود میباشد و تمام سلطنتها و راجح و نسبت نماید مثلا چیلد خاص بان و شاه هند و ستانرا می رسد که بگوید که سلطنت ما از شهر کابل تا لب دریای شورا است همچنین صحابا این مراتب را بدو ارباب این مناصب فیضه از دوزن مطلعتر در تصرف عالم مثال شهادت میباشد و این کبار اولی الایدی الالبصار را می رسد که تمامی کلیات را بسوی خود نسبت نماید مثلا ایشانرا می رسد که بگویند که از عرش تا فرش سلطنت است معنی این کلام آنست که از عرش تا فرش سلطنت مولای ما است بار با هر چیز نسبت متساوی است یا هر چیزی خصوصیتی نیست تا آن چیز با منسوب باشد و غیر آن با منسوب نباشد و الله اعلم بالصواب

افاده ۳۴ حالات و مقامات و فضائل که متدرج این رساله است هر که متصف بان شود یا صرف بدریقت علمی آن بهره مند شود او را لازم است که در تعظیم و تکریم عاطلین غافلین این امور کوتاهی نکند بحسب حال هر یک حق تعظیم او ادا نماید چه هر مسلم از گفتن نام پاک حق جل شاناه مقصرت نیست پس از لا تعظیض بحسب تعظیم این نام پاک میباشد این نام پاک اسم جلیل القدر است که بمقابله آن هیچ چیزی نمی سجد و ادراک بکنه کمال آن نمی رسد و اجر و ثوابش پایان نیست و ثانیاً حال آغاز و انجام خود را ملاحظه کرده از زوایه تکبر برتری شده خفصن جناح نماید چه هر کس بدو خلقت لایعقل محض ناکاره بخت بود و انجام خود هیچ کس را معلوم نیست که چه خواهد شد و ثالثاً بلایا و محوم رحمت قدرت حضرت حق جل شاناه از رحمت قدرت او هیچ بعید نیست که در یک لمح انسانرا قطب الاقطاب رساند مومن باشد یا کافر یا کافر را در یک لمح فائز به نعمت ایمان فرماید و همتا وقت و راه نعمت قطبیت بنواز و رحمت انعام او موقوف بر نعمت استعداد نیست بلکه محنت و استعداد هم از انعام عام است اگر احدی را برود و بعد محن بشدیده نعمتی عطا شده نه پندارد که عطای الهی بدون این قسم محن ممکن نیست جائز است که هزار درجه بهتر از آن در یک لمح عطا فرماید

افاده ۳۵ + ۳۶ باید دانست که آنچه از تهذیب خلاق بتخلی از زوایل و تخلی بفضائل و صلاح اعمال و عبادت مفصلا بیان شده اینهمه برای کسی است که طالب رضای حق تعالی باشد و بارضای وی مقبولیت عورت و اعتبار بسیارگاه حضرت ذوالجلال حاصل نماید و مدار نجات برین موز نیست بلکه مدار نجات صرف کلام است که از صدق دل و اعتقاد درست گوید و از اعتقاد بدو کفر محترم تر بود هر چند که باز عمده مثل تا و غیره از وی صادر شود

لیکن هر که تصدیق و اذعان دل کلمه گفت نجات خواهد یافت بهشت خواهد رسید هر که مقصد و مصدق منعم
 کلمه خواهد بود لابد که قبائح را قبیح خواهد داشت بزرگ پشیمان از آن خواهد شد گویا کل آنرا ترک نکند بلکه ترکب
 آن هر روز چند بار بلکه صد بار شود و ارتکاب گناه هم صور مختلفه دارد ارتکاب گناه باین صورت که گناه کند
 و در عین مشغولی بگناه حق تعالی را غفور رحیم داند و همین نسبت موجب جزات و دلیری او بگناه گردد و قبح
 صورت ارتکاب معاصی است چه باین صورت ترکب گناه شدن گویا استهزای حضرت حق جل شانه کردن است
 معاذ الله من ذلک این صورت مورث توبه غضب الهی بر ترکب گناه میگردد و شخصی در وقت گناه خورا
 بالک از کار رفته و مستحق عقاب داند گویند بعد توبه نکند انجام این چنین شخص انشاء الله تعالی نیک خواهد شد
 و تعیین نیک انجامی می تواند شد است یزوی است اگر خواهد او را توفیق چنان عمل نیک بد که مکر تمامی سیئات
 و حاجی همه خطیئات شود و یا آنکه شفاعت شافی در حق او مقبول فرماید و شافع را توفیق و قوت شفاعت دهد
 آنکه بدون هر دو امر خود آرزوش کنی یا سزای آن بدی یا در گور یا در حشر یا در جهنم چشاییده بهشت رساند
اقاوه ۵ : چونکه محیا و ممات مرد مسلمان بطرز سنت نبویه علی صاحبها الصلوٰة و السلام بودن ^{است}
 کمال ایمان است و در زندگانی اختیار کار بدست اوست بعد موت مرده بدست زنده هر چه اختیار میخواهد
 میکنند پس مرد مسلمان محب سنت و مبغض بد را باید که در وقت منظم آثار احتضار توبه و استغفار نموده
 ایمان خود را مفوض بآرم الامین نماید هر چند الله تعالی حسین هر مسلمان در هر وقت است هر مسلمان از توفیق
 ایمان خود باو تعالی در هر زمان لازم لیکن او را این قدر سعی میباید خصوصاً در این وقت که وقت طریان غفلت
 و دهموشی است و برای تجنید و تلفین و دفن خود وصیت کرده مقید بقلم ساخته نگاه دارد و مقبره را بر آن گاه سازد
 که هر که خلاف طریقه محمدیه علی صاحبها الصلوٰة و تکفین تجنیز و دفن بعمل خواهد آورد و مواخذه از وی روز قیامت
 خواهد کرد و دوما میگرد خواهد شد بر بدعتیکه در تجنیز و غیره بلوغ باشد نفی آن با تمام کند مثل ساختن قبه بر قبور و غیره
 و تکلف در مقبره چرخان ساختن که عمل آن موجب لعنت است چه جایکه آنرا از اعمال نسا به شماره
 اعاذنا الله تعالى و جمیع المؤمنین من البدعات و زقنا اتباع المصطفی فی جمیع الاحوال

باب سوم در بیان طریق سلوک راه ولایت

و آن مشتمل بر چهار فصل و یک تکلمه است

فصل اول

در بیان اشغال طریقه قادریه و آن مشتمل بر یک تمهید و دو هدایت است

تمهید خلاصه اشغال طریقه قادریه با تغییری که موجب سهولت سلوک سرعت مطلب یابی باشد و اثری از اندراج بنیادیت در بدایت در آن هویدا گردد و درین فصل محرر کرده شد و از بسببکه همداشغال منحصر فو ذکر و فکر اند لا بد این فصل بر دو هدایت منقسم گردید به

هدایت اولی در بیان طرق ذکر

و آن مشتمل بر چهار افاده است

افاده ۱ + اول ذکر یک ضربی باید کرد و طریقتش آنکه دو زانو بطور نماز نشسته لفظ مبارک را شکر از وسط سینه بشدت و بهر بر آورد و پیش روی خود ضرب کند و نزدیک تلفظ باین لفظ چنان تخمیل کند که نوری همراه این لفظ مبارک از ذهنش برآمده و چونکه ضرب تمام شود آوازی دراز بطور آواز گهر یا ل تخمیل خواهد ماند و بیانش آنکه چون انسان قصد صدرا آواز بچهر شدت میکند پیش از آنکه آواز مسموع پیدا شود جنبشی پدید می آید و آن جنبش را صوت خیالی توان گفت هرگاه آواز بچهر شدت تمام میگردد و بعد تمام آن قبل از آن که دم بجای خود آید شکل مهیبت در لب زبان بحالت نخستین خود کند امتداد صوتی تخمیل می ماند که از ایراک آن جنبش را نصیب نیست آری آواز کننده میداند پس همین آواز تخمیل سپین باز زیاد تر کشد و همراه کشیدن آن آواز تخمیل را دراز تر و پهن تر مثل چادر نورانی نموده از پیش روی خود بر سر آورده تمام بدن را از سر تا قدم بان حادث کند باز از آواز تخمیل هم سکوت خاموشی در زبده چنان پندارد که آن چادر نورانی در بدنش فرو رفته از هر طرف آمده در وسط سینه مجتمع شده و بعد چند بار بسبب تکرار آن نور تو متوجه بجای تمام جسم همان نور متقرار پذیرد و درین سکوت لحاظ خود را بذات بحت متوجه نماید و بعد متقرار آن لحاظ و مجتمع شدن نور در سینه باز به همان طوری ذکر کند و این فری کرا بکثرت و موافقت بعمل آرد تا که به قابو در آید

افاده ۲ + بعد رسوخ ذکر یک ضربی بطریق مسطور ذکر و در ضربی شروع کند طریقتش آنست که دو زانو مثل نشست

نماز بنشیند و لفظ مبارک الله را از وسط سینه بر آورده بشدت و چهار روز را نور است ضرب کند و باز امتداد صوت
تخیل را با هستی تا بشانه رست کشیده بوسط سینه رساند و چنان تخیل کند که نور همراه این لفظ بر آمده و بجای زانو
و پهلو و شانه و دست رست تمام آن نور گردد یعنی اینهمه اعضا باطل شده و بجای او همه نور شسته است باز قدری سکوت
کند و در آن سکوت نشستن بهین نور بجای اعضای مذکوره ملاحظه کند تا در زوایا و صورت همان نور بجای آن اعضا
خوب بنشیند بعد از آن همین لفظ را همراه آن نور از وسط سینه تا بشانه راست کشیده بر قلب بشدت و چهار ضرب کند
چنان تخیل نماید که همان نور که بر جانب راست محیط شده بود در قلب فرو رفته است باز قدری سکوت کند و در آن
سکوت چنان ملاحظه نماید که همان نور که قلب فرو رفته بود درون تمام بدن این شخص ساری گردیده است
افاده ۳ + در طریق ذکر سه ضربی آنست که چهار زانو بنشیند و یک ضرب در جانب راست بطریقیکه سابق
مذکور شد بکند و دیگر ضرب در جانب چپ بهمان وضع نماید و ضرب سوم در قلب نماید

افاده ۴ + در طریق ذکر چهار ضربی آنست که چهار زانو نشسته یک ضرب بطریق مذکور در جانب راست
دیگر در جانب چپ سجده و در قلب چهارم رو بروی خود کند و توضیح که همراه آن ملاحظه کند که گویا که نور یک همراه این
از تحت احاطه میکند تا که تمام این احاطه کرد و تمام این شخص در آن متفرق گردید بلکه بجای بدن این شخص همان نور قرار گرفته
فائده ۵ غایت این فرجه با این طریق مذکوره آن است که اثر ذکر اسم ذات بر تمام بدن اجالا و تفصیلا احاطه کند و
بشریت از تمام بدن عموداً و از اعضای مذکوره خصوصاً بدرود و تهید فتای جسمانی گردد و ذکر همراه فکر مختلف شود
و اقرب باشد برای انتقال از ذکر کبریا بقیه بحال چون آثار او کار چهارگان از یک ضربی چهار ضربی هویدا گردد و بفکر مشغول آید
هدایت ثانیه در بیان اقسام فکر
و آن شش مذهب است افاده است

افاده ۱ + مراقبه اولی مراقبه وحدانیت است و طریقی است و حدانیت حق تبارک تعالی را که لا شریک له
مبین است هر جا لحاظ کند که در هر زمان مکان همان ذات پاک یگانگانه است این ملاحظه را سه صورت بخیاال میگذرد
اول آنکه هر چیز را نفی کرده بجای وی وجود حق تعالی را بفهمد دوم آنکه وجود حق تعالی را بعین این چیز را تخیل کند این هر دو
طریق مراد نیست بلکه ازین هر دو طریق بهتر و معتدب لازم شمرده و صورت سوم که مراد در اینجا است نیست که وجود

اورا یگانگی غیر تمام شایه بر تصور کننده آن چیز را نفی کند و نه عین حق و اندک مثالش اینک هر شخص میداند که معنی کز این است
 در فارسی می‌گوید و پند می‌کنند هر جا موجود است و عین هیچ چیز نیست بلکه غیر هر چیز است با وجودیکه هیچ چیز خالی از آن نیست
افاده ۲ + بعد استقرار استحکام مراقبه و حدانیت مراقبه صدمت کند و آنرا دو مرتبه است ابتدا و انتها اما ابتدای
 عبارت از ملاحظه احتیاج هر چیز بسوی او سبحانه تعالی اجمالاً استغنائی می‌زند هر چیز است پس چون این مراقبه مستحکم شود
 طالب تحصیل انتهای آن کند و آن عبارت از ملاحظه احتیاج خود در امور معاش و مواد تفصیلاً مرفوع بنهایت محبت
 لغت نهایت تضرع و عجز است یعنی چنان ملاحظه کند که در هر چیز احتیاج بسوی اوست و هیچکاری بدون عنایت
 وی سرانجام نمی‌شود کار عمده بود با سهیل از معاش بود و یا از معاد و این مراقبه اورا الفتی و محبتی
 و بلای بجناب کبریا فی تحقق کرده که بروی فدای جان و مال عزت و آبروی خود را در مرضی وی بلکه بنام
 او سهل آسان نماید بلکه آنرا موجب قنار و اعتبار و زید عزت و جاه شمارد و این امر در اعتقاد وی گمانی نیست مستحکم
 شود مثالش آنکه شخصیکه از طرف پادشاهی انعامهای مخلصه موروثی اباعن جدید یافته آمده و تمام کارها بر معاش عزت و
 اعتبار بتوسل پادشاه رود و او را اگر بکاری مورد طرف آن پادشاه شود بهر انجام آنرا بجا بیاورد هم فخر خود میداند و این
 مراقبه معنی **اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** نمایی تحقق میگردد و از غمراش این مراقبه انانیت را توحید تعالی است که
 با وجود کثرت افعال و افعال بسیار این مراقبه را یک فاعل و یک مؤثر که ذات فاعل حقیقی است و در فعل هر جنبش و هر کون می‌گردد
افاده ۳ + بعد این مراقبه شغل دوره کند و ارکان آن شغل چهار اسم اند از اسمای حسنی یعنی سمیع بصیر و قدیر
 و علم با هر یک اسم ذات راضم کند پس بطور مراقبه نشسته و خاطر را مجتمع ساخته و در حاضر کرده بخیاال خود گوید که بشمیع
 و آنرا از ناف که مقام لطیفه نفس است بوسط سینه که مقام لطیفه سر است برآرد و چنان داند که روحش که در کف
 دریا بند خیزد و روی همان است مجتمع و فراموش شده همراه ذکر مذکور از ناف بوسط سینه رسیده است و اگر نقل روح از ناف
 بوسط سینه متعسر شود چنان تجمل کند که روح در میان این هر دو اسم یعنی الله سمیع بوجهی است که لفظ الله بالا و لفظ سمیع زیر
 آنست پس این تدبیر انتقال روح همراه انتقال این هر دو اسم متعسر خواهد گردید و باز بصباح است الله بصیر بطریق مذکور
 ببطیفه خفی که معاش در سر معادوی کام است رساند و باز الله قدیر از اخفی باسمان چهارم رساند و روح خود را تابع
 و همراه آن سازد و باز الله علیم را از انجا بعرض معالی رساند و باستعانت آن ذکر روح را از آسمان چهارم بعرض

مجید ترقی دهد و باید که در منزل سوم و چهارم یعنی آسمان چهارم و عرش مجید روح را تا در توقف سازد نیم گهری یا
 یک گهری هر قدر که ممکن شود و آنجا روح را بچپ راست و راست و سار کند و گاهی توقف روح در آن مقامها و شوار
 می افتد بلکه مثل چیز سنگین خنج و بنج و بریر می افتد پیش آنکه در وقت صعود و ماهی بطور روزنه در آسمانها تخسین فرود
 شد بنا بر اقامت توقف روح آن روز نهاده راه را بسعی خیال بند کند تا روح آنجا توقف کند باز همان جا بجا
 از عرش مجید لطیفه نفس بر تریب وضع نکند که ز نور اول نماید یعنی بذكر الله جلیم از عرش تا آسمان چهارم و بذكر الله قدیر از
 آسمان چهارم تا لطیفه اخفی و بذكر الله بصیر از اخفی اسیر و بذكر الله سمیع از سربا به نفس آهسته آهسته این ذکر را متراکین
 تا گمان آن بیاید از آثارش نورانیت روح ذاکر است و ملاقات با ارواح انبیاء اولیا و ملائکه و سایر خیرات و نار و کائنات
 سماوات مثل سدره المنتهی بیت المعمور و غیره و لوح محفوظ و قانع آنجا و بنا بر میل مور روح را در آسمانها
 متوقف کردن و در آنجا ساکن نمودن میباید و دیدن عجایب آنجا مختلف میشود هر کس بموجب قوت ادراک و
 استعداد و مناسبت حال خودی مبتدو در ضمن ملاقات ارواح و ملائکه مکالمه با ایشان میشود و حیانا بر صلاح نیک
 که مفید راه سالک بود یا غیر آن نیز او را آگاهی میبخشد و روح را لطافتی و قربی و انسی بذات پاک الهی دست میدهد
 و بیگانگی از جسم حاصل نمیشود و نورانیتی بهم میرسد که در شغل نفسی عانت امداد میکند و آنرا آسان تر میسازد و هر چند
 روح بشری قابل عروج عالم قدس و سموات نیست لیکن ذکر الهی بدرت او شده پس جاییکه طاقت بریدن
 نمیداشت بدرت مذکوره میتواند رسید:

قاعده ۴۷: باز غفل نفسی پیش گیر و بیانش آنکه مقتضای اشاره الله تبارک و تعالی التَّوَكُّلِ وَالْإِسْتِغْنَاءِ
 انوار الهی در هر مکان موجود است بمناب وجود و هستی که هر جا ثابت است چنانچه در مراقبه و حدانیت فتح گردد
 و انوار لازم آن وجود پس چنانکه وجود است همه جا انوار تحقق است چون حاط وجود معلوم شد همان طور حاطه انوار
 باید فهمید و با وجود انوار هر جا موجود است لیکن قوت دراک انسان سبب نک از حیالات اشیا ی کشفه ظلماتی که
 اجسام فلکی و عنصری است از درک آن محجوب محروم است نه بسبب غیبت دور و دور وصول بذات بحت
 حجب که عبارت از انوار است و جبب طی آن بدون ادراک آن در حق اکثر نامس ممتنع و آنچه ارباب فطرت
 عالیه را بدون انکشاف انوار وصول بذات بحت دست میدهد پس احتیاج اکثر نامس انکشاف انوار قوی

نمیکند پس برای ادراک آن قوت در آنکه خود را از خیالات مذکوره پاک و صاف باید کرد تا که انوار آبی مدرک شود
 همین که آینه قوت در آتش از رنگ خیالات مزبور مصفی گردد پس انوار هر جا موجود اند بلا تعجب دریافت خواهد شد
 و طریق پاک کردن آن آنست که شغل نفی کند و خلاصه شغل نفی نیست کردن اشیا است از خیال خود اگر چه
 فی الحقیقت هیچ چیز نیست نخواهد شد و فی الحقیقت آنرا نیست دانستن خیال باطل و وهم کاذب است هر چه موجود
 است باینجا موجود حقیقی تبارک تعالی موجود است و ربطی خاص با وجود پاک او هر چیز موجود را حاصل است پس
 نفی وجود چیزی فی الواقع ممکن نیست تصدایق با هر کردن گویا مقابل خالق شدن است و غرضی هم باین نفی باقی مخلوق
 نیست چرا که غرض صاف کردن مدرک خود است چون مدرک صاف شد دعای خود خواهد برآمد از نفی واقعی
 هیچ کاریست و هر چند نفی تمام عالم امری صعب بنظر می آید لیکن ایجاد و مرتبه است و بسنیرا که نفی عالم و نفی یک
 جزوی از عالم برابر است انسان از خالی کردن خیال خود از پریشانی و تمام افلاک برابر است آری نفی وجود خود چیزی
 سخت است بنا بر علیه نفی را بدو مرتبه باید نهاد اول نفی خود دوم نفی تمام عالم و سبب سهولت دوم و دشواری
 اول آنست که قوت در آنکه از علم و دانست خود مدام متسل و پرچی ماند و دریافت غیر خود حیا نامیشود و در نفی دوم چیزی را
 از آمدن در قوت و را که خود منع میکنند و در نفی اول آنچه در در آنکه مستقر است آنرا اخراج می نماید پس قوی که میان
 مماثلت خارج از دخول اخراج داخل است پوشیده نیست که اول نسبت دوم بسیار آسان است یا باین طور
 فرقی توان فهمید که نفی باران شخصی را که باران گاه و بید آسان است از نفی باران هر کسی را که در همین باران
 ایستاده و قطرات متواتره بر بدنش می افتد و بنا بر علیه در نفی خود نفی حیدر سبب است که بران قرار دارد و شوازه میشود
 و گاهی نفی هر که مقام ادراک استیزان است گران می نماید و بعضی که بر نفس آمد و رفت دم آگاه تری باشند نفی حلق
 و سینه سخت میشود با جمله هر چیزی که آگاهی بران بیشتر نفی آن سخت تر پس اول آن نفی تمام عالم کرده نفی بدن خود کند
 شروع از همانجا کند که نفی آن شوازه نماید که نفی آن عضو تمام بدن یک بارگی نفی خواهد شد و سهل و تحصیل
 نفی توجیه صاحب نفی کامل است که نفی خود کرده بهمت خود متوجه شده اتفاقاً باید و ابتدای نمودن انرا بر مبتدی این
 کار بصورت مختلفه میباشد گاهی خللانی به مقام سینه و شکم اول معلوم میشود و گاهی خود را بی سر و گاهی بی سر و دست پندار
 و گاهی تصور میکند که خرو شده ام و گاهی طولانی یا کمی ضخامت جبهه تخمیل میشود گویا تقصی است از لحم که دم بدم دراز و

باریک میشود و سهل طریق تصور آنست که در رسیدن یا شکم خود خلای خیال کند بشاید آنکه گویا توپ از یک طرف بطرف
دیگر رسیده آن مقام بدن را خالی گذاشته است و باز همان روزنه را آهسته آهسته فروخ تر و کشاده تر سازد تا که
با انجام رسد و از سخت ترین صورتی آنست که چیزی غیبی منسوبی که عبارت از فنا است از عالم غیب متوجه بوسیله
یکبارگی جسم او را متلاشی ساخته مثل سنگ سخت که بر پاره خزنی سست رسیده پاش پاش نموده متلاشی سازد
گاهی اینطور هم تصورش میتوان کرد که جانش برآمده یا گوشت پاره دل از روی برآمده منعدم گردیده و جسم بی جان
دل باقی نمی ماند پس آن جسم بی جان شده مضمحل گردیده هر چند نزد واقف این کل بیان این صورتی تطویل را
طائل است لیکن بسیار است که از معنی مجمل نفی تعیین صورتی از صورتی به بزرگی قوی الذکا هم میسر نیست و در حیوانا
با وجود دریافت صور کثیره غیبی عاقل را صورتی دیگر و برای آن صور پیدا آید با بجز دریافت اختلاف صورش خالی از
فائده نیست هر وضعیکه ابتداءش نمود و در همان را بخوبی و خیال خود گرفته در مزید آن اهتمام در زد تا آنکه نفی تمام بدن
با انجام رسد و در وقت صعوبت نفی کلام موجوده **إلا الله** **و لا فاعل** **لله** را هر جانی که نفی آن صعب نماید
معنی این هر دو کلمه را فهمیده بقوت خیال بر همه حاضر بکند انشاء الله تعالی این شغل برای او کافی خواهد شد و بعد نفی
حیوانا خلای پدید می آید بوضعیکه اگر تخمیل کند که ضرر شمشیری بر بدنش رسد بدنش مانع نباشد بلکه ضربه بطوری که در خلای
خالی میگذرد همچنین در میان نفی خالی بگذرد و گاهی تاریکی مثل کل کل که گوا کرد و تا نباشی مثل خط باریک نورانی با غلایان
میگردد ولیکن آن خط نورانی مگر متمننج تاریکی میباشد بشاید بر شعله آتشین که بسبب ختلاط بدخان پس تاریک مگر
نماید و نیز آن خط نورانی بالاستقلال دریافت نمی شود بلکه در ضمن تاریکی مدرک میشود اگر نظر استقلال بسوی او متوجه
سازند همان وقت منعدم میگردد و سوا تاریکی امری دیگر مدرک نمی شود با بجز این تاریکی را نفی می نامند این
شغل نفی را بخوبی مزاولت باید کرد که شغل طالب از امور مکرره که بشاید خس و خاشاک است به همین شغل مصفا میگردد
و ساکنین را اکثر حیوان با این شغل حاجت می افتد

فائده در ایام اشتغال شغل نفی شغلی داشتیم باید کرد و حقیقتش اتفات دهی است بسوی آنست چون
دوبی چگون در همه اوقات در نشست و برخاست و عروض مکاسرک مصائب و اوقات خوردن و آشامیدن همیشه
و هیچ امر مانع اتفات نگردد و بشاید آنکه هر گاه محبت چیزی یا اهتمام کاری در دل شخصی که راسخ میگردد پس در این شغل

محتاج ضروریه و اعمال حاشیه دیش که پیشی بسوی جهان امر متوجی باشد چنانچه بر سر صاحب جدان پوشیده نیست پس
 خافلان یا دحق تبارک تعالی را باید که تمییز نکند راز جدان خود دریافت نموده یا دداشت حق را از منتفات
 عقلیه یا عادیه شمارند بلکه آنرا سهل و آسان پنداشته که بهت تحصیل و دست بند و نیز باید دانست که چنان که بعضی از
 اشخاص را یا دداشت بعضی شیا حاصل می باشد لیکن ایشان بحصول یا دداشت آن چیز متنبه نمی باشند که در وقت
 عروض امری که مشعر بحصول یا دداشت آن چیز باشد مثلاً هر شخص علم التفات دائمی بسوی بدن خود حاصل است علم با علم
 نه مگر وقت نشستن بکسی یا حدوث المی همچنین بعضی سالکین را یا دداشت حق حاصل می باشد و مشور بحصول آن شکرگزین یک
 عرض غفاتی یا امور محذور را یا دداشت بعد از یا دداشت حق یا دداشت دیگر هم آن ضم باید کرد که بیانش

مفصله در باب دوم گذشته

اقاوه ۵ * چون نفی خود و تمام عالم بقا بودی طالبی که نفی انفی و قنار الفنا از سر گیرد یعنی چیزیکه با
 نفی وجود خود و سایر موجودات می گردانند از هم منتفی و منعدم تصور باید کرد و چون که نفی انفی منتفی محض است عملیات
 آن غفلت و ر بودگی و تعطل محض در قوای دراک است حتی که اگر درین مشغول کمال ملازمت نماید بدن او سدوم شود
 اثری از آن باقی نماند هر چند این حالت غفلت مطبوع خاطر طالب نخواهد شد لیکن آنرا کار آمدنی است آنرا
 مهمل نگذار بلکه بعمل آرد و بسینا مطبوعی نفی انفی نیست که درین مشغول دور کردن ادراک و دریافت است چونکه
 ادراک تا آنچیز معلوم نمی شود و دل بستگی انسان بسید ادراک است هر چند در مشغول نفی هم هر چیز را از ادراک خود
 دور میکنند لیکن صفاتی بجایش باقی میماند و موجب دل بستگی میگردد چنانکه صاف طبعان بر میدان مصفا تا آن
 میگردد و همچنین نفی هم منتفی میشود بخلاف نفی انفی که مدار آنست در ان مقام باقی نیست * *

اقاوه ۶ * بعد تمام نفی و صورت پیش می آید گاهی تو حید صفاتی منکشف میگردد و بمشتر آنجا حساب
 این مشغول خود را مصدر اکثر تیکه در عالم است گمان می برد و تصویرش را بنظر نمودار میگردد که بدنش از آن پنهانی
 تمییز میشود و آن فراخی و پنهانی باین مرتبه میرسد که خیالش از عالم اجسام که بالای هم آن عرش مجید است متجاوز
 از تمامی جوانب میگردد و هر عالم در خود مینگردد افلاک و عناصر و جبال و بحار و اشجار و حجار و حیوان انسان همه را
 منجمه جسم خود میداند و درین حالت اطلاع بر آنکه افلاک و سایر بعضی مقامات زمین که دور دراز از جای وی بود

کشف حاصل می آید و آن کشفش مطابق واقع می باشد لیکن خود را فی الواقع کل تمام عالم نداند بل این خیال مخالف
واقع از آثار این مرتبه اعتقاد کند و درین حالت توقف نکند که راه راست منزل مقصود نیست هر چند راهی باشد فاما در
از راه راست و مورث صعوبت سیر و امتداد است قصد انتقال از آن بانوار کند که عجبات پاک دست و گاهی
انوار رنگارنگ بنظری آید و همین صورت راه حصول مقصود طالب است و آن انوار حجب ذات بحت حق جل جلاله
است و طی آن زمانتی مقرر نیست اگر عنایت آبی شامل حال باشد در یک لحظه هزاران طی میگرد و لیکن سبب بی برای
انتقال سالک از حجابی بجایی دیگر آنست که هر یک از انوار به قوت خیالیه خود بجدی وسیع کند که احاطه تمام
عالم کرده تجاوز از قید مکان بفضای لامکان نماید بعد از آن بهت انتقال از دل خود بر آورده است دعای این
امرا از جناب حضرت حق نموده بنظر خیالی خود دوران نور بجدی نور کند که نوری دیگر از صلب جهان نور نمایان گردد
و آنرا هم بطریق نور اول وسیع کند و از آن بمنزله انتقال و زرد و هلم جسد و بسا که انسان در همین
حجب متوقف گردد و او را راه وصول اصل مقصود بدست نیاید و آخر این حجب حجابی است لطیف بی لون که
از آن به نسبت بی رنگی تعبیر میکنند آنجا هم گاهی توقف رو میدهد و حیانا بعضی طالبین همانرا مقصود
اصلی می پندارند و همان جا متوقف میشوند

افاده * هر که اجنابت ایزدی و جذب غیبی تمام حجب علی شد بمقام معرفت ذات بحت میرسد
در آنجا حالاتی بس عمده و اطوار مختلفه پیش می آید و خوبینکه در آنجا میباشد آنرا سیر فی الشری نامند و پندارند
که در آن مقام تفاوت و تبدل حالات فی شود بلکه بموجب منطوق کُلُّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ هَرِ قَتِ شَأْنٍ جَدَا
از آن ذات پاک جلوه گر میگردد و بجز تبدل احوال طالب و غیب هم تبدلی و تفاوتی بر بصیرت او
نمایان میگردد و چونکه بر طبق حدیث نبوی علی صاحب الصلوٰة و السلام که اول آدمی به منزله پاره پرست که
در صحرائی صاف با و طآن را زیر میسازد و دل نسانز اقرار نیست پس ظهور شیونرا هم از آن طرف سکون
و قرار نه بلکه دم بدم متبدل میگردد و از جهت تفاوت شیون الهیست که معاملات مختلفه حسب استعداد است
بنی آدم پیش می آید و بیان سیر فی الله تفصیلی وارد طویل عریض که تحریرش درین اوراق دشوار است ماسکه
که متعارف و منضبط کتب مصنفان این فن است پس بمقام معرفت منتهی میگردد *

فصل دوم در بیان اشغال طریقه چشتیه بطریقی جدید که موجب قوت اثر و عظمت
ظهور فریاد در از منته قلبی باشد و بنظر ریاضات مجاہدات متعارف آسان تر نماید

و آن مشتمل بر دو هدایت است *

هدایت اولی در بیان اشغال طریقه چشتیه

و آن مشتمل بر پنج افاده است *

افاده ۱ * اول طالب را باید که با وضو و زانو بطور نماز بنشیند و فاتحه بنام اکابر این طریقه یعنی حضرت
خواججه معین الدین سنجرى و حضرت خواججه قطب الدین بختیار کاکی و غیرهما خوانده التجا بجناب حضرت از وی پ
بموسط این بزرگان ننماید و به نیاز تمام و نزاری بسیار از بسیار دعای کثرت و کار خود کرده ذکر و وضوئی شروع
نماید طریقی آنکه لفظ مبارک شد را دو بار متصل گوید بر سر اتصال برود و خراول پیش گوید و این دو بار گفتن را بزرگ
قرار دهد و بنا بر امتیاز هر دو ذکر فیما بینهما لفظ الله را که بار دوم در هر دو ذکر خواهد گفت بطور وقف گوید یعنی با را با بحرم
خواند و بقوت تمام از سینه برآرد و بچهره شدت و مدگوید و آخر از اول در چهره شدت و مد و قوتی زیاد تر کند
و همراه اول تحمل کند که نوری از سینه اش برآید و رسیدن توقفا کرده و در بار دوم از همانجا برآمده بسبب
قوت و کثرت که هر دو مجتمع گردیده از دشمنش برآمده بالای سرش رسیده پس آن نور را بلندتر بقدر یک دست
تصور کند همین گرا بجنور دل تکرار کند و برای حضور دل بنقد هم کافی است که این اسم مبارک نام آن نیت پاک
است که همراه نام خود هر وقت و هر جا موجود است غیبت این اسم مبارک از سمای پاک و منزه وی ممکن نیست
امید و اتق از فضل کامل آن کریم مطلق است که جلد تر ذکر آن نوری معلوم شود پس این ذکر آنقدر کند که آن نور
مثل خیر بر سرش شده باز بسبب کثرت و تواتر شدن بر تمام بدن وی رسیده بدنش با از درون و برون
حاطط کند و بدنش در آن نور گرم گردد *

افاده ۲ * چون این معنی بخوبی حاصل شود مشتق و مطلق آن بوضعی رود هر که هر وقت بلا کلفت همین طریقی
بکند و تقابونی اگر آید ذکر دوم شروع کند و آن ذکر لفظ - لا اله الا الله است قوت و شدت و چهره همان طور است که
ذکر شد لیکن اینقدر فرق است که این کلمه را بجانب تحت در میان بر دوزانوئی خود ضرب کند و نور را همان طریقی

که در ذکر اول بجانب فوق بلند تخیل کرده بود بجانب تحت تخیل نماید و آنرا از زیر سبالا آورد تا که نور فوقانی و تحتانی بمنزل یک ستون نورانی که بدنش در آن گم شده باشد ثابت گردد. * * *

اقاوه ۳۳ به باز بمانست آهستگی ذکر سوم شروع کند و درین ذکر بطور اول صرف لفظ الله بگوید بدن ضرب شدت و بهر مغرطه و این لفظ مبارک را بخمال خود در آن نور که بجای بدنش هم همانست گوشش بدانند چاروبی و مستقل که اگر کدورتی در آن زخیال بدن خود و یا غیر آن باشد مصفی و مستقل سازد و تمام آن نفع صائر و درون خشان گردد.

اقاوه ۳۴ چون این نور را چنان مصفی گردد که شعاع آن از جهت دورتر از آن افتد و تصفیه و تقطیل آن بمقابلی ذکر آید ذکر چهارم شروع کند و آن نفی و اثبات است یعنی کالاله الا الله پس کار را بخمال خود کشید محیط زمین آسمان سازد و تمام دوره را فرا گرفته الله او در خود تمام کند و طریق کشیدن لا انیت که پیش روی خود ممتد و وسیع تخیل کند تا آنکه عبرش مجید رسد و باز آنرا متحرک تصور نماید که در تمام عالم جنبش کرده بطور دائره گردیده بمقام خود رسیده و بلفظ الا الله بجانب فوق بالای عرش مجید ضرب کند و در کالاله نفی مبهودیت هر چیزی فی الواقع و فی الحقیقت و نفی وجود خود و تمام اشیا و کائنات از خیال خود بجا نهد و در صورت مستقر و مستحکم سازد و در ضرب الا الله اشاره بذات بحت نماید که منطوق کلام مجید است یعنی الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى به تکرار این ذکر نور آن ذات بحت از بالای عرش بآن کثرت و وسعت بشناهد و ریای ذخا خواهد بود که تمام عالم را محیط خواهد گشت بلکه تمام عالم در آن گم خواهد شد چنانکه در ذکر اول فقط جسم ذکر گم شده بود و باین طریق ذکر نفی و اثبات طاب صاوق را برای حصول کمالات مقصوده کافیت فهم درست باید و این ذکر را بکثرت و مبالغه نماید بنهایت این روی در ترقیات محتاج بشغلی دیگر نخواهد شد.

اقاوه ۳۵ طریق انتقال ازین ذکر بمنزل مقصود آنست که بعد استقرار نوری که از فوق عرش فائز شده تمام عالم را فرا گرفته و بین نور مراقبه کند و ذکر را بگذارد و در طرز مراقبه آن است که نفی خود و نفی تمام عالم که از احاطه نور مذکور حاصل کرده بلیحا تصدی طوط نموده نفی مسطور را بطریزی در قابوی خود آورد که اولابدون لحاظ نور هم نفی تمام کائنات از روی آسان شود گو که نفی از آن نور منفک نمی شود و لیکن این شخص باید که نفی را مقصود لذت ساخته مشغول نفی را مستحکم سازد و بعد استحکام نفی یا توحید صفاتی بر میدارد خواهد شد یا ظهور انوار و طریق ثانی ماه مطلب

یابی است پس بطریقیکه در فصل اول مذکور شد از آن حجیب نورانیت تجاوز کند تا که با خرجی که لقب نسبت بی رنگی است فائز گردد اگر چه نسبت این طریق را تشبیه نور مهتاب که منتشر باشد میدهند لیکن فی الحقیقت بی رنگ است یکس گونه این رنگ معلوم میشود همینکه در آن غور کرده آید هیچ رنگ بخمال نیگذرد و چون از حجاب باخیر هم تجاوز واقع خواهد شد وصول ذات بحت که منتهای سلسله متعارف است متحقق خواهد گردید.

هدایت ثانیه در بیان فوائد متفرقه

و آن مشتمل بر دو افاده است.

افاده ۱: برای انکشاف حالات سموات و طاقات ارواح و ملائکه و سیرت و وارد اطلاع بر تعلق آن مقام و دریافت امکانه آنجا و انکشاف امری از لوح محفوظ ذکر یا حتی یا قیوم است یا حی یا قیوم از میان سینه خود تا بلب آرد و روح خود را پیوسته زیر آن سازد و باز لفظ یا قیوم از سینه بر آرد و از بسکه تلفظ باین لفظ مبارک متصل تلفظ بلفظ اول واقع میگردد و لابد که اثر این هر دو اسم مبارک وقت تلفظ باخیر مجتمع شده قوت میگردد لهذا همراه تلفظ بلفظ اخیر با استعانت هر دو لفظ مبارک باین طور که این اسم مقدس زیر روح شود و روح در میان هر دو اسم ماند روح را به بالای عرش رساند و در آنجا رسیده توقف نموده بسیر و دور نماید و در سیر دور مختار است بالای عرش نماید یا زیر آن و در مواضع آسمان نماید یا بقاع زمین مثل کعبه و دیگر امکانه متبرکه که بعد عرصه که بیداری و خرداری این عالم خواهد با استعانت همین هر دو اسم انتقال از اعلی با سهل نماید بجزخیالی یا حی تهیه انتقال از آنجا کند و بمصاحبت یا قیوم تدریجا به مکان خود رسد و در نزول سموات جدا گردد.

افاده ۲: برای کشف قبور سبوح قدوس رب الملائکه و الروح مقرر است طریقی که با اسم اول یعنی سبوح از ناف تا بدایع یعنی مقام لطیفه خفی رسد و با اسم دوم یعنی قدوس از آنجا به بالای عرش مجید و با اسم سوم از آنجا انتقال کرده بطور ضرب در دل زند و از در فوقانی دل داخل شده از در تحتانی برآمده متوجه بقر گردد و اگر مدعا یکبارگی نه بر آید دل تنگ نشود و دیگر آنرا آن بحضور توجه و التجا و زاری کوشش کند و امیدواری از فضل الهی دارد که کشف مطلوب حاصل خواهد شد و این کشف قبور را نادانان قفسان موجب قرب الهی میدانند و فی الحقیقت مورت و دویست

فصل سوم در بیان اشغال لایقه نقشبندیه

و آن مشتمل بر یک نهمیدد و هدایت است

تجهید لطائف ششگانه که در انسان است مواضع آنرا معلوم باید کرد لایقه قابض پستان چپ لطیف روح زیر پستان راست و لایقه سرد در میان هر دو که وسط سینه است و مقام لایقه نفس عین لاف و لایقه خفی در پستان در مقام منتهای موهامی سر که شروع پستانی از اینجا است و بسبب سجده همان جا نشانی میشود و لایقه خفی بمقام کام در میان مقدم بر جای نیکه جنبش در آن در سر کودکان محسوس میگردد و

هدایت اولی در بیان اقسام ذکر و ذکر که در طریق نقشبندیه رایج است

و آن مشتمل بر چهار افاده است

افاده ۱ : لطائف ششگانه را به ترتیبی که در نهمیدند که رشد ذکر بخوبی باید ساخت بحدی که بیکه خود بزرگ آنها نگاه شود و تلقین کننده که در لایقه خود ذکر جاری کرده است بهمت تمام القای آن ذکر در لایقه طالب قصد کند و نهمیدد و با واسطه دعا و التجا محض از فضل الهی جوید و به قوت همت توجه نماید و ادنای اثر توجه ظهور جنبشی است از قبیل جنبش فیض بر مابین معنی که بهنادن دست معلوم گردد بلکه باین معنی که بجز در اتفاقات معلوم شود بلکه ترقی کرده در عین اشغال با مورد دیگر انسانز بسوی خود ملتفت سازد و نگذارد که بالکل از آن غفلت نرزد پس آن حرکت را مقارن ذکر نام پاک الهی دانند که باین حرکت الله الله گوید و حضور معنی استی بسای این نام مقدس پیدا کند پس این کار لطائف جداگانه مزاولت کرده یکبارگی از همه ذکر کند تا ذکر همه آنها در آن احد معلوم شود و این ذکر لطائف را راسخ سازد و ادنی مرتبه رسوخ آنکه هر وقت که خواهد مشغول باین تواند شد و ملحق اگر باز ویاد آن فرماید مثال مروی کند و هر یک از لطائف ششگانه نوری است جداگانه که در کتب رسائل این زیر گماران منصل است و بکثرت از کار لطائف هر یک بنور او نور می نمایند چندین تنویر بهتر و خوبتر است لیکن طبعی در سادت سلوک پیدای آید و آن طول چندان ضرورت نیست هرگاه انسان در حجت نوریت میرسد خود بخود انوار لطائف را معاینه میکند و بعد مزاولت هر لایقه را بنورش بلکه هر نور که خواهد برون کردن میتواند و در وقت ادکار لطائف همین مطلب سعی و محنت سر انجام می پذیرد و بعد آن در مقام حقیقت

بی سعی و محنت صورت می بندد پس سعی در تلویج لطائف بالوان انوارش در ابتدا بمنزله تعلیم تقاریر میکند تا
است که برینا خوازا پس صلح است که از مراتب آن بقدر حاجت استعمال نموده وقت را سیف قاطع و نهسته
زود از زود گذرانند و در مقامات بلند بقدر استعداد و سیری روح توقف نمایند به .

افاده ۲۴ من بعد بحسب نفس نفی و اثبات کند طریقی است آنکه مودب و وزان و زود بقصدش مستم و مودب خود را
بند کرده و زباز با کام چپانیده لا را از لطیفه نفس کشد و بر لطیفه سرادنی توقفی کرده باز بر لطیفه خفی هم
توقف نموده بر لطیفه اخفی رسد با بجز حرکتی خیالی از نفس تا اخفی کنند و در میان این امتداد حرکت و مقام
لطیفه سرخفی لحاظ را با استقلال متوجه ساخته بنابر امتیاز آنها قرار می کند و الله را از لطیفه اخفی کشید
بلطیفه روح متوجه گشته **إلا الله** را در لطیفه قلب ضرب کند و درین حرکات خیالی جنبشی ظاهر می سرچ
عضوی از اعضا متحرک می شود و درین لبت زبان بالکل نشود و به عدد طاق آنرا بعمل آرد و یکبار ذکر کرده نفس خود را
بگذارد و بعد طمینان قرار نفس را رو بگرداند و چون تحمل حس نفس اند شود در عدد ذکر فریدی کند ادنی مراتب
مزدان بست و یکبار است چون که به بست و یکبار خواهد رسید و مزاوت آن خواهد کرد و در مجلس احد شمار
بصد خواهد رسانید گرمی و صفائی البته در لطائف وی پیدا خواهد شد و ازین رخ که چنان معلوم خواهد
کرد که شعله جواله است که تمام لطائف او را احاطه کرده مثل خط آتشین حمت گردیده .

افاده ۲۵ بعد مزاوت نفی و اثبات سلطان آنکه بعمل آرد بیانیش آنکه هر جزوی که از انسان است
او را وحدتی ثابت است علامت حدت آن بنابر شناخت هر یک تعیین نامی است برای آن جدا گانه از
نام کل پس آن جزو و بجزی مشتمل بر سایر اجزای انسانی است بنابرین زبانی هم او را مقرر است و بموجب شهادت
حضرت حق تبارک و تعالی **وَلَا مَن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ**
همان اجزا ذکر الهی میکنند و لیکن بدریافت انسان نمی آید پس حقیقت سلطان آنکه ذکر است که از کل
تمام اجزای خود را نوعی از ادراک دریافت کند و بر آن آگاهی و اطلاعی حاصل نماید بیانش آنکه هر جا از آن
تمام بدن خود را بعموم و اشمول بمنزله لطائف مشتمل بر شش گانه پندار و چه بر ظاهر است که در نظر مردم مقامات
لطائف و سایر بدن مساوی است چون از مقامات لطائف ذکر را شناخت و بر کیفیت آن اطلاع یافت

بهمان طور از تمام بدن ذکر شود و تلقین باید که خود سلطان ل ذکر نموده بطور مذکور القابیر طالب کند و اثرش
 گاهی جنبشی نمایان در تمام بدن میشود بحدیکه دست یا پایا دیگر اعضای می بدول کرده اش از جای خود منتقل
 میگردد و در حیوانات عشته در حرکت پدید می آید و گاهی بطور قشعیریه معلوم میکنند با بوجهی که بر بدنش متحرک شوند
 و خنکی و سکی در تمام بدن محسوس میگردد و گاهی آبخنان خنکی در بدن ذاکر ساری میشود که در وقت اشتداد
 گرمی او را سردی محسوس میگردد و سبک آبخنان میشود که گویا الایزش از تمام بدن او دور کرده اند مثل آنکه
 کسی بکیسه پایی در حمام غسل کرده باشد و غسل ظاهری این سکی صرف بر جلدهی نماید و در سلطان ل ذکر از
 اندرون صفائی میاید و از قبیل خرق عادت است که مثل اختلاج شدید تمام بدنش در قابو نماند و در دست
 مخصوص است که از تمام بدن و در دیوار و خس و خار و سنگ خاشاک آواز ذکر جهره بلا اشتباه بگوش صاحب
 سلطان ل ذکر رسد و شنیدن هم نشینان زیادتی است در کرامت مذکوره و گاهی نوری صاحب
 سلطان ل ذکر را محسوس میشود و فائده - طریق دریافت کردن صاحب تلقین در ارشاد حصول ذکر لطائف
 بسلطان ل ذکر و غیره را در طالب است که صاحب تلقین خود را حالی ساخته متوجه بوی شود آن وقت
 هر چه در خود یا بداند که آنچه معلوم میشود عکسش طالب است پس آنچه آنوقت در صاحب تلقین هویدا شود
 همان است در طالب کبیت و کیفیت تمام شغل منعکس خواهد گردید.

اقاوه ۴۰۴ + چون سلطان ل ذکر بقدر مذکور بقا بآید و بر وقت اراده بلا کلفت رونماید شغل نفی
 کند و همراه شغل نفی شغل با دوشت ضم کند بعد از آن شغل نفی انفی بعمل آرد پس لابد بر سالک یا توحید
 صفاتی منکشف خواهد شد یا حجب نورانیت هویدا خواهد گردید و امر ثانی طریق مطلب یابی است پس
 سالک باید که از آن حجب بطریقیکه در فصل اول مذکور شد تجاوز نماید و در آشنای طی حجب بر اقبه
 صمدیت مزاولت کند تا که باخر حجب که مسمی بنسبت بی رنگی است رسد اگر چه نسبت این طریق را بآب
 دریا که صاف از آلودگی خس و خاشاک ریگ خاک بود تشبیه میدهند اما بعد اعمان نظیر هیچ چیز قابل
 تمییز مدرک نمیشود و بعد تجاوز نسبت بی رنگی معرفت ذات بحت است و در سلوک متعارف باختتام
 رسد و سیر فی الله پیش آید و در آشنای آن حالات بس شگرف و مقامات بس عجیبه زود و در هر شد یک

بخصوصش طالب سیرتی الله ترقیات خواهد کرد همان مرشد او را بر حقائق مقامات آنجا آگاه خواهد فرمود
فائده حضرت امام این طریقه یعنی خواجه بهار الدین نقشبند قدس سره فرموده اند: **علیت**
 اول آنکه آخر هر منتهی است: آخر حاجیب تنهایی است: طالب صبا دق را باید که تجسس جان امر باشد
 که آنجناب بلفظ حاجیب تنهایی از آن تعبیری فرمایند و بحاشی خالی شدن طالب از اروا است و عزائم
 خود است چنانچه تفصیلاتش در باب چهارم این ساله انشا الله تعالی مذکور خواهد شد

هدایت ثانیه در میان فواید مشرقه

و آن مشگل دو افاده و یک فائده است

افاده ۱ + برای کشف روح و ملائکه و مقامات آنها و سیراکنند زمین آسمان جنبش نار و طلوع بلوح
 محفوظ مشغل دوره کند و طریقی در فصل اول مفصلاً مذکور شد پس با استعانت همان مشغل بهر مقامی که از زمین آسمان
 و بهشت و فرج خواهد متوجه شده سیرا مقام نماید و احوال آنجا دریافته کند و با آن مقام ملاقات از حیوانا
 گفتگوی بایشان میسر می آید و از آینده یا گذشته با صلاح و مشورت کاری کارائی نی و دنیوی معلوم میگردد
افاده ۲ + باید دانست که برای کشف قانع آئینه اکابر این طریقه طرق متعدده نوشته اند و اولی آنست
 که در پاس هم از شب بیدار شده بکمال آداب مستحبات و نهایت حضور قلب به هارت بجای آورد و ادعیه نوره که
 برای تکفیر سیئات بعد طهارت معین فرموده اند به نیت تکفیر سیئات بحال التجار جناب خلق الارض و السموات
 بخواند و بعد از آن صلوة التبیح تکبیل آداب و مستحبات و اطمینان قلبی قالب بکلی خستوع و خصوع بگذارد و در
 تمام صلوة دعای تکفیر سیئات و التجای عفو خطیات بجناب خالق البریات در ته قلب لمخوط دارد و بعد از آن
 از صمیم قلب توبه از جمیع معاصی نماید و بجای التجا کند که در دل او ظن عفو خطیات و قبول توبه یهویا گردد و
 پس به آن وقت نشغلی از اشغال طریقه که آن هارت داشته باشند مشغول شود و در تمامی آن مشغل التجار بجناب
 حضرت حق برای کشف واقعه مطلوبه پیش روی بصیرت خود بچستی دارد که همگی هست او بسوی آنکس
 همان واقعه متوجه گردد و میدواند از جناب حضرت حق آنست که انکشاف آن واقعه بطریق نزول الهام از فوق
 یا بطریق ظهور آن واقعه از فوق قلب متحقق گردد و فرقی در میان ورود و سانس نزول الهام آنست که الهام

اینست که در قلب فرود آمده قرار میگیرد و مستحکم نشیند و سوساس را قرار و ثبات نمی بود و آندو در
 آنرا سیلی معین نیست بطور ذر و کیسه بر از جانبی می آید و از جانب دیگر می رود و چنان معلوم میشود که گویا چیزی
 است که در جانبی از دل غمزه کرده رفت و بار دیگر بجانب دیگر در آنکشاف و اوقه بطریق مذکور متحقق نگردد
 باید که بکمال التجاب جناب حضرت حق دعا نماید که الهی من جا اهل و تو همه چیز و نا میدانی که من با این طریق
 و تحصیل انکشاف فلان اوقه سعی کردم و مقصود حاصل نشد پس بر زبان کسی از بندگان خود کلامی جاری کن
 که از آن مطلب دریافت نمایم بعد از آن گوش خود را بجانب صوتی که از مردم در نوم یا میقتضی صادر میشود
 متوجه سازد و بطریق فال از کلام آنها غرض خود استنباط نماید اگر این طریق هم انکشاف مطلوب حاصل نشد
 باید که در وقت مذکور یعنی پاس سوم از شنبت رکعت نماز نیت استکشاف و اوقه مطلوبه گزارد و در هر رکعت سه بار
 فاتحه و سه بار آیه الکرسی و یا نژده بار سوره خلاص بخواند بعد از آن سر بسجده نهاده بکمال خضوع و خشوع
 یکصد و یکبار رکب یا خیر اخباری نیت استکشاف بگوید بعد از آن دعای استکشاف نموده در خواب
 رود انشاء الله تعالی در تمام نجومی از آنجا حال آن اوقه ظاهر خواهد شد خواه صراحت خواه اشاره . . .

فائده . از جمله اشغال مبتدعه شغل ریزخ است که در متناخران کثرت یافته است هر یافته بلکه کلام بعضی کابر هم
 بر آن شتمل گردیده و تصویر شغل مذکور این است که برای دفع خطرات جمعیت همت صورت شیخ را کما بینگی
 به همین تشخیص در خیال حاضر میکنند و خود بادت تعظیم تمام به یکی همت خود متوجه آن صورت میشوند که گویا با اذ
 و تعظیم بسیار و بروی شیخ نشسته اند و دل با کل آنسو متوجه میسازند و حال این شغل از احوال تصویر معلوم
 میتوان کرد چه ساختن صورت گناه کبیره عظیمه است و نگاه کردن آن خصوصاً به تعظیم و توقیر البته حرام و قول
 حضرت ابراهیم علی بنینا علیه الصلوٰة والسلام که قوم خود را خطاب فرمودند **مَا هَذِهِ التَّمَائِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ كَمَا**
عَاكِفُونَ باطلاق خود دلالت دارد بر آنکه عکوف پیش تمائیل ممنوع است معنی عکوف لزوم حضور است
 یا استاده به تعظیم و ادب محبت و شک نیست که هر که با صورت ظاهری این عمل کند البته آثم و گناهگار است تغافل
 و عمل آن آثم و گناهگار و شغل این سبک طالب اله حق همین قدرت که در اول تصویر رنگین بر قرطاس یا ل می
 خواهد بود و در ثانی تصویر تمام صورت بلون جلد و شمار و خط و حال در صفحه خیال خواهد بود هر چند بظاهر

صورت پرستی لیکن در باطن صاف صورت پرستی است صورت قرطاسی آنقدر دقائق تصویر را حیات
 نمیکند که صورت خیالی میکند با وجودیکه هر دو بی جان اند پس معنی تصویر بری صورت خیالی ازید است از صورت
 قرطاسی چه فرق در میان هر دو نمی تواند شد مگر باینکه در صورت اول در انتظام ظاهر شرح تحلل را میباید
 و در صورت ثانی انتظام ظاهری را اسپیدی نمیرسد لیکن قهیمکه نسبت تاثیرش در نفس فعل این کار است در صورت
 دوم ازید از صورت اولی است پس این چه میباید که حرام باشد قطع نظر ازین معنی روح مشغول بر رخ ناقص از البصیرت
 اول میرساند و تصاویر ظاهری ساخته آن حرکات تعظیمیه که پیش اهل صور میکنند و بروی آن تصاویر جعل
 می آرند و صاف بصورت ضم پرستان میشوند و در منجر شدن مشغول بر رخ باین عمل که صحیح حرام است شبهه
 نیست پس این هم باید که حرام بود و در شریعت محمدیه علی صاحبها الصلوٰه و السلام بنا بر پیش بندی صورت
 پرستی تصویر سازی مطلقاً ممنوع شده و در شرائع دیگر بنا بر بعضی اغراض صحیحه مثل دریافت حال شکل و شامل مرد و یا
 زنده غایب است و پس وقتیکه شارع اینقدر احتیاط در تصویر سازی فرموده باشد مبنعان شارع را باید که همان
 طریقه احتیاط را پیش گرفته مشغول بر رخ را حرام و قبیح پندارند هر که بر سیرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تجویب آگاهی دارد
 خواهد دانست که اگر استفتای این مردمان زمانه مبرکه میشد البته از ان منع می فرمودند و تحریم آن ظاهر می شد

فصل چهارم در حل اصطلاحات طریقه مجددیه قدس الله سرها ما ههنا
 و آن مشتمل بر یک تمهید و یک مقصد است

تمهید - باید دانست که مقامات لطائف نزد اکابر طریقه مجددیه مثل شیخ عبدالاحد و مثال ایشان
 قدس الله امرار هم باینطور است که مقام لطیف قلب زیر پستان چپ لطیف روح محاذی لطیف قلب راست است
 راست و لطیف سر بالای پستان چپ بقدر دو انگشت مائل بوسط سینه و مقام لطیف خفی بالای پستان راست
 بقدر مذکور مائل بوسط سینه و لطیف اخفی در میان سینه و لطیف نفس در مبدأ پیشانی است بجاییکه لطیف خفی
 نزد غیر ایشان است اول باید که لطائف مذکور را باندک جاری کنند و آنها را از آنکه نمایند و طریقتش آنست که
 طالب مذهب با وضو بختیوع و ختنوع و التجای تمام رو بر در مشرب نشیند و خاموش شود و خاطر خود را فراهم آورد
 خیالات دور نماید و باطل زبان و سایر اعضای از جنبش باز داشته از دل سم مبارک یعنی لفظ الله را بگوید

مرشد را باید که بنحویع تمام توجه تلقین طایفه را در لطف خود ذکر کرده به جهت درست تقاضای این لطف طالب بنگاید و چون ذکر لطف است شگانه معلوم شود برای حصول سلطان لذکر بر لطیف نفس توجه بسیار نمایند از اکثر توجه بر لطیف نفس سلطان لذکر حاصل شود و بعد از گذردن لطف حصول سلطان لذکر یکی که غفلت نپذیرد کلاً الاله که معنی و اثبات است بعمل آرد و مقصود از این ذکر نفسی بدن خود است لیکن چون نفسی سایر عالم از آن آسان تر است در نفسی بدن فعلی میدارد و لابد اولی تمام عالم را در خیال خود مستقر باید ساخت و بعد از آن بسوی نفسی بدن بگذرد لاله الله متوجه باید شد و در پیش نیست که لفظ کلاً از آن کشف بدماغ رساند و نفسی خود از مواضعی که لاله الله بگذرد تخیل کند و لفظ اله را در لطیفه روح رسانده الاله را در قلب ضرب کند و مقام لطیفه روح و تمام آنجا بدن را همراه لفظ اله نفسی نماید و با لفظ الاله مقام لطیفه قلب و تمام بدن باقی را نفسی کرده اثبات ذات حضرت حق را ملاحظه کند و این ذکر و نفی هر دو بقوت خیالی بعمل آرد و صلا از زبان تلفظ نه نماید و بمنزله است تکرار این ذکر با تمیز نفسی و در قوت خیالی نفسی بدنش انشاء الله تعالی راسخ و مستحکم خواهد گردید بحیثیثیکه نفسی تمام وجود خود بلکه نفسی تمام عالم و در قوت خیالی علی الدوام مستقر خواهد ماند و وقتیکه مشغول نفسی و در جزر خیال طالب مستحکم میگردد معاملات در پیش روی و بظهور می آرد خصوصاً انکشاف دوار که بدون مشغول نفسی انکشاف آن کما حقہ تصور نیست هر قدر که نفسی کامل تر انکشاف بیشتر پس باید که پیش از مراقبات دوار سعی در تکمیل و ترقی نفسی کرده باشد و عدم وجدان بدن مطلقاً کمال نفسی است و در کمال نفسی بجز چیزی که درک نور دوار است باقی نمی ماند و بعد از آن نفسی و فناء الفنا پیش خواهد آمد و آنچه درک هم باقی نخواهد ماند و غفلت محض طاری خواهد شد و همراه مراقبات دوار سعی در مزید نفسی ماند و وقتیکه بکمال انتهایی نفوس محبت خواهد رسید نفسی و فناء الفنا حاصل خواهد شد اگر چه مشغول نفسی و نفسی و نفسی در کلام اکابر این طریقه مصرح نیست لیکن باین انکشاف دوار و فناء و معاملات در سوخ انوار ضروری است اما عدم تصریح این کار با مثال این اشغال پس پیش نیست که بسبب قوت تاثیر ایشان مستفیدان نفسی و نفسی طاری میشد پس مجر و توجه ایشان معنی از این اشغال بود اما بدون حصول نفسی خواهد بود و تاثیر شیخ باشد خواه بطریق اکتساب پس انکشاف دوار و سوخ انوار خیلی متعذری نماید و الله اعلم بحقیقه الحال

مقصد و تفسیر الفاظ مستعمله اکابر این طریقه شروع شغل و ابراز مراد احدیت است طریقتش آنکه وحدت نیست و ذات
 مقدس حضرت حق تعالی را که متصف بحجج صفات کمال است ملاحظه نماید و این لحاظ را از قلب آورده متوجه
 بجانب فوق ساخته از عرش مجید هم بگذارد تا که اثرش پدید آید و اثرش ظهور نوریت از جانب قافی قلب
 که تمتد و طولانی مثل اسطوانه نورانی گشته بعرض مجید رسیده شعاع آن اسطوانه نورانی تمام عالم را احاطه کند پس
 جوهر آن نور همان اسطوانه است که هاشم بجانب فوق قافی قلب است سرش معرش مجید رسیده و شعاعش
 در همه افاق منتشر شده و ظهور این نور شروع دایره امکان است و رسیدن آن نور تا عرش مجید عکس حصول
 نصف دایره است و تجاوز از آن امارت تمام آن دایره و فقط ظهور نور تمتد طولانی دایره امکان نیست چه وسعت
 و فراخی بوضعیکه مبدأ و منتهی مقرر و ممتاز بود و حقیقت دایره است پس دایره نخواهد بود مگر وقتیکه شعاع نور از هر طرف
 پهن شده عالم را فرا گرفته تجاوز از عالم امکان کند و اندازه وحدت نفس نباشد و این دایره را بسبب آنکه عالم امکان را فرا میگیرد
 بدایره امکان مینامند و این اول دایره از دایره سیرتعلی است دوم دایره ولایت قلبی است که سسمی ولایت صغری
 است و درین دایره مراقبه اقریت است و درین دایره در تحناتی قلب نیز میکشاید و تمام قلب مثل آن قیاب
 میگردد که انوار از تمامی جهات و از هر جای و بحمد رخشند و انوار که از هر جهت پیدای آیند بدستور دایره
 اول تجاوز از موجودات ممکنه کرده بحد لامکان رسیده غیر متناهی میشوند و اصل قلبیاتی می ماندند آنکه قلب
 مضحکل و متلاشی گشته انوار محض باقی مانند الانا و بلکه قلب مصدر انوار از تمام جهات میگردد و فوق و درین دایره
 و دایره سابقه بدو وجه است اول آنکه منبع نور در دایره سابقه صرف جانب قافی قلب است و درین دایره
 تمام قلب دوم آنکه نور منبسط در دایره سابقه شعاع نور تمتد فوقانی است اصل همانقدر است که مانند ستون از قلب
 بالا رفته و سایر دایره بطور شعاع از قیاب ز جهان ستون پیداست و درین دایره تمام آن دایره نورانی است
 که از قلب آمده محیط بل تجاوز از عالم امکان گردیده و درین دایره گوی سر تو حید واضح میگردد یعنی وجود منبسط
 که قیام تمام ممکنات بوی است بوضعی مدرك میشود که وجود تمام ممکنات را واحد میداند و امتیازات بسبب
 کثرت است در نظرش مضحکل می نمایند و بصر بصیرتش بر همان وجود منبسط می افتد و در آن وقت قلب با کل
 مضحکل میگردد و نور صرف باقی می ماند دایره سوم ولایت کبری است این ولایت تمضمّن سه دایره و یک

قوس است در دایره اولی مراقبه معیت ذات پاک و سبحان تعالی کند و باینطور شروع نماید که ذات پاک و را با وجود
 بیچونی و بیچگونی و تقدس آن مکان محبت نزدیک همراه خود دارد و خود را از وسیع دور و غائب پندارد بلکه شریک
 و شامل مددکاری خود انکار و معیت را اقریبیت لازم است و اقریبیت را معیت لازم نیست چه معیت را با وجود
 قرب عانت و مددکاری هم ضرورت است تا که شخصی معین دیگری نباشد او را معیت با آن یک حاصل نشده گو
 اقریب بود و ازین جا معلوم شد که اقریبیت در سیر و سلوک مقدم بر معیت است و هر که معیت را مقدم بر اقریبیت
 کرده پس نظر هر معنی قرب معیت را متحد یا مقارب پنداشته بجا از یادتی اقریبیت این ترتیب خستناز نموده و
 لیکن فی الحقیقت اقریبیت در سلوک بیشتر از معیت می آید و لهذا مراقبه اقریبیت اول میباید و معنی معیت
 صرف نزدیک همراه شدن نیست بلکه ازین لفظ اعانت و امداد و شامل شدن رکارت و بیگانه گین
 شدن مفهوم میشود و طرفه آنست که لفظ همراهی و فارسی و ساهتی در هندی هم از آن خبر میدهد آیات
 کلام مجید شهود و عدول برین معنی کافی است **ان الله مع الصابرين** **فلا تأمروا** **ربی سبأ مدین** **ان الله**
 حضرت موسی و حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیهما و سلم در مقام استمداد و استعانت لفظ مع فرمودند پس بگوید
 که اعانت در معیت ضرورت است و اقریبیت بدون اعانت متحقق میگردد و پس مراقبه اقریبیت بیشتر از مراقبه
 معیت باید و هر حال بهمین وضع مراقبه کرده باشد باین مرتبه رسد که لحاظ معیت او سبحان در ذهن طالب
 راسخ گردد و علامت کمال سوخ آنست که در خلوت خود را تنها نداند مثلا اگر فرض کرده شود که در تنهایی معیست
 پیش کی دید چنانکه از حضور مردم خجل و شرمند می گردد بجدی که طاعت گناه نمی با و اعضا و جوارح خود بخود از جنبش
 بسوی معصیت بازمی آیند و سست میگردد بهمین طور اثر لحاظ اقریب و معیت او تعالی شانه جلوه گر گردد و
 انجمی که در قصد گناه سبب حضوری دیگری پیش می آید و آن انجم حسب حال آن یک کمالا و نقصانات است
 میباشد مثلا شخصی بازاری نا آشنا آید و انسان از ارتکاب گناه بترسد یا آنکه پدیر یا دستاویز شد لازم است
 با پادشاه یا اقتدار عدالت شعرا انتقام کش پیش آید و انجم رود و پس هر کس میداند که در انجم اول
 دشانی تفاوت بی شمار خواهد بود بلکه انجم از پدر بطرزی خواهد بود و انجم از استاد بطرزی دیگر و علی بن ابی طالب
 پس جناب پاک حضرت حق که جامع وجوه عنایات و کمالات است او صفاتی که در مخلوقات اند این صفات

با اوصاف وی اصل نسبتی نیست اگر از عنایات پدری شرمندة شود پس عنایات او را پایانی نیست
 و اگر تعظیم استاد و مرشد مالع آید پس تعظیم او همچنانہ را قیاس ناید کرد که چه قدر باید و اگر محبت بادشاهی حاجت گردد
 پس محبت بادشاہ و حقیقی عادل مطلق را توان فهمید کہ چه نسبت با این بادشاہ ظاہری دارد و علی ہذا القیاس
 اگر در صحرا و میدان بود خود را تنها نداند و اگر در خلوت طاعت بود محبوب مطلوب خود را نصب بعین ملکہ
 اقرب از ہر چیز ناپسند خود سجدی مذموم غلط خود باید کہ سراسر نسبت و لغت یا بد و اثری از وحشت
 نکرت نباشد چون این آثار مترتب گردد بحصول معنی محبت شاکر شود و این محبت وقتی علامت لایق
 کبری است کہ نور این دائرہ مثل انوار دائرہ ترین مذکورترین با صفائی بسیار بیشتر از سابق بدرجات شمار
 ہر مثل باشد و حقیقت نیست کہ انوار مختلفہ الالوان حجبیات پاک ندلی آن ضرورت نیست پس بحسب کمال و
 خوبی شغل و تفاوت دو اثر و اختلاف عزت و قرب طالبین بدرگاہ حضرت حق آن حجب طی میشود
 در دائرہ کم و در دائرہ دیگر زیادہ تا کہ ادراک بذات بخت رسد و ظہور آثار دائرہ مثل لحاظ اقربیت یک
 آثارش بموجب بیان سابق واضح شود با محبت و غیرہ درد و اندر دیگر کمال آن دائرہ نیست کہ حصول آن
 آثار گمانی است بس عجب و نہایت مرغوبی ما معنی ولایت کہ مقصود از سلوک است بدون انکشاف
 انوار و دائرہ حال نمی شود و حقیقت دائرہ کمال خود نیز رسیدن تکمیل و دائرہ ہر دو چیز است اول انکشاف
 و دریافت انوار و دوم حصول آثار کہ قرب محبت و غیرہ است و صاحب ہر دائرہ موافق عزت سعی
 خود و مطالبیاب میتواند شد لیکن صاحب دائرہ سفلی بطور صاحب دائرہ علیا فائز بہ مطلوب نمی تواند شد مثلاً چند
 صاحب دائرہ قلبی بطلبی رسد فاما بشائیکہ صاحب دائرہ محبت فائز میشود صاحب دائرہ قلبی نخواہد شد
 بعد از ان مراقبہ ~~و محبت~~ و محبت یعنی محبت خود بذات پاک وی بجانہ و محبت او بجانہ خود
 و در مقام دو دائرہ و یک قوس یعنی نصف دائرہ است بہشت آنکہ محبت را سہ مرتبہ است اول مرتبہ ابتدائی
 محبت است بمنزلہ مبادی آشنائی و دوستی کہ فیما بین مردم میباشند و در ابتدای محبت محبت نفع
 فائدہ خود و رضای خود میجوید محبوب ہر دو را ملاحظہ میکنند و پاسخ دو پاس محبوب ہر دو از دست نمیدہد
 و این دائرہ اول است چونکہ محبت ترقی کرد و جانب محبت اضمحلالی پیدا شد و فنا شدن گرفت نامی

دائرة اول شروع دائره دوم گردید و لابد درین اثره ترجیح جانب حق بجانب و بلکه تمامی مخلوقات پدید خواهند شد لیکن
 مراد ازین ترجیح ترجیح عقل علمی نیست که نفع و نقصان را سوازه نه کرده و فهمید ترجیح دهد بلکه مراد ترجیحی است که از
 تماشای فواره صفت جوش زند و چون که آنجملات قابل مرتبه اعلی رسیده و نشانی از جانب محب مانده اتمام
 دائره دوم و شروع قوس است و بهین جهت قوس است که نصف ثانی یعنی جانب محب آن مقام صلا نیست
 تا که ابتدای قوس است خیال آنجملات فضای جانب محب آنست که در پس کمال قوس محبت است درین
 مقام فناء الفنا حاصل میشود و بعد آن مراقبه اسم الظاهر است بیانش آنکه الله تعالی را دو نام پاک است
 ظاهر و باطن هر نام را منظر هر بی شمار است مصداق هر نام در ذات پاکش موجود هر قدر که عرفان حق تر شناخت
 منظر هر دانی تر و امتیاز مصداق در ذات پاکش بهتر و کاملتر منظر هر اسم ظاهر تمام عالم و جسم و فعال
 و حکام است که در تکوین و تشریح هویدا میگردد و کار خانات که متعلق بر ذات است دست منظر هر است از منظر
 آن همچنین کار خانات که متعلق بشان هدایت دار و از فرود آوردن کتب بعثت رسل گرفته تا التوفیق
 کلید آینه که از هر مسلمان صادر میگردد و منظر هر دیگر است همچنین منظر اضلال از خلق البلیس گرفته تا ورود
 سرانی و همچنین منظر دیگر که بر منظرین مذکورین مرتب است یعنی ثواب عقاب که بهشت و دوزخ و حال
 گور و جان کندن و آتش و راحت و خوف و دشت که نیک بدر و در خواب پدید میشود با بجز منظر
 اسم ظاهر ملاحظ کرده مسامی این اسم مبارک که ذات پاک است بجهت ظهور این عوامل بی شمار کمال
 و مراقبه کند و نداند که این ملاحظه ممکن نیست بلکه بالا جمال نهایت سهل آسان است و چونکه بصیرت تیز
 تر میگردد و ملاحظه تفصیله حسب تیزی آن آسان تر میشود و از بهین دقیقه است که تسبیح باین صیغه
 سُبْحَانَ اللَّهِ عَدَدَ خَلْقِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَزَائِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عِلْمِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ قُدْرَتِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ جَلَالِهِ
 از صاحب معرفت برابر بلکه زیاده تر میشود و از هزار مرتبه از تسبیح غیر عارف بیانش آنکه تسبیح بصیغه مذکور
 چون عارف وسیع معرفت باشد و لحاظ او وسعت خلق را فرا گیرد حسب لحاظ خود مستحق ثواب میگردد و بحال
 غیر عارف که لحاظ او وسعتی نیست با بجز این مراقبه را مراد است که مابین می کند و وقتیکه موارد فیوض
 این مراقبه که لطیف نفس با اصالت سائر لطائف بالتبع است که مابین مستفیض از فیوض آن خواهد شد

آثار این مراقبه میوه میوه خواهد گردید و آنچه آثارش فی نفس است یعنی ضحک و از دانستن نسبت افعال بخود و تهذیب اخلاق که عبارت از تبدیل ذایل بفضائل است و وجه اصالت لطیفه نفس در رؤیای فیوض این مراقبه است که عقل دراک مظاہر اسم ظاهر می تواند کرد بخلاف مظاہر اسم باطن که در ادراک آن غیر از کشف و الهام راداه فی و از بسکه محل لطیفه نفس کسرت محل عقل و ادراک است لهذا این لطیفه را اختصاصی نامند یعنی فیوض مراقبه اسم ظاهر حاصل گردیده و سبب تیب این آثار آنکه بجهت این مراقبه صدور تمام حرکات و سکونات و اسباب و مسببات از ذات پاک حضرت حق منتقش خلق طریقی خواهد شد که غفلت از تاثیر ذات هرگز متعرض حال و نخواهد گردید و رجا و خوف و محبت و خشیت صرف بان ذات پاک و است خواهد شد و غیره و بی اعتباری در نظر ساکن نخواهد ماند و غیر اینها به قلم در دست کاتب خواهد دانست پس علی همت کریم الطبع راصف بسبب محبت الفت انقیات پاک که سبب ظهور این قدر کمالات است آثار مذکوره تمامها مترتب خواهد شد و هر که در علو همت و کرامت طبع بر تبه ادنی است بعضی آثار بسبب محبت و بعضی آن سبب خوف حاصل خواهد شد و بمقتضای **كَلِمَاتٍ وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسَيْنَةَ** هر یک کامیاب مطلب خواهد گردید و درین دائره هم اتمام وقتی شود که با وجود ظهور آثارش کما بینگی ترقیات در انوار هم پدید آید چنانچه سابق مشروح شده و اگر این دائره مقدم بر دایره محبت می شود بهتر میشد چه اگر این دائره امداد عظیم می باشد در دایره محبت پس تریب مقتضی آنست که مقدم بر دایره محبت باشد باز سیر اسم الباطن باید کرد بیانش آنکه همین چیزهای ظاهر را باطن است که مستفیض از اسم باطن حضرت حق تعالی است شانه و مثالش نظام مملکت است که پسر ظاهر و هویدا است باطنش عقل و تدبیر پادشاه است پس فرخورد ادراک خود باید که منظار بطور ادراک یافته کرده مسامی اسم باطن را باعتبار سربایش در مظاہر او مراقبه کند و این لایت ولایت علیا نامند بجهت آنکه ولایت مآ علی است و مراد از مآ علی مآ که مدبر است الامر و متلقیان احکام الهیانه هر یک که نفاذ میباید و لا آنها تلقی میفرمایند باز در عالم هویدا میگردند و آنها باطن تمام عوالم جسمانی و در هر یک مدیر اجسام اند هستند لهذا کمال ایشان بتعلق به اسم الباطن بود و در فیوض این مراقبه آتش دایب هو است از اجزای جسد انسانی چه این هر سه عنصر و جسد انسانی باطن اند و خاک دروسی ظاهر است باین جهت

مورد فیض این هر سه هستند و اثر آن تبدیل آنهاست در صد و زار چنانچه از حقیقت خود مبتدا
 نمی شود بلکه بر مقتضای طبیعت خودی ماندفا مقتضای طبیعتش رضا مندی حق ظاهر میگردد مثلاً
 مقتضای نار غلبه معلوم است که در انسان نخوت تکبر پیدا میکند و گاهی بتاله در میرساند و ابلیس مقتضای
 آتش موجب لعنت گردیده مایوس مطلق از درگاه عظیم الرحمت ساخت چونکه مستفیض از فیض این مرتبه
 خواهد گشت عزائم بلند در فرمان برداری احکام الهیه سعی بسبقت مسارعت و آن پیدا خواهد شد و
 مقتضای هواد اخلاق انسانی حرص خواهیهاست و تبدیل آن مصروف شدن حرص خواهان بر مشی
 الهی منحرف شدن آن از مخرقات نیوی هست اثر آبی انسان کسالت افتادگی تسفل است صلاحت
 کسالت است از معاصی افتادگی ببارگاه الهی تسفل بحضور عظمت حضرت رب العزت و تجلیات
 اسم الباطن درین سیر رومی نمایند و اتمام این سیر هم با وجود حصول آثارش بقطع حجب نورانیه حسابین
 سیرت باز سیر تجلی ذاتی دائمی است معنی تجلی ذاتی ظاهر است یعنی تجلی که منشأ آن نفس ذات است غرض
 از دائمی آنست که تجلی است ستقر و ثابت مانند آسمان زمین در استقرار و ثبوت تجلی موصوف اگرچه تفاوت
 بیشمار است لیکن این دائمی امری دیگر بجز معنی ظاهر مراد نیست از همین تجلی است ظهور کمالات انبیاء و
 مرسلین و اولی العزم پس این سیر راسه درجه است اول بلحاظ اینکه منشأ کمالات انبیاء است علیه الصلوة
 و السلام یعنی ظهور علوم هدایت بوجهیکه غلط را دران بوجه ماره نبود و معنی در انبیاء علیهم السلام علی الدوام
 متحقق می بود حاکم در حالت خواب هم چه وجود با وجود ایشان منبع فیوض هدایت میباشد و منافع ایشان
 بخلائق میرسد گو که ایشان را آگاهی نبود پس وجود ایشان بمنزله چراغ است که از روشنی آن فوائد حاصل
 است گو چراغ را خبر نباشد پس انبیاء علیهم السلام دائمی در کار و بار خود اند لکن فیوض ایشان تعلق بر تجلی
 ذاتی دائمی دارد بخلاف ملائکه که مدام در کاری مستغرق نمی باشند بلکه بروقت رسیدن حکم و فرمان کاری سبب
 آزند و باز معطل و منتظر مستعد میباشند لکن منشأ کمالات ملائکه تجلی ذاتی دائمی نمی بود و انوار و تجلیات
 ثمرات متابعت پیغمبر خداست صلی الله علیه و سلم درین حال میشود مورد فیض این سیر عنقرضاک است بدو سبب
 اول آنکه استقرار و ثبات خاصیت خاک است لهذا مناسبین سیر است دوم آنکه در تجلی موصوف معنی ظهور است

چه بوجهی توان گفت که عالم به تجلی ذاتی دائمی است ظهور عالم ظاهر است از ظهور عالم ظاهری آن تجلی باید فهمید و عظم
 خاک هم در انسان ظاهر است اثر ظهور فیض این سیر و عنصر خاک تواضع و فروتنی است انسان مقصد ازین
 تواضع و فروتنی است و پیش پا کج و عدم سرکشی از قبول فرمان و گوهر در امتثال او امر مالک و بر احدی از
 نوعی از تعالی متحقق شود و تسفلی که بجهت آب است غیر این تواضع است چه در تسفل استی خود است مطلقاً و
 تواضع خفص جناح و در وقت مقابله و مواجهه دیگر است پس تواضع هر وقت مریت جدید که پیش می آید بخلاف
 تسفل که امری لازم غیر متفاک است چنانکه سابق مذکور شد ظهور این آثار را امتیاز باید کرد چه گاهی انسان عاقل
 تصور صفی از صفات نفسانیه حصولش می پذیرد و گفتگویی که فیما بین حکیمی فیلسوفی و عارفی کامل است
 جاری شده بنا بر بیانش تمثیلی است انی منقول است که هر دو با هم ملاقات کردند بعد ملاقات غائبانه
 احوال آن حکیم از عارف پرسید عارف فرمود که وی خلاق ندارد و این سخن حکیم بسیار نیکو گوی است در بین
 اخلاق منفع و مهذب تا لیب کرده بخندست عارف استاد عارف فرمود که من گفته ام که اخلاق ندارد و آنکه
 اخلاق ندارد پیش است آن جدا است حصول آن جدا و گاهی بسبب عبادت و گاهی از تسویل نفسانی و کما
 شیطانی تصور کمالات بحصول آن مشبته میشود و انسان در دای عضال چهل مرتبه مانند و این خود نشان
 حرمان صریح است حصول همان معتبر است که از قهر قلبش زنده آنکه بر خود بندد و بنا بر تمام این سیر
 بتدل انوار چنانکه مگر مذکور شد نیز ضرورت درجه دوم از سیر تجلی موصوف بلحاظ منشایته کمالات رسالت
 است خصائص سل را فهمید انتقال به منشای آن کند و حضرت ذات از جهت منشایته آن مراقبه نماید امتیاز
 رسالت از نبوت بطهور و ساطت الیچی اگر کسیت در میان حق و خلق ناصح و عظم بود و کوشش منبع در بیان
 حجج و دلائل اقامت معجزات کردن و مناظره و مخاصمه و مقابله مرسل لازم است بخلاف انبیا که ایشانرا مقابله
 لازم نیست قول رسول در حق مرسل را مقبول است باین وضع که لازم منصب رسالت است و جهش ظاهر است
 که الیچی معتقد و صادق را چون بقومی می فرسند سخنش در حق انقوم که فرمان برداری کردن یا نافرمانی و زید
 مقبول میشود و درجه سوم مراقبه است بلحاظ منشایته کمالات الوالعزم و امتیاز الوالعزم از سایر مرسل است
 قویه است در بابک هلاک کفره و صلاح مومنین پس هلاک کفار است قویه صاحب العزم از مرسل نیز خلی

بس قوی بخلاف غیروی از رسل که فقط اظهار احوال امت میکنند و بمنزله جارحه از جراح انسانی بنسبت اراده قهریه
 الهیه که با هلاک کفار متوجه میشود نمی باشند بخلاف الواعزم که بشماره جارحه میباشد بطور ملائکه و شاید این جارحه
 صورت متحقق میگردد اول آنکه ملکات انسان یعنی رسول و الواعزم در وساطت برابر بودند و دوم آنکه اصل ملک بود و اول
 تابع سوم عکس آن بود یعنی انسان اصل ملک تابع و نه صورت ثالثه شایسته غیلم که مختص بجناب خاتم الانبیا است
 صلی الله علیه و سلم و ظهور آن کما فی فی روز بدر شده صحابجا حضور پدیدار رضی الله تعالی عنهم جمعین نصیبی از زمین ^{مختصه}
 با هر بظیف معیت خاتم المرسلین حاصل شده بالجمله امتیاز رسل از انبیا و امتیاز الواعزم از رسل بخصاص آنها بنا بر
 مراقبه این سیر و حصول آثار آن ضروریست و فذلک کلام در حصول آثار که دلیل حصول بینههای سیر هر مقام بود
 آنست که سه چیز لابد است اول تبدیل الوار که مکرر سه گردند که رشد دوم تبدیل صفات چنانکه اینهمه مبین شده
 و تازه نیست که بجز تبدیل صفات است حصول پاره از صفاتی و شانی که مراقبه در آن کرده شود پس هر که مراقبه
 ذات بنشائیت کمالات نبوت خواهد کرد البته او را معنی از معانی نبوت که ادنای آن خوا بهای نیک است
 فائز خواهند ساخت همچنین درجه دوم معنی رسالت بر و فائض خواهد شد و تفهیم و تعظیم و مناظره غافلان و
 جاهلان و معاندان لهم خواهد گشت از درجه سوم بهمت قویه در اہلاک عصاة و تتردان و انعام و اگر امطیع
 و مخلصان را در خواهند بخشید و این مدعا را با العموم باید دانست هر اسمی از اسمای الهی که مراقبه خواهد کرد نصیب
 ازان خواهد یافت هر که زراقت او را مراقبه کند و این مراقبه را بکمال رساند شانی از زراقت در وی جلوه
 خواهد شد و و بهش کمال کرم آنکرم مطلق است عادت کربا است که هر که در وقت طعام خوردن مثلار و برود
 ایشان میشود و دیده طبع بر او می دوزد البته لقمه یا خواهند داد و بهمین تمثیل به مقصود این کلام باید برد یعنی
 هر که مراقبه اسم محی مثلا بکند گویا مقابل شان احیای و ایستاد پس مقتضای کرم او بجانہ آنست که البته
 از شان احیای اثری بان شخص زراقتی فرماید سوم عنایتی خاص از حضرت حق بیانش آنکه بنده برگزیده چون
 کاریر از کارهای خدا بخوبی سرانجام میدهد مستحق دو چیز میشود یکی اجر و دوم انعام اجر هر چند بی پایان بود لیکن
 بمنزله مزدوریست و مترتب بر انکار و مناسبت آن انعام بمنزله خلعت فاخره است که سبب رضای مولا است
 انسان چون با این فائز میگردد و در دنیا زهرود کما فی فی نماید مثال انعام مستجاب له دعوات شدن با و جا تا

در طایفه اعلیٰ غیر هم یافتن است و آن نعم چیزی می بود که در هر کار کارآمدنی است و در شکر است نعم است
است حور و قصور و غلمان اجرت قال الله تعالی الذین احسنوا الحسنیٰ فی کلکما و تفسیر زیادتی رویت است
بموجب روایات صحیح و مورد فیض دو درجه اخیره بهیأت و عدائی انسانی است و عنصری و لطیفه در درو
این فیض خصوصیت ندارد و سببش نیست که منتها کمالات رسل و الی العزم بشان جامعیت حضرت ذات
است اصلاح عموم اجزای ناس تمام اجزای انسانی بهیأت حدانی مقصود اصلی اهل کمالات است لهذا مورد
فیض این دو درجه هیات و عدائی می باشد باز مراقبه حضرت ذات است باعتبار ظهور حقیقت کجوت آن مسجود
حضرت ذات است مرخالتی را در این معنی پرموید است اثر مناسبت بین مراقبه در سائر این میسر مرم بود
است بحقیقت اهل حق او را تعظیم بسیار کنند و موجب ضنا و خوشنودی و تعالی دانند و از همین است
که بخاطر بعضی از صحاب گذشتند بود که جناب سالت ما بجا سجده باید کرد و حضرت آدم صلوات الله علی نبینا
و علیہ خود مسجود تمام ملائکه گشتند و قبا به آنها شدند و حضرت یوسف را علیه السلام معلمان ایشان که ابوبن
و برادران بزرگ بودند سجده کردند باز مراقبه حضرت ذات است باعتبار ظهور حقیقت قرآنی از وی منشأ
آن مبدأ وسعت بیچونی اوست اولاً تصور وسعت بیچونی باید کرد و طریقتش آنکه وسعت ذات پاک باعتبار
ظهور افعال یا بطریقی دیگر ذهن نشین پیدا ما باعتبار ظهور افعال پس چنان ملاحظه نمایند پس هر حرکتی که
در عوالم ظاهر میشود همان است محرک حقیقت پس اگر بای مورچه جنبش می نماید از دست و اگر فلک لافلاک
گردش میکند به تحریک و میکند و اگر سبیل و طریق تحریک و لا خواهم که دریافت کنیم بجز آنکه بیچونی بیچونیم
و لیس کثیره شیئی را تلاوت نمایم امری دیگر نمی یابیم پس چنانکه افعال او وسعتی دارد که تمام عالم را فرا گرفته
همچنین بیچونی او را نیز وسعتی باید فهمید این بیان شمه ایست از وسعت بیچونی او تا نیا اثری از وسعت بیچونی
هر کلام باید شناخت کلام سبب نکه عاکی هر چیز است وسعتی دارد که معدومات و موجودات را گنجایش میکند و
سبب نکه اثری از خویش محکی عنه در ویافته نمی شود بیچون توان گفت قرآن مجید بسبب تمامانی بر خالق
عالم و همین بودن وسعتی دارد پس عرض طویل که علم بشر به منتهای آن رسیدن متعذر است چونکه ظهور حقیقت
ازلی از دست بیچون است و از بیچونی اوست که با وجود تالیف می از حروف و کلمات متداوله عرب ترکیب

یک جمله مشا بآن غیر از خدای غرور جل صورت نمی بندد و پیش آنکه در ترکیب آن کلام ذات بی چون امر بی چون
 فرمود که هزار بار بنا و فصحا بکنند آن نمیتوانند رسید و انسان که مظهر خاص صفت کلام است ابو البشر به همین صفت
 معزز تمام ملائکه گردید هر گاه از تالیف یک جمله نظیر آن عاجز و در مانده شد غیر او را که مقابل می عجم و خرس
 میتوان گفت هرگز سر انجام نخواهند کرد و ثالثاً وجه مبدایت قرآن مجید معلوم باید کرد و هر چند قرآن مجید
 مشتمل بر غایات و نهایت است لیکن شروع معرفت را سهیل نیست مگر قرآن مثلاً لاکری مبدا تمام مناسبات
 بادشاهی است از بخشی گرمی وزارت صادر است امارت غیر ما پس همین نوعی است که وزارت می باشد و
 همین نوعی است که خدمتگاری میشود همچنین قرآن مجید ابتدای وسعت بی چون هم هست و نهایت آن
 نیز لهذا مناسب مبدایت گشت چون سخنهای سه گانه ذهین سخن شد معنی از مبدا و وسعت بی چونی که منشأ
 حقیقت قرآنی است تصور گردید پس اقبه ذات بلحاظ وسعت بی چونی که منشأ حقیقت قرآنی است مزاولت
 نماید و ظهور آثار و تبدل نور او در خود ادراک کرده جو بای کمال وسعت بی چون باید شد و از آثارش صفاتی
 و نزهاتی است که اصل این سیر در خود میا بدو آن صفات مناسب بی چون و کمال وسعت بی چونی منشأ حقیقت
 رنگارنگ نیایشم گوناگون تعظیم که نماز جامع آنهاست اشاره میکند بکمال مذکور بعد مراقبه بلحاظ منشأ
 حقیقت قرآن مراقبه بلحاظ منشأ حقیقت صلوة کند و اثرش کمال صفا و نزهت است مراقبه است پس
 در عین تلوث با نجاس ظاهری مشالالت بولع بر از در خود صفاتی و نزهاتی یابد من بعد مراقبه معبودیت
 صرفه است قطع نظر از معبودیت مقیده که در ارکان نماز میا بند و تصویرش آنکه نماز مثلاً بلحاظ آنکه منم حقیقی
 و حاکم حقیقی بر فرض فرموده و امر محتمم بآن نموده معبودیت مقیده است نظر باینکه حدین فاش مستحق این
 تعظیم است معبودیت صرفه است اثرش غلظت بزرگی خود است که در نفس خود خواهد یافت بی جهت بی
 سبب بخلاف عظمتی که در مقام حقیقت کعبه یافته بود و من بعد مراقبه ذات بلحاظ منشأ حقیقت
 ای را همی است و سخن مجمل در آن این است که هر کمال نظر بکمال خود با خود استی میا باشد تصویرش آنکه حساب
 کمال در وحدت اجیان و حستی پیش می آید و آن کمال چونکه ملاحظه کمال خود میکند بی آنکه عجبی رود و هر خود
 نفسی رفیقی می پندارد و بخود مانوس باشد باینطور استی که جناب حضرت حق را با خود است تصور کنند

و منشای کمال ابراهیمی علی صاحبہ الصلوٰۃ و السلام کآن نسبت حضرت ذات بذات خودست ملاحظه کرده مراقبه
 نمایند و چون این مراقبه بحال خواهد رسید اثری زخمت در صاحب این مراقبه منکشف خواهد شد و دیگر آنست
 که مرقوم شده هر جا باید دانست بعد از آن مراقبه حضرت ذات است بلحاظ منشای حقیقت موسوی علی صاحبہ
 الصلوٰۃ و السلام و آن محبت ذات است محبت هر کس میداند و را ابتدا که مراقبه محبت بود بلحاظ محبت
 سالک حق تعالی این سالک و درین سیر مراقبه محبت ذات است مرذات را همین است
 منشای حقیقت موسوی باید دانست که خلت عبارت از علاقه است که در میان دو شخص میباشد و محبت
 از یک طرف می بود لیکن تیر از خلت میباشد پس خلت بمنزله آشنائی است که هر یک از هر دو آشنا بر دیگری
 اعتماد کلی است عزت و جاهت هر یک دل دیگر را نسخ است این خلت موجب سوسو کارهای عمدی بود مثل
 وزیر او را بنیست بادشاهان و محبت سمرتمه است اول آن که محبت صرف بود و بسبب محبت نکند
 این محبت با اعتبار عزت و جاهت دون مرتبه خلت است باعتبار قرب دوام حضور زیاد تر است
 مثل خواص که نهایت خیر خواه و دلسوز در خدمتگاری بود لایب او را دوام حضور و قرب نایب است میسر
 خواهد بود و دوم محبت که بسبب محبت کشد لیکن بجهت نرسیده و با علای درجه محبت اصل شد
 اگر از آن مقام که نهایت محبت است پیش قدمی کند بجهت رسیدن محبت هم خلت است سوم محبت
 که بجهت رسیدن باشد این خود بلندتر از خلت است بلاربابان منشای حقیقت محمدیه است علی صاحبہ
 الصلوٰۃ و السلام چنانکه پیشتر می آید و چون که در بنیقام بیان مراتب لایت است مدار ولایت بر قرب دوام
 حضور است این معنی در محبت زائد از خلت است گو که در سر انجام کار باد و اسط شدن مور عظام خلت زائد
 بود لهند محبت را بعد خلت فرموده اند و اگر اینوجه تقدم محبت نباشد پس حقیقت ابراهیمی فی حقیقت
 افضل از حقیقت موسوی است بعد از آن مراقبه حضرت ذات است بلحاظ محبت محبوبیت متمیزه که منشای حقیقت
 محمدیه است علی صاحبہ الصلوٰۃ و السلام بعد آن مراقبه حضرت ذات است بلحاظ محبت محض متمیز از محبت
 که حقیقت احدیست بعد آن مراقبه حب صرف است بدون تعلق آن محبوب یا محب بعد آن مراقبه التعمین
 باین معنی که ذات پاک در مرتبه ایست که تعبیرات بیانات همه دون دهمتند بیچ تعبیر و بیان بان نرسید

و الله - سل بحقیقتہ بحال
تکلمہ در بیان سلوک ثانی راه ولایت
و ان شتمبر یک تہید و یک مقصد است

تہید طالبان ناہم چون بمقام معرفت ذات میرسد و سلوک متعارف را باختتام میرسانند میداند
کہ ما نیز ہم پایہ و ہم مقام اولیای عظام مثل حضرت غوث الاعظم و حضرت خواجہ بزرگ ناسب سید
حضرت خواجہ معین الدین چشتی و حضرت قطب الاقطاب حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کالی پتوی
شریعت طریقت حضرت خواجہ بہار الدین نقشبند و حضرت امام ربانی قیوم زمانی حضرت شیخ احمد
مجدد الف ثانی و غیر ہم قدس اللہ تعالیٰ سرار ہم جمعین شدیم دین مخلط الیت صریح و عقیدہ الیت ہیا
قبیح زیرا کہ در نیت ہم میگویند اہل خذلان بطلان ہم رسند چون در نیت سانی اتان ہم باشد بطور
این مرتبہ را نیتہای کمال ساطین بارگاہ قبولیت ایندونی سلاطین ملک عنایت سرمدی توان
فیمدہ شعراہ و سوف ترقی اذا انکشف الغبار افرس تحت یرجلك ادر حاتم ہر چند سادہ کہ
متعارف بوجہیکہ در این کتاب محرر شدہ اہل خذلان بطلان درین سانی بیہر نیت زیرا کہ اکثر
اشغال آن مزوج با دایہ شرعیہ و تعظیم شرع شریف است لیکن اینجا بیان حال نفس آن اشغال قطع نظر
از مزج آداب شرعیہ است پس حقیقت این است کہ بلایب حصول بہ معرفت ذات حاصل شدہ لیکن
و قبول چیزی است و رای این حصول مردودان در گاہ آہی را با نیتقام رسانیدن بشاہ آن است
کہ قرانی مساعی بکار برودہ و مارک شاہی سیدہ نزدیک است کہ گرفتار غضب سلطانی شود اگر از غلبہ
شہین خود تائب شود و روان شرعی و عباد کہ مقابل حکم سلطانی کردہ بہرین محکمہ عدالت سلطانی نگرد
و بہین است حال طالب غیر متدین کہ بمقام معرفت ذات رسیدہ آری چیزی عظیم و امری فخر است حتی
طالب متشرع کہ فی حقیقت ابتدا ترقی و کمال از نیتقام است این مرتبہ بمنزلہ اسجد خوانی است و مرتبہ
کہ از ابتدا ذکر تا اینجا شدہ در کمالیکہ مطلوب مقصود است معدود و نمی تواند شد و حقیقت این امر
و ضمن تمثیلیک مندرج افادہ آئیدہ است با حسن جوہ انشاء اللہ تعالیٰ و نفع خواہد گردید پس لا بد کہ این

اساطین بارگاه قبولیت ایروسی را سوای سلوک متعارف ترقیاتی و مقاماتی هست که بسبب آن قیام
و مقامات از زمره مقبولان حق گردیده بلکه بسبب امتیاز ایشان در همان مقامات امتیاز از سایر مقبولان
حاصل نموده اند پس همان ترقیات را بسلوگ ثانی میگوینم و القابیکه در زبان صوفیه برای این مقامات مقرر
منتهای آن قطب رسانده است که در سلسله افاضت رحمت الهی بود هر چه فالتضلع و بواسطه اش باشد و اگر تا وقت
که امتیاز در سلوک اول ثانی نمیکنند بلکه از سلوک ثانی بی خبر محضند میداند که به تمامی سلوک اول کمال
تمام میشود و نمیدانند که انتهای اول ابتدای سلوک دیگر است که مقصود و اصلی همان است احیاناً بسبب مقبولان
بارگاه الهی بدون سیر سلوک اول به مدارج سلوک ثانی ممتاز و مرفراز میباشند نمونه آن سخنانیست که شخصی تمام
عقل و همت را که از حضور پادشاه دور است و او سلطانیه رسیده و وی در انصرام آن امر آن جناب کوشش
نموده که بلبق نمک حلالی و قدویت بارگاه سلطانی مشهور خاص و عام رعایا و لشکریان شده مضبوط بسیار
از مقرران حضور گشته هر وقت که این چنین شخص حضور میسر خواهد آمد بعضی و امتیاز می فائز خواهد گردید که
سایگان سلوک اول را حصول آن متعذر است احیاناً در سلوک اول مدارج سلوک ثانی حاصل میشود و این
چنین شخص در سلوک اول ساکن است مطلقاً صوفیان است باعتبار مدارج سلوک ثانی حاصل نمیدانند آن شخص
صاحب عقل و همت است که پیش ازین شمه از ماجرای او رفته و بسبب غلوص نیست صفائی طوبیت بموجب شریعت
شریف است که اشغال سلوک اول را محض تعبد و تشرع و ابتغای الوجه اللہ تعالی می نماید هر قدر که تشریح این
کار صافی تر حصول مدارج سلوک ثانی سریع تر و اللہ اعلم بحقیقه اشغال و سلوک ثانی هر چه در مقصود شریعت و عبودیت
و حدیث است لیکن بطرز اول مضبوط نیست علیاً بطرز اول مضبوط و منحصر کرده نوشته می آید بعون اللہ تعالی حسب توفیق

مقصد در بیان سلوک ثانی راه ولایت

باید دانست که در راه ولایت و سلوک مترتب است اول الضبط و ربط بدون است ثانی منضبط نیست
با وجودیکه اصل مقصود منتهای همین سلوک است علی الدوام اهل ولایت آن سلوک کرده اند و اثر سیر فی اللہ
تا مند و حیاء تا برآوردن سبب تمام انضباط ثانی هر دو سلوک فیما بینهما مشتمل می شود و هر یک امتیاز از دیگری
نمیدانند بنابراین تمثیل تفصیلی هر یک باید شنید تا هر دو با هم ممتاز شوند و واضح گردد که اصل مطلوب توفیق بر

سلوک ثانی است پیش از مقصود این است که شخصی است از رعایا که وطنش از دارالخلافه دور است شوق بسیار به پیشانی
در دلش جا کرده طریق مطلب یابی خود را منحصر در حضور بادشاهی نگاشته سماعی رفتار شدن بحضور بادشاهی
گشته و اصل مطلوب آنکه مرکز خاطر است مکنون نگاشته حضور بی مطلوبی و اظهار می نماید و اصل مطلوب
پیش از رسیدن بحضور بادشاهی معنی مستور می دارد و بنابر مفاسدی که در اظهارش متوجه می شوند یا بنا بر آنکه
در اظهار آن فی الحال فائده متصور نیست اظهار آن خاموش می ماند پس بنا بر رسیدن بمنزل مقصود تدبیر سفر خواهد
کرد و از حال طرق رفتار هم منازل التفیض نموده تعیین راه است کرده اسباب سفر فراهم خواهد آورد و بعد فراهم
آمدن اسباب از خویش و تبار خصلت شده و وطن دیار را گذشته محبت همه آنها را از دل قطع کرده و همه آنها را
پس پشت انداخته قطع راه شروع خواهد کرد و در شناسی راه چپ و راست راه شهرها و باغات و اهنار و
عجایبیکه هیچ گاه ندیده بود نمایان خواهد شد بنا بر غرضی از اغراض مثل سیر و تماشایا دریافت احوال
مردم و شهرها و تحصیل خبر بر سفر متوجه همان شهرها و غیره گذشته از راه راست انحراف و زریده طول مسافت گوارای
خاطر خود ساخت و دور نیست که درین حالت آنچه ان مشغول به سیر و تماشایا و سیاحت گردد که مطلوب خود را
فراوش سازد یا آنکه با وجود یادداشتن بمنزل مقصود و نرسد تمام عمر خود را در مین سیر و سیاحت برباورد
و اینقدر مقرر است که بعسرت تمام و پس از انقضای مدت در از به منزل مقصود خواهد رسید و اگر از راه راست
منحرف نشد و بمنزل بمنزل راه راست طی کردن شروع نمود البته آثار و علامات دارالخلافه روز بروز نمودار
شده فزوده قرب حصول مطلوب بگوشش خواهد رسید و هر قدر که نزدیکتر خواهد شد آثاری که خاص
بدارالخلافه اند مثل فیلخانه و شترخانه و اصطبل و امثال آن نمود خواهند شد تا آنکه بدارالخلافه رسیده بوجه
وصول مقصود حاصل کرده مطمئن گردید و از متاعب سفر با رام و استراحت گزینید من بعد که بدین
خام رسید آن مکان را نظر به تجمل و آرایش حجاب است اجلال و شوکت اقبال شاهی یافته حاکم حقیقت سلطنت
یافت من بوجه بحضوری بادشاه فائز گردید باز بحضوری بادشاه رسیده و اصل مطلوب آنکه ظاهری گردیده پس
طریق حصول مطلب ثانی اصل خواهد شد پس مطلوب آنکه منتهای سلوک اول است طریق حصول مطلوب آنکه سلوک
ثانی است و تطبیق این بتثلی سلوک اول از ابتدا تا انتها مهیوید است چه تجسس منغد و طریق از طرق اولیاء

الله قدس الله تعالی هر از هم تاب بر شدی رسیدن طریقه معین کن بجز تفتیش حال رفتار و احوالها و تعیین یک
 از آنها است ادکار چهری باشد یا سری از زبان بود یا از لطائف یا سلطان الذکر بمنزل فرام آوردن سبب
 سفر است و خویش تبار و وطن دیار را گذاشتن بمنزله شغل نفسی است انحراف بچپ راست به منزل استغراق
 در کشف توحید صفاتی است حیوانات در وقایع توحید صفاتی انجمن استغراق میشود که از وصول بذات بحت
 جلالت عظیمه غافل میگردد و بسا که با وجود یاد آوردی حصول در همان قانع ماند و از آن رخ بر آید و بدشواری و دیر
 رسیدن البته خواهد بود و آنکه روی همت خود را از توحید صفاتی باز میدارد و بر راه راست منزل مقصود بدو
 انحراف می رود و آثار و علامات در انحرافت بمنزل حجب بی نهایت ذات بحت اند و آن هزارها هستند و
 آخرین حجب بمنزله دیوان خلص است آن نسبت بیرنگی است چونکه ذات مقدس حضرت حق جل شانیه چون
 بچگونگی است این حجاب اختصاصی ندارد آن ذات پاک میدارد و بنا بر آن نهایت لطیف بی کیفیت است و
 لهذا بیرنگی مسمی گردید و معلوم باید کرد که حجب نیست پیوستگی با دیگری نیست بلکه هر یک حجاب هر دو حجاب
 حدی دارد و همین که تا آن حد علاقه همان حجاب است مثالش از پردای درو ازای مکانات بادشاهی معلوم
 می توان کرد مثلاً هر پرده که در راه دیوان خاص خواهد بود علاقه آن پرده از جانبین تا همین خواهد بود و خدم
 و حجاب آن پرده متکفل نگهبانی آن حد خواهند بود و آینده را با اجازت یا مانعت از همان حد آگاه خواهند ساخت
 و آینده را تا بحد دیگر بصحابت اجازت خود خواهند رسانید تا موکلان اندرونی دیوان خلص آن آئینه را
 اجنبی نپذیرند و در آنداش مزاحم نشوند و حدود و صحرائی بیات از جوانب اطراف هم مثال آن تواند شد
 پس نسبت بیرنگی را چهین وضع ممتد تصور باید کرد و در مثال مرقوم ابتدایش از در انحرافت باید فهمید زیرا
 که خصوصیت در انحرافت هم بسا و شاه پیر ظاهر است و اما انتهای نسبت بیرنگی پسشاده و وصول بذات
 بحت است این است تطبیق تمثیل بر سلوک اول از ابتدای آنها اما تمثیل سلوک ثانی پس همان شخص معین
 بجزوری بادشاه هرگاه خواهد که سعی حصول خدمتی و منصبی انسلک در ملازمان بادشاه بعمل آرد و الا لازم
 که حضار در بار از هر کاره و چو بدار گرفته تا وزیر عظم از خود راضی سازد تا بروقت حاجت کلامی از زبان
 ایشان بجزوری بادشاه صادر شود و هر یک حسب بته خود سعی سفارش نماید و در مرضیات بادشاه بسیار سرگرم

و چالاکانند و درآمد و رفت و دربار و سیر و شکار و ملاقات حضار دربار و تکاسل و تعاضل نه و زرد و مبادا بدعا کاظم
 و آن دربار و اندرگر دیده از نظر اعتبار افتاده لائق حضور با و شاه نمائند و این معنی مخرجا خراجش از آن مقام
 گردد و نیز خریدار باید شد که از صاحب بته متفادت میباشد از صنایع و اوقیتیکه در وطن خود بود و همین قدر است
 فردی و قزاقی و نبی و مثال آن بعمل نیار و اگر مال گزار است مال اوسته سرکار بلا حیل و تکرار داده باشد و
 چونکه با این مقام رسید پس رضای می است که رعایت حقوق و آداب و تعظیمات نشانمانه که این معنی بجا آورده
 باشد و بذل اموال خیره را در رضامندی آن مقام مثل گذراندن نظر و تواضع و اهدای تحف و هدایا برابر
 خشن خاشاک شمار و در رضامندی آنها را بهتر از جان مال خود پندارد و حاضر باشی را مراتب است مستلاً
 ساکنان را اختلاف من وجه حاضر سلطنت اند و حاضران قلمه خاص فرقی از ایشان ملازمان و یوان خان ملا تر
 از آنها و نمانکه مستخدمت پس و دیوار استاده می مانند زیاد از اینان از آنکه روبروی میباشد فوق
 ایشان و کیسه حضور استاده نگاه خود را بر چهره باد شاه مقصود ساخته هرگز بجانب یگر التفات نمی نماید بالاتر
 همایشان پس این مراتب بته علامت اختیار کرده آنقدر مواظبت کند که در اول باد شاه الفتی بوی پیدا شود و
 قدر و وقع و بی دل باد شاه جاگیرد و معلوم باد شاه شود که این شخص بکفایت محبت فدوی من است باین وسیله او را
 اقامت مقام میسر آمده چه هرگاه همیشه با باد شاه نگاه دوخته خواهد ماند و التفات باد شاه بسوی او معلوم اهل
 دربار خواهد شد و خود اهل دربار هم از وی ضامنند خواهند بود مانند او را در آن مقام جان نر خواهند داشت بعد
 اطمینان از اقامت مقام او را لازم است که علی الدوله حاضر مانده چهره باد شاه را که این معنی بغور و مامل ملاحظه کرده
 باشد و قانع و جناب که در دربار میگردد آنرا هم شنیده حقیقت چهره باد شاه را که بعد هر خبر خوش یا ناخوش چگونه
 متغیر میشود بدقت معانی یافت نموده اوضاع تغیرات را سپهر قوت حافظه خود نماید و بعد هر تغیر حکمی بانعامی
 یا به تعذیب سزای یا صلح و جنگ یا بند و بست که از حضور باد شاه صادر گردد آنرا هم در یافت کند و در آن
 وقایع و جناب همه کارهای خرد و بزرگ نگاه دارد و در اخبار خوش از خبر صحت غلامی میل گرفته تا فرد صحت
 وزیر اعظم و در جناب ناخوش از مردن ستوری گرفته تا وفات وزیر اعظم علی بد القیاس از زگر قنار شدن کسب
 بری گرفته تا زگر قنار آمدن دشمن زور آور صاحب ملک لشکر و از غارت شدن روستای و صحرائی و در

دراز تا هجوم دشمن برقله خاص بکجا حاط آنرا قصد کند و بسا چیزهای باشد که بآن جزای یا سزای واحد مترتب
 میگردد و بنا بر آن تغیر چهره بادشاهی در آن چیزها متفاوت نمی شود پس بندارد که در هر جزو واقعه تغیری جداگانه
 خواهد بود بلکه اگر دوبار تغیر چهره با یکسان باید معلوم کند که این هر دو جزو یکسان اند تفاوتی در جزای سزای آن
 نیست بر همین عمل مواظبت و مداومت و رزق تا که حسب کار و فطانتی ملکه مرضی شناسی بادشاه در وی پیدا
 و بر مراد بادشاه در وقایع و سوانح آگاه گردد و این گاهی بجدی رسد که از تغیر چهره مراد بادشاه خلاف معنی لغوی
 اصلی که در کلام بادشاهی است دریافت وی شود مثلاً گاهی بادشاه میفرماید که خدمت گزاری این روز و پنجوی باید
 کرد و غرض آنست که این کما یعنی تعزیر باید داد و هرگاه ملکه مرضی شناسی حاصل کرده کاریرا از کارهای سلطنت
 سرانجام خواهد کرد عنایت شاهی اصناف مضاعف از آنچه سابق بود بر وی بچویش فرماید آمد و سعی سفارش
 اهل دربار مددگار خواهد شد لا بد بخدمتی منصبی بادشاه او را خواهد نوشت اصل مطلوبت و تمام این شیب فرا
 و محنت متاعب برای آن کشید بود انشاء الله تعالی فائز خواهد گردید و من بعد حسب حال خود بر همان خدمت مستمرا
 ماندا ترقیات کرده از منصبی انتقال نموده بمنصبی اطلاق خواهد رسید همچنین است حال سلوک دوم ساک را
 لازم است که بعد رسیدن بر مرتبه مشاهده و اتمام سلوک اول سلوک ثانی کند و از لزوم این سلوک است اختیار
 عزائم شرع در هر باب از امورات مہیات توضیحش آنکه اتباع شرع شریف لازم ایمان است و ساک را لازم
 که کدام متبع شرع شریف باشد و کمال اتباع شرع مقدس سلوک اول با تمام رساند و در سلوک ثانی عزائم شرع
 را کما یعنی مستحکم گیرد و این عزیمت گاهی از دل می بود و گاهی از جوارح مثلاً ادب مصحف اینقدر که بی وضو مس
 نکند لازم شرع شریف است هر مسلمان را باید که بی وضو مس نکند و ساک سلوک ثانی را آداب زانده باید و آن
 نیست که در وقت گرفتن مصحف متوجه بکار دیگر نشود و بوضع تادب نشیند و در دل خود عظمت کلام الهی حاضر است
 و از آن عظمت مصحف انتقال کرده و نارت و ذنابت خود را تخلیل نموده قدر این نعمت عظمی را بشناسد که در دست
 من بیچاره دست خیس است این چیز معظم و مطهر محض بفضل حضرت حق تعالی رسیده و امر نه از خود برگزیدنی است
 این نعمت نداشته ام و باین قسم تصور سیند اش از فرحت بالمال شود کمال عظمت مصحف نصب بعین و گردد و این
 چنین معانی اگر خود بخورد و ذهن می آید از هم اولی و اول مدعا و الا بتکلف این معانی را در ذهن و آرد و علی هذا القیاس

عظمت هر سرسوره فیه و شافع بودن آنها را بحضور حضرت حق جل شانہ یاد آورد و عظمت نماز و زکوة و روزه و حج و
 جهاد و سایر شعائر شرع بر همین منوال عققاد کرده باشد و از همین است تعظیم شرع شریف مطلقاً و تعظیم کلمه انبیا
 و رسل علی الصلوٰۃ و السلام و از عظمت است بذل اموال و اختیار طریقه ایشار قدر زکوة بشرط خود بر مسلمان فرض است
 و بذل اموال در رضای حضرت حق جل شانہ عزیمتی است که سالک سلوک ثانی را لازم است اهتمام نوافل تمام مثل
 تجمد و غیره نیز از همین باب است اجتناب منہیات را هم برنگی دیگر بر خود لازم شمارد تا که از باب عزیمت شود
 مثلاً و سوسه زنا اگر بخاطرش گذرد و پشیمان گنہگار شود که گویا نجاست برای خوردن پیش می نهاده اند بر همین
 قیاس باید که در تمام منہیات را و نیز سالکین سلوک را باید که در ادای حقوق انبیا و اولیا بلکه سایر مومنین
 تعظیم ایشان کوشش بلیغ کند که همه ایشان سماعی و شافع وی شوند و سعی و شفاعت انبیا و اولیا پر
 ظاہر است اما سعی هر مومن پس عای خیر است پس به توقع دعای خیر که کار آمدنی در آن مقام است تفقد و
 خاطر داری هر مسلمان کند و به حقوق و تعظیبات در اتباع غرام شرع شریف مودا میشود و چنانچه به نزدیکی دانسته
 شد و قرآن سوره نماز و روزه و غیر ما همه آنها مرتبه شفاعت دارند پس همه آنها را از خود راضی سازد و
 مرتبه رضای این مقام از بیان سابق واضح گردید و حال مدار این سلوک مراقبه وجه اللہ است و معنی وجه اللہ
 مناسب لغت توجہ حق تعالی است یعنی بسوی بنده و آن را از آثارش یافت باید کرد و آثارش بوجوب فحوا
 کریمہ اینمائے لَوْ اَفْتَمَّ وَجْهَ اللّٰهِ ہر جا موجود است مثلاً اگر بنده در حال چشم و بینائی خود غور کند با مقبول
 داند که این نعمت عظمی محض بخت وجه اللہ است یعنی حق تعالی بر حالش متوجہ شد و روی بسوی می آورده
 که این نعمت او حاصل گشته و الا این بنده بیچاره بوجه من لوجوہ استحقاق آن نداشت استدعای آن نکرده
 بود و خواهش تقاضای آن اصلاً در دستحق نشده و نہ احدی شافعش برای بخشیدن این نعمت عظمی بحضور
 حق تعالی گردیده و نہ این در مانده محض توسل بجزی نموده پس نیت این قسم نعمت عظیمه فی غیر مگر محض بفضل شامل
 و رحمت کلاماً و جلت الآوہ و علی هذا القیاس ہر اراد ہر از نعمت است بر نعمت ہمین حال دارد و بلکه فی تحقیقت
 ہر چیز کہ در عالم موجود است اگر بخوبی در آن غور کرده آید ہویا شود کہ ہم آن در حق این بنده نعمتی است جلیل القدر
 پس ہر چیز از فلک ملک گرفته تا خشن و خاشاک نعمت برای اوست حضوریت باوی دارد و با وجودیکہ استعداد

و سعی و خواهش او را هرگز در آن خلل نیست پس نعم الهیه خود من کند و علی الدوام پیش نظر خود دارد که رحمت الهیه
 بر مرتبه که میان آن متعذر است بلا سبب بلا جهت بحالم متوجه است تمام انام از همان رحمت فائز اند و هیچ کس
 نیست که در وی نعم متکاثره وجود نیست اگر شخصی بود که بسبب کثافت طبع این چنین نعم را در خود کجا و کجا درین نتواند
 پس باید که در غیر خود لحاظ نماید و اعلا و ارفع هم آن جناب سالت آب صلی الله علیه و سلم اند پس حالات نجاست
 را صلی الله علیه و سلم از وقت تولد بلکه از صین علوق تا آخر آن یاد آورد که این چنین نخلبلیه معید و حصا محض از
 دریای بیکبار رحمت الهیه چه قسم بلا در خواست دعا و بی استحقاق و استدعا و بی سعی سفارش احدی چه گویند بخواهد
 فائز میشد و مجرد تولد چه قسم برکات عنایات با وجود با وجود نجاست منضم ساخت که آن برکات شامل حال جمعی
 کثیر میشد و موجب محبت اعتقاد میگردد و درین نعم که در طفلی و صغیرین بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم فائز میشد
 بقیاس نعم دیگر امری سهل است چندان وقع ندارد با وجود آنکه فی نفسها نعم جلیل القدر اند با بجز این چنین نعم
 جلیله فخریه تصور کند که اینهمه بلا سبب بلا وجه محض از رحمت کامله ذاتیه حضرت حق تعالی است چون وجه الله سبحو
 بنده میشود و این قسم انعاما با بهره ظاهر بلا استحقاق و بلا استدعا و دعا فائز میگردد و پس خلاصه معنی وجه الله شانی است
 از شیون رحمت الهیه که بلا سبب بی جهت بی سابقه استحقاق و استدعا و تقاضا و دعا و شفاعت و توسل مقتضی
 و فیض انعامات جلیله متکاثره میگردد و مراقبه وجه الله ملاحظه همین شان است اصل انعامات ایجاد است
 از کم عدم و این معنی وجه الله عام و شامل تمام موجودات است فاما جهت تفاوت تفوق بعضی بر بعضی
 دیگر در وجه انعامات معنی وجه الله نسبت هر کس علاقه میباشد و گمان نبرد که در نیصورت عبثت در
 فعل حق تعالی لازم خواهد آمد و عبثت سفاقت است ذات الهی جل شانہ از ان منزه و پاک زیرا که حکم و
 مصباح افعال الهیه چیز دیگر است و استحقاق و استدعا ای این کس بر وی انعام میشود و چیزی دیگر اگر فی الواقع
 حکم و مصباح منظور است پس پیدایش حق شایسته خصوصیت باین کس هیچ ندارد و مثلا خلق ارباب دانش و
 کمال نظر حکم و مصباح منظور آن حکم حقیقی است فاما اگر غیر اینکس را علم و دانش عطا میفرمود بلکه در حیوانات کمال
 میداد و همچنان هیچ امر نبود که دست خدا را بصل شانہ از ان سو مصرف ساخته باین سو متوجه سازد و این نعمت
 با ایشان رساند پس عنایت محضه رحمت صرّفه است که هر کس با انعامات با بهره متکاثره نواخته و بسیار علی

نعم هر یک را تخصیص نمودیم نشان آنکه متبع رحمت ملا لا غرض است بوجه الله مسمی کرده شده و آثار و جود الله تمام نعم ظاهر
 و باطنه اند که لا غرض خاص شده اند و وجه الله از همین آثار شناخته میشود و مقابل آن جود عبادت یعنی رو آوردن
 بنده بسوی خدا جل شانہ و بیانش آنکه هر بنده مومن خواه دنی الهمت باشد خواه عالی همت بنا بر تحصیل چیزی
 عبادت حق میکند و او امر او بجای آر و اما دنی الهمت پس بنا بر خوف نار و طمع جنت اما عالی همت پس
 بنا بر تمنی حصول عزت و جاهت عند الله و دخول در زمره اهل صفا و اجتناب از فسق و رسلک ملائک
 خاص وی الاعتبار هر چند خلاص از نار و فوز بدرجات جنت بر حصول عزت مذکورہ یقیناً مترتب میشود بلکه
 از توابع و آثار آن است لیکن اب باب همت عالیہ را باین امور التفات نمی باشد بلکه منتهای ایشان همان
 انسلک رسلک خاصان است پس لای بد در دل بر یکی ازین هر دو فریق انستی و لغتی با خالق خود حادث
 میگردد و در روز بروز افزون میشود تا اینکه در حق بعضی بندگان شده شده تمام مراتب تمنی و طمع خوف از
 دلش محو و نسی میگردد و محبت الفت حضرت آنچنان در دلش مستحکم نشیند که او امر را بجای آر و حصول
 هیچ مرتبه از مراتب قرب ثوابی از ثوابات جنت هرگز بخیرالش ننگد و هر چند حصول عزت اعتبار بر آن
 قطعی و یقینی است چنانکه حصول ثواب حصول عزت اعتبار فاما و ادای او امر از خاطرش تمنی حصول عزت
 و اعتبار و تصور ثواب بالکل میرود و همچنین از منہیات پرهیزی نماید و صرف منع او تعالی ملحوظ میدارد و هر چند
 محفوظ ماندن از مذلت ملا اعلی و سقوط از مراتب اهل عزت اعتبار و نجات از عذابا مقرر بر این مرتبه فاما
 این بنده را هرگز تخمیل نیست محض شاد و نارضای حق تعالی مقصود و گشته همینکه میداند که در بجا آوری او امر
 حق رضای اوست آن ضارا بهتر از هزاران ترقیات در مدارج قرب عزت و درجات ثواب جنت در حق
 خود می شمارد و هر گاه نارضا مندی او تعالی در کاری تصور میکنند نارضا مندی را بدتر از هزاران ^{ذلت}
 یعنی سقوط از مراتب اهل عزت اعتبار و دخول در زمره اذلالا بلکه بدتر از هزاران عذاب و دوزخ می پندارد
 پس چنانکه وجه الله توجبه رحمت الهیست بسوی بنده لا غرض همچنین جود العبد رو آوردن بنده است بسوی
 خدا تعالی محض بنا بر رضای وی بدون تمنی مرتبه از مراتب عزت و جاهت اعتبار و بی توقع از حصول ثواب
 جنت نجات از عذابا رو همانا که همین مضمون اشارت است درین آیات **الَّذِي يَدْعُكَ يَتِيمًا قَاوِي وَوَجَدَكَ**

ضَالًّا فَهَدَىٰ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ این هر سه آیت شاره است بوجه الله تعالی و هر سه آیت اخیره شاره است
 بوجه بعد و چون جبهه الله بآرا آن در مقابل آن شناخت پس طریق مراقبه آن نیست که نظر خود را به آن نشان که
 منشا رحمت لا الغرض است متوجه سازد و علی الدوام نگاه خود را بآن دوخته طبعی و مسائل بزبان حال قال
 باشد که هرگاه اینقدر نعم جلیله برین یا غیر منج استحقاق و دست دعا رحمت فرموده پس فلان نعمت عطا فرما
 هر چند جلیل و خفیه است من نهایت نالائق و عاجز فاما انعام عام تر است هیچ نمی باید و موقوف بر هیچ امر
 نیست و این مراقبه گاهی بلا جهت می باشد گاهی بقید بختی از فوق یا تحت موافق توجه باطن مراقب
 متصور میگرد و بسبب این مراقبه عنایت خاصه از جانب حق تبارک تعالی متوجه حالش میشود و عنایت خاصه
 را صورت خاص می باشد مثل خلقت حضرت آدم یا آنکه تمام مخلوق از قدرت حق تعالی آفریده شده فاما
 چون عنایت خاصه در خلق حضرت آدم مصروف شد صورت خاصه آن بظهور می آید و همین خصوصیت
 اشاره است در قول حق تعالی که خَلَقْتُ بَيْنَهُنَّ وَبَيْنَ مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ حضرت ختم المرسلین معراج
 و اختصاص حضرت موسی بکلام بر کوه طور و بسبب همین عنایت خاصه عظمای بارگاه از روی زیاد تر از
 وی راضی میشوند و از مقام در آنجا مانع نمی شوند و بعزت و قارا و را جا میدهند پس برین مراقبه التزام عزم
 شرع شریف و ارضای عظمای بارگاه الهی مواظبت مداومت و زود و این بمثابة ارضای اهل دربار و ملا
 چهره بادشاه است فاما پادشاه را بسبب جهل که لازمه بشریت است اطلاع بر حال مال کسی نمی بود لهذا ابو
 حاضر باشی و خوشنودی خاطر پادشاه از وی بجز تجویز حاضر ماندن بسبب اندیشه بدینتی و نیانت جنابش اشخص نمیبص
 او را نمی تواند تا که بعد هر روز زمان خوبی جلی او به بخر برسد و امن از طرف وی حاصل ید بخلاف عالم الغیب که
 علمش محیط ظاهر و باطن هر کس است در آن بارگاه بجز در کبره مراقبه وجه الله از بنده بجز بی سرانجام یافت
 گمانی نیست درست شد و قبول بارگاه از روی گردید و حقیقت باطن بنده خود در آنجا هویدا است پس نوری
 مقدس زلی که در ازل نصیبه بر مومن بمقدار شده بوی مرحمت میشود و آن نور تخم عقل است و عقل شجر آن
 ایمان شجر آن و آیه رَبَّنَا آتِنَا لِقَاءَ رَبِّنَا بِرَحْمَةٍ مِّنْ رَبِّكَ إِنَّكَ سَمِيعٌ عَرِيمٌ نور را شماره می فرماید پس این مراقبه جبهه الله را آن نور
 مثل ستار قبا بان زود در نمایان میگرد و در آنجا است نزدیک میشود تا که بر میثانی مقام سجده گاه رسیده

در تمام بدن ساری شود و مانند نور بصری که در کمال الوان منو است حاصل فی دریافت مرضیات حق است
است مانند شجاعت که برای انصرام جنگ مخلوق است و سخاوت که برای نفع رسانی خلایق مجبول است این نور
برای دریافت رضای او تعالی است و طلقش آنکه هرگاه قصد کاری خواهد کرد یا با امری متوجه خواهد شد تغییر
نمایان در تجلی که محاذی کمال است پیدا خواهد آمد و این قسم تغییر خواهد بود که ازان رضایان رضایان را توان فهمید
بعضی شخاص اینچنین میباشند که محامله ایشان از قلب تجا و زنده و ایشان را از چهاره برینا یا از خاکه میسازند
مثلاً هرگاه قصد میکنند که کار معین بعمل آرند اگر رضایان متعلق است بشاخصت انشراح در قلب ایشان و نور
رغبت بسوی آن کار در دل ایشان پیدا میشود و اگر از رضامندی بان متعلق است متعلق لغت و لغت و
ریدگی لاحق حال آنها میگردد و آنانکه حال ایشان تجا و از قلب کرده است بمقامات عالیه رفیع رسیده اند
پس ایشان رضای رضای حق جل و علا بر صلیت تغیرات در تجلی که محاذی کمال ایشان است دریافت
می نمایند و این تغیر که در تجلیات حادث میشود ذات پاک حق جل و علا ازان منزله و مبر است تفصیلاً
آمار عامه که از ذات پاک بچون و بیچگون صا و میشود در ان آثار تغیری اصلاحی شود و چنانکه آن کما کمال
وصف او است همچنان نسبت آن آثار بر یک صف است که از ازل تا ابد گاهی در ان تغیر نیست ما بر نسبت
امور خاصه پس تغیری میشود و مثال این تغیر عدم تغیر آفتاب است آفتاب بر یک وضع و بر یک جا است آثار
عامه آن حسب استعدادات اشیا نهایت مختلفه این اختلاف مقتضی اختلاف ذات یا وضع و مکان آفتاب
نیشود و روزی ستیزه اشخاص از وی مطلوب خواهد شد بنا بر ان وضع و مکانی مبدل خواهد گردید و
قریب سر اهل محشر خواهد رسید همچنین بر آن ظهور آثار خاصه مبدل تغیر میشود و این تغیر در ذات پاک نیست
تعالی شأنه عن ذلک بلکه ظهور و تجلی آنرا صورت خاصه می باشد در آن صورت تغیر پدید می آید و این تغیر در ذات
نیست تمیشتل انسان است چه آنکه مبر من است این جسم عنصری نیست زیرا که بعد موت جسم موجود می بود و حکمیکه
بر انسان مرتب میگردد همه مبدل میشود پس حقیقت انسانی که مشار الیه بن می باشد بود اسط این جسم عنصری
مستور و مخفی گشته و با وی اتحادی پیدا کرده که محامله با جسم میشود و مغسوب بان حقیقت میگردد مثلاً می گویند
که نرودید رفتم و پیوسته بادی نشستم و در چنین چنان کردم و همین که انسان فوت شد با وجود بقای جسم

بر حال خود هیچ حکم از احکام مزبور بر جسم نمی توان کرد آن وقت هیچ کس نمی آید گفت که نزد زید رقم و پوسته
 با وی ششم ذات منزله آن همچون و چگونه در صورتی و لباس متستر شده نمایان میگردد اینقدر فرق
 است که حقیقت انسانی مقید بکسی میباشد پس نمی تواند که بواسطه جسم دیگر احکام خود را جلوه دهد و حضرت
 حق جل شانزه مقید به هیچ صورتی نیست بر اطلاق خود باقی است هر صورت که می خواهد کلام میفرماید و در همان صورت
 تغییر میشود و از اینجا واضح شد که بنده را با خالق خود محال است که اخص خصوص را در پیش می آید تا از ان ذات
 دور تر میباشد پس این بنده با کمال رضا و نارضائی حق تعالی در هر امر معلوم میشود و متوجه نگردد که احکام شرعی
 متفاوت و مبتدل خواهد شد زیرا که احکام شرعی بهمان طور است که از شارع ثابت شده و این رضا و نارضائی
 امور مباحه پیش خواهد آمد مثلاً معلوم این بنده خواهد شد که این وقت بمقام فلانی رفتن موجب ضایع حق تعالی
 است بجای فلانی رفتن گو مباح شرعی بود و بجز نارضائی او تعالی خواهد شد و علی هذا القیاس در
 هر امر اورا بصیرتی حاصل خواهد شد و این دریافت از کوشش جهاد نیست بلکه بمنزله دیدن از چشم ظاهری
 است و سالک را چون این کمال دست میدهد بر مرتبه مکالمه فائز میشود و وی من جمیع کلمات می بود که کلام حقیقی
 در میان نیاید چه فهمیدن مدعا و مراد از اشارات و اوضاع نوعی از کلام است گاهی کلام حقیقی هم میشود و گاهی
 مدلول کلام مراد و مدعا را هم دریافت میکند و هرگاه این بنده کامل بر رضای حق تعالی مطلع شده کار
 بهوجبک آن ضامن انجام خواهد داد و کارگزاری او بر منصفه ظهور جلوه خواهد گرفت عنایت الهیه بوفور و کثرت
 بر حالش بچویش خواهد آمد و عظمای آن برگاه خود شافع و ساعی می هستند و عمل و بیکار گذار شدن شخصی را مدنی
 مخالف حکمت است مقرر او را بجدتی عزت خواهد بخشید و آن خدمت حسب حال می خواهد بود من بعد او را تو
 و اتم بر برهان خدمت خواهد ماند یا از منصبی عالی تر ترقی کرد و منصبی سدا که فوق آن منصبی بر او بی نباشد و درین
 مقام اهل ولایت را بر توبت دست میدهد اگر بر سایندن امور که بر ایشان تکشف میشود و امور نباشند و اگر بر سایندن
 آن امور شوند پس به بر تدریسالت ترقی می نمایند و اگر با وجود آن بمجا صدمه مقابل هم حکم شود به بر تواد و الواعزی مقرر
 میگردد و درین مقام بعضی خلیفه الله میباشد و بعضی خلیفه الله نمی باشد خلیفه الله آن کسی است که برای انصرام
 جمیع مهام او را مقرر کرده اند تا میسا زندگی که این چنین نباشد پس می خلیفه الله نیست اگر چه حیوانات را که از دست

خلیفه الله سرانجام می شود از دست دیگری سرانجام می کنند تا آن که خلیفه نبیند آری حساب
خدمت بلایست بود و شائش بظاہر آنست که گاهی بادشاه کار وزارت را از خواص خود میگیرد و پس بخویش
هر چند کار وزارت را سرانجام داده فاما وزیر نشده و این مقام نهایت راه ولایت است راه ولایت بعد از
ایچ کمالی نیست و الله تعالی اعلم

باب چهارم در بیان طریق سلوک راه نبوت

و آن مشتمل بر شش افاده است

افاده ۱ طالب نبوت را بعد تهذیب اخلاق و ملکات قلبیه ادای عبادات شرعیه بطریقیکه در باب
ثانی معلوم شد اول چیزیکه لابد است سوخ قدم در مقام توبه است تفصیلاً آنکه اول طالب میظرفی را باید که منہیات
شرعیه را خواه از قبیل اعتقادات باشد خواه از قبیل افعال اقوال خواه از قبیل اخلاق و ملکات خواه از قبیل
افراط و تفریط در عبادات اینهمه را از کتاب سنت تمییح و تفتیش نماید اگر خود عالم بکتاب سنت است فبها و الا از
علمای محدثین استفسار کند بعد از آن لغام حضرت حق و تربیت جو او مطلق که در باره این ذره بمقدار بندگی
شده بار بار بملأ خدر چست تصور درست و زدهن خود مستحکم سازد و کمال عجز و احتیاج خود را بسوی آن حاج نیاز
رو بروی بصر بصیرت خود مرقه بعد آخری پیش آرد بعد از آن در خلوت نشسته در نفس خود ملاحظه نماید که ناخوشی
مثل این منعم حقیقی بی نیاز تحقیقی در حق مثل این عاجز بمقدار که از ستر پاپا احتیاج در احتیاج است چه قدر و منکر
و مستقیم است و این منعی را در ذهن خود چنان مستحکم سازد که عظمت ناخوشی آن منعم حقیقی در ذهن او
قرار گیرد و حاکم اگر وقوع آن ناخوشی را تصور نماید در احاطت قشعریت پیش آید باز از صمیم قلب چنان اذعان
نماید که همه منہیات شرعیه موجب همین امر میشود که از تصور وقوع آن مو بر تن می خیزد باز این امر را در ذهن
خود مستحکم سازد و حاکم قبح این منہیات عقل و قلب را فرا گیرد و در باطن او به نسبت آن منہیات خونی و وحشی
پدید آید حاکم صد و آن منہیات را از خود بجای وقوع خود در تپه که جان مال و آبرو از تپه دل شمارد بعد از آن عظمت
قرآن مجید و فرقان حمید را تصور نماید و از صمیم قلب ملاحظه کند که این صفتی است از صفات از لیه ربانیه که آنرا
بعالم امکان هیچگونه مناسبتی نبوده حضرت حق جل و علا محض جنایت خود را کسوت زبان عربی همان صفت

از بی و کمال ذاتی خود را انزال فرموده هموزاد وسطیما بینه و بین لجا و گروانیده بشنا به آنکه بادشاهی عظیم القدر
دستار خود را بگیرد و یکطرف او را بدست خود نگهدارد و جانب دیگر را بدست فقیری مغلس عاجزی بی مایه که هرگز
لیاقت التفات بادشاهان نمیدشت دهد و او را امر فرماید که هرگاه ترا حاجت پیش آید همین ستار را حرکت دهی
و مرا همین جبهه حاجت خود مقبئه سازی که فی الحال بسوی تو توجه خواهم نمود و عنایت خود مصروف خواهم ساخت
پس اگر در حال این فقیر نیکامل کرده آید و از قانونی در بی اجماع مسافتی و زریده شود و و اشکاف گفته شود که
اگر چه بظاهر در دست آن فقیر جانب ستار است لیکن فی الحقیقت در دست او خود پادشاه و پادشاه است و
انقصه عظمت این کلام پاک ذمه را بجدی مستحکم نشیند که وقتیکه نظر بسوی مصحف میکند و تعلق آن کلام پاک را با آن مصحف
ملاحظه مینماید بصراحت از نظر آن مصحف خیره میشود و سینه او بسبب عظمت آن کلام پاش پاش میشود باز اگر این لحظه
میکند آن کلام پاک بوسط مصحف در قابوی من است هر وقت که متوجه شوم او را بر زبان خود بی کلفت می
آرم و هر وقت که قصد کنم بدون بدل و نفس دست خود را باورسانم و او را بر سینه خود بنهم البته او را بسبب
این ملاحظه بر حال خود تعجبی و حیرتی دست بدشنا به آنکه یا قوتی در خشان بدست مغلسی کم مایه افتاده باشد پس اگر
او را می بیند نظر او بسبب خشان آن یا قوت خیره میشود و اگر افلاس کم مایگی خود را ملاحظه کرده با لکیت خود را
بر آن یا قوت تصور کند در با دید حیرت و تعجب سرگردان میشود و چون عظمت این کلام پاک را در ذمه او در کمال
تقریر یافته و ذمات او را بر خود را بسبب همین کلام پاک بجا بآن صمدی نیاز خوب فهمید باید که غم تو بکنند
طریقش آن است که قومی را از امام متبرکه اختیار کرده مصحف مجید را همراه خود گرفته در مکانی خالی داخل شود و حاجت
نیاز پیش از پیش بجناب عالمین بجا آرد که بار خدا یا من همه روزه عاجزم و تو بر همه چیز قادر تو به که قدم اول راه نبوت
است بمن عنایت فرما و عنایات بنیایات خود را ملاحظه فرما نه عدم لیاقت مرا که استعداد و لیاقت هم بدست تو است
شعر تو چون ساتی شوی در دنگ ظریفی نمی ماند، بقدر بحر باشد و سوت آغوش ساحلها ده بعد از آن
صلوة التوبه بنیت تکفیر سیئات و حصول حقیقت توبه کمال خضوع و توجه قلب تا که عزیت بگذارد و در اکثر اوقات
صلوة دل خود را بسوی طلب تکفیر سیئات حصول حقیقت توبه متوجه دارد بعد از آن همان لغات حضرت
حق و شدت قبح ناخوشی او و کمال تنفر از منیبات شرعیه ملاحظه نماید اگر حالت مرقوم الصدور در باطن برسد

و ظاهر و باطن و را فرا گرفت تمام خیال از قلب دهم او در همان حالت فرو رفت بنها و الا این امر را بر روز دیگر
 حواله کرده مراجعت نماید باز روز دیگر همچنین کند تا که همان حالت رود بعد از آن در اثنای همون حالت
 عظمت کلام مجید و دناقت ارتباط او را در میان خود و در میان با عزت ملاحظه نماید و وقتیکه عظمت
 آن کلام پاک و ساطت او فیما بین الرب عباده سینه او را مال مال سازد و سرور و ابتهاج بلاست آن کلام
 پاک کاسه سر او را پر سازد و پس نظیریکه منزه بجای تعظیم قلبی باشد بر مصحف مجید اندازد و بگوید که بار خدایا
 این کلام پاک تر از حضور تو شفیع خود ساختم و وسیله خود گرفتم و باین جل متین تو خود را محکم بستم بعد از آن
 اتباع عزائم شریعت اجتناب منیبات آن نسبت این طالب که تمسک بر خص بلا ضرورت نیز در حق
 او از جمله منیبات است محلا ملاحظه کرده عقد توبه کند تصویرش آنکه چنانکه شخصی التزام ایقاع قلبی با اجتناب
 از چیزی بر ذمه خود میکند و جهت ثوق آن التزام قسم حبش یا بر آن یاد میکند مثلاً اگر مومن پاک است
 قسم حق تبارک تعالی یاد میکند و اگر حبش یا نزدیک او فرزند یا مال یا آبرو یا جان خود است قسم همون
 چیز یاد میکند و اگر عاشق است قسم معشوق خود یاد میکند البته نزدیک یاد کردن این قسم منعلاظ همتی بر ایقاع
 آن فعل یا اجتناب از آن امر از ته دل و شل میخیزد و با کلام او مختلط نمیشود که او را عقیدت میدین میکنند
 همچنین همت توبه از ته دل خود بر آورده و بقرآن مجید توسل کرده بزبان خود بگوید که بار خدایا بر عنایت
 تو توکل کرده اتباع شرع را بر خود لازم گردانیدم و جانب شرع را بر جانب نفس و جان آبرو فرزند و
 عیال استاد و پیر و آقا و بر جمیع مخلوقات ترجیح دادم بار خدایا من محض عجزم و بر عنایت تو توکل کرده
 التزام این امر عظیم بر ذمه خود کردم پس محض کرم خود این عقد را با تمام رسانی بعد از آن و راعی الدوام
 بر احوال عقد توبه التفات ضرورت است که در حضور ملاک لاملک که قادر علی الاطلاق و عالم اسرار و انقیاد شید
 اعتقاد سیرج الانتقام است این عقد را منعقد کرده ام مبادا که سر موی از آن تجاوز کنم و در آن نقض عهد بزرگ
 من علی الدوام باقی ماند بشما بجز آنکه شخصی محکم بادشاهی عالیشان صفا قدرت انتقام چلکه داده باشد که فلان

چیز خواهم کرد و طمان چیز نخواهم کرد و البتہ در حرکت سکون هر قول و فعل ملاحظہ آن چلکہ می ماند یعنی هر گاه که
 قصد هیچ فعلی یا هیچ قولی یا هیچ حرکتی یا هیچ سکونی در دل و خاطر میکند اولاً او را در میزان عقل خود می سنجد که
 این موافق آن نوشته است یا مخالف آن بعد از آن او را بر روی کاری آورد و نیز او را میباید که خصوصیتی
 زائد و مناسبتی تو به نسبت قرآن مجید در دل خود مستحکم سازد مثل مناسبت طالب با شیخ خود مثلاً شخصیکه در
 طریقہ قادریہ قصد بیعت میکند البتہ اولاً در جناب حضرت غوث الاعظم اعتقاد وی عظیم بهم میرسد و وقتیکہ آن بیعت
 بوقوع می آید مناسبتی زائد بر اعتقاد سابق او را بهم میرسد که خود را از زمره غلامان آن جناب از جماعت
 حلقہ بگوشان آن عالی قباب می شمارد همچنین اعتقاد عظمت قرآن اگر چه بر هر صاحب ایمان یا من واجب است اما این
 طالب آن کلام پاک مناسبتی دیگر بدست آمده بعد از آن همین تو به را بر دست عزیز که در اتباع کتاب سنت
 اجتناب از بیعت متمسک در زمان جزو زمان از امثال او قرآن باشد اظهار نماید پس قرآن مجید را شیخ حقیقی خود
 بداند و آن عزیز را شیخ ظاهری پس لای بد که اتباع قرآن را اصل خواهد دانست و اتباع آن عزیز را
 فرع آن و پیر ظاهر است که چون فرع و اصل با هم متعارض میشوند فرع از درجہ اعتبار ساقط میگردد و نسبت
 تصویر مقام تو به بر چه سبب مناسبتی در طریق است در عقد تو به باین چه فوائد بس عظیمه و منافع بس جلیله است
 از عمدہ آن حصول استقامت در تو به است تفصیلش آنکه به تخریج صحیح محقق شده که وقتیکہ طالبی بر دست عزیزی
 بیعت میکند عنایت زودانی بسبب جاهت آن عزیز بسوی این طالب متوجه میشود و او را از مواقع ارتکاب
 معاصی منطمان طلبت نهیات بالزاع لطائف عینیه و حل قدسیه باز میدارد و این امر بدو و به تحقق میشود و یک
 آنکه آن عزیز با وجود و جاهت عند اللہ کامل النفس فی التاثر صاحب کشف صحیح باشد پس حق جل و علاه ان
 عزیز را بر وقوع آن طالب منطمان نهیات مطلع سازد و بحفظ او از ارتکاب معاصی امر فرماید پس آن عزیز بتوجه
 از تدریسات خواه در منام خواه در قیظ در میان آن طالب آن قباح حاصل گردد و دیگر آنکه حق جل و علاه بسبب عنایت خود
 بسوی آن عزیز از غیب لطیفه بر روی کلی را آرد که موجب حفظ آن طالب گردد و این لطیفه بوجه من الوجوه

منسوب بان عزیز شود گو که آن عزیز اصلا برین معامه اطلاعی نداشته باشد بلکه ظهور این لطیفه بر وجهی که نسبت بان عزیز باشد محض برای زیادت جا بهت آن عزیز از پرده غیب هویدا شده چنانکه منقول است که حضرت یوسف علیه السلام چون باز اینجا در خلوت تنها شدند و آن عاشقانه به حال طامع حصول حاصل گردید صورت حضرت یعقوب علیه السلام انگشت خود را بدندان گرفته پیش روی حضرت یوسف علیه السلام هویدا گردید و باعث بر هم شدن آن معامه شد حال آنکه حضرت یعقوب علیه السلام اصلا بحال یوسف علیه السلام خبر نمیداشتند بلکه حضرت جبرئیل علیه السلام بصورت حضرت یعقوب علیه السلام ظاهر شده آن معامه را بر هم زدند چون این هر دو وجه ذمین نشین شد پس باید دست که این هر دو طریق در قرآن جمیع بروی چه تحقق است که در هیچ یکی از ممکنات تصور نیست چه حقیقت قرآنی امر است از امور قدسیه که با هیچ یکی از حقائق امکانیه نمی آید چه آن مثل برنج است فلانین الوجوه امکانی جا بهت او عند اللہ بحدیث که کسی ادراک آن ممکن نیست چه جای حصول آن چه اینکلام از جمله صفا از لیه کمالات ذاتیه حضرت حق است علاوه که در میان صفات ذات است متمنع تصور است پس لابد که عنایت حضرت حق بسوی حفظ این طالب با کمال وجوه مبذول فرماید خواه بطریق اول خواه بطریق ثانی یعنی حفظ آن طالب یا باین طریق خواهد شد که از جانب همان حقیقت قرآنی که نور مقدس است در میان طالب امور منکره بوجهی که در رمان باید تعظیم حیلوتی واقع خواهد شد یا باین طریق که حق جل و علا بذات پاک خود بواسطه ملائکه عظام یا ارواح مقدسیه بکس تو سل قرآن محافظت طالب خواهد نمود.

اقاوه ۲۴ چون طالب اله بنوت سوخ قدم در مقام توبه بدست آورد او را لازم است که قدم بهت مقام ذکر ایمانی و مراقبه صمدیت ماسخ کند اذ اگر ایمانی پس طریقش نیست که اولاً تحقیق معانی لغویه قرآن اذکار منقول و ادویه مانوره نماید اگر خود عالم بفنون عربیه است فهما والا این امر را از محققان این فنون که خودی الاعتقاد اول الایة حالا بصبار باشند استفسار کند و در تحصیل معانی لغویه بجز نفست عربی و دل التفات تبرزد و به روشنگاری متمقین فنون عربیه که خود را برای فضیلت نمائی محققین عربیه قرار داده و بر جم غفیر از اهل اسلام راه مقصود روند مغترنه شود که آن بدعت محض اضعاف عمر و لهو و لعب است بهریت ترسم نرسی به کعبه ای عربی به کین راه که تو میروی به ترکستان است بعد از آن خلاص این معنی و تفصیل این مضامین بر وجهی که در باب اول مذکور شد ملاحظه نماید و او را در تامل مستحکم

سازد و همراه این ملاحظه ملاوت قرآن با ذکا و ادعیه تاثیر بر زبان می بیند و الا خدا را کثرت جبران شروع کند و اما
 چه مفروض و احتیاجی مفروض نیست بعضی اوقات میفید میباشند و اعتبار بر آن چندان منفعت نمی بخشند و حد هر مفروض
 از مثل اذان مجلیه باید فهمید و خدا احتیاجی مفروض از گوش تصور باید کرد و حد وسط از کلامیکه فیما بین انسان و حیوان است
 و در مجالس اول تمیز واقع میشود و قیاس باید کرد و باید دانست که مقصود از ذکر ایمانی فقط کثرت ذکر یا مجاهده نفس یا
 ضبط اوقات نیست بلکه مقصود از آن حدوث همان حالت است که در باب اول مذکور شد پس اولی که آن حالت
 متحقق باشد آن ذکر را ذکر ایمانی باید فهمید اما بدون تحقق آن حالت پس آن ذکر را از جمله ریاضات نفسانیه باید
 شمرد و با بجا آوردن ذکر ایمانی چندان کثرت نباید کرد که طبیعت ذکر در بلال آرد و به خمول و کسالت انجامد بلکه تدریجاً
 نفس را آن محتاد باید کرد و اما مراقبه صمدیت پس باید دانست که اساس مبادی این مراقبه چنانکه در باب اول
 نمائت مذکور شد ملاحظه انعامات حق و عجایب است آن قاب و مطلق است لیکن همچنان سرور و احتیاج و دیدن تصور
 و احتیاج و شکست عظمت حضرت حق از عیان گشتن حکیم مطلق که مقرر مراقبه صمدیت است در مبادی اول
 بسبب ملاحظه نعم مشترک تا اثرات عادیه حادث نمیشود مثلاً انزال غیث انبات زرع هر چند از نعم جلیله است لیکن
 از بسکه درین نعمت همه افراد انسانی اشتراک دارند از ملاحظه این امر شخصی عامی را حالت مرقوم الصدرا و صاف
 نمیتواند شد و همچنین خلق سموات ارض ایجاد اجرام نیره علویات اگر چه از اعظم آیات قدرت ظاهر و آشکار
 حکمت با بهره و علامات عظمت قاهره است لیکن جمیع این امور مذکور پیش روی انسان در اکثر جیاهنج نماید
 ازین سبب کلاً خط این امور درین نوع را به کمالات حضرت حق انتقال متحقق نمیکرد و لهذا بر طالبان علم است که نعم خدا
 که بر نفس این یا بر امثال این فائز شده و عجایب رت که خلاف عادت ظهور نموده و امثال این امور ملاحظه نماید
 و قصصیکه مشتمل بر امثال این مضامین باشد مره بعد از خری بگوشش هوش خود بشنود و آنرا بار بار و بروی بصیرت
 خود حاضر سازد و ساعت فساده خود را در بحر عظمت آن عظیم بالا تحقیق و در باب اول انعامات آن ششم علی الاطلاق
 تیر سازد تا سرشته مراقبه صمدیت بدست آید و چون مراقبه صمدیت بر وجهیکه در باب اول نمائت مذکور شد
 در پیش رو گردد آنرا منروج بذکر ایمانی سازد اگر ممکن باشد در آشنای می گرایمانی مراقبه صمدیت کند و الا بعضی
 اوقات در ذکر و بعضی اوقات در فکر صرف نماید و در مبادی حال فکر یا از ذکر هم دانند و از ذکر ایمانی مراقبه

صمدیت را مویذاتی است که بسبب این بیادش که در فکر رونق میابد و آثار او بقوت سرعت ظهور نماید و از اعظم
 آن مویذات اقوامی و خدمت خلق الله است خصوصاً خدمت تیامی مساکین و مغالیش نجات حاجات و احیای
 و خبرگیری همی با جمله سعی کردن حق کسب که از تحصیل حوائج خود فراماند و در وازنای حصول مطالبت روی او
 مسدود گردید و با بجهت چون مداومت بر ذکر و فکر خواهد کرد البته مفتاح خزان سعادت داری که حبلیمانی است
 یا و مسلم خواهد شد و حدیث همین علامت است کمال فکر و فکر است یعنی بسببش که این معلوم میشود که ذکر و فکر کمال خود رسید
افاده ۳۳ چون حبلیمانی بکمال خود میرسد لابد که طائر بلند پرواز است طالب بر اشهر اعلام این راه
 و از هر علامت این طریق که فنای ارادات است خواهد رسید چنانچه در بابش مذکور شد و حصول همین کمال علامت
 است کمال حبلیمانی است باید دانست که تخلیه نفس از اراده در راه نبوت بمنزله اشغال نفسی است راه ولایت که این
 هر دو اشغال اصل الاصولین هر دو طریق است بیانش آنکه کمال سلوک راه نبوت عبارت از شدت انقیاد و
 استحکام علاقه عبودیت است بر ظاهر است که خود را مثل سنگ چوب دست مولای خود قرار دادن و لوح نفس خود
 از نقوش ارادت و عزائم پاک کردن قصای مراتب انقیاد و اقوامی مراتب استحکام علاقه عبودیت است
 آری و بعضی احیاناً بعضی بندگان انقیاد شعار بسبب غفلت عقل تدبیر خود و جاهت حاصل میکنند لیکن انحصار
 و جاهت بر همین تقدیر متصور است که بعد عاقل تر از مولای خود باشد پس آن مولی بعضی اشیا میفرماید این
 بعد نصیحت شعار بندگان فطرت خود میداند که در امتثال آن مرکارخانه از کار خانات مولای و بر باد خواهد شد
 پس اگر این عبودیت وقت هم بر امتثال امر اکتفا نماید عقل فهم خود را مداخلت ندید البته راه ملامت عتاب
 بر خود مسدود ساخته باشد و اگر حکم عقل فهم خود در آن فی الجمله مداخلتی نماید و بسبب این مداخلت هیچ معاملتی از
 معاملات می برهم نشود پس اگر چه شرعاً حاصل ملامت خواهد شد لیکن بنا بر سعی و صلاح معاملات مولای خود
 خواهد که علامت نصیحت خیرخواهی است جاهت و حضور مولای خود خواهد یافت و قیتمت این معامله عبودیت می
 بنده نادان جاهل در میان لای حکیم علی الاطلاق عالم السوء و خفیات باشد پس آنجا جز راه انقیاد و امتثال

پیمودن خود را در مظنه ملاک عصیان از عین است در اینجا نکته است که در متن آن نیت تمام بر ضرورت آن
 اقسام تخیلی ارادت است پس باید دانست که تخیلی ارادت بر سه قسم است قسم اول آن مقصود سالکین راه
 ولایت می باشد عبارت از بطلان خواهش ارادتست بیانش آنکه انسان از بسبب کمال سنج و در مقام
 تقاضای خواهش همیشگی باطل میشود و بسبب انکشاف تو حیدا فعالی پنج عزم دارد منقطع میگردد پس
 ایشان خود را مثل چوب با سنگ در دست تقدیر میدانند و مثل جامه از خود زفته میباشند پس گویا که
 خود را فراموش کرده اند قسم ثانی و آن نصیبه سالکین مبادی راه نبوت است و آن عبارت از
 تابع کردن ارادت خود است مراد از حق جل و علا را بیانش آنکه ایشان از اقتضا و رغبت خواهش
 و شهوت خالی نمیکردند و عزم و ارادت ایشان بالکل باطل نمیشود بلکه رغبت بسوی امور مرغوبه و نفرت
 از پیش آن مدن امور مکرده از دل ایشان میجوشد لیکن بنا بر طلب ضای مولای خود آن اقتضا و رغبت گراست
 و نفرت را بدون ذن مولای خود جاری نمی سازند و ارادت خود را موافق اقتضای طبیعت خود هرگز
 استعمال نمی نمایند و اینهمه محض برای طلب ضای مولای خود بر خود می پسندند قسم ثالث و آن خطای آن
 که بنا صعب الیه راه نبوت فائز شده اند و آن عبارت از معطل ساختن ارادت خود است برای انتظار ورود
 امر از جانب لای خود بیانش آنکه چون برابر با مناصب عالیین راه رحمت ربانیه حکمت یزدانیه منکشف
 میشود یعنی از ته دل خود شناخته اند که آنچه نسبت اولی است هموزن حکمت الهیه تقاضا میکند و هیچ نسبت
 اولی را آن حکمت فرو نمیگذارد و مثل بندگان منتقاد رحمت الهیه هرگز مهمل و معطل نخواهد ساخت بلکه آنچه
 نسبت اولی در حق مابندگان است در همان امر را استعمال خواهد کرد و بهمان چیز را مامور خواهد ساخت
 لهذا عقول ارادات خود را در کار قاجات الهیه داخل و آن محض لغو و اطلال است پس کسیکه در زمره بندگان
 منتقاد مثل آن مولای حکیم و رحیم و علیم مسلک باشد گاراهمین است که عقل و ارادت خود را در کار خدا و دخل
 ندهد بلکه نظر خود را برابر چهره مولای خود دوخته منتظر امر او باشد و هیچ خدمت حین را از خدمات مولای خود

از جانب خود بر خود لازم شمارد و شمار خود و ساز و بکام مثل خدمتگار دوام حضور می ملازمت شمار خود را
 و از اوضاع و اطوار مولای خود مرعی و شناخته داند و بر وی نظر او خود را حاضر دارد و همیشه منتظر ورود او
 او بوده باشد تا هر امری که از جانب مولای او صادر شود خود را در همان امر بکمال حسنی و چالاکگی در آورده
آقاده ۴۷ : چون قنای اراده بکمال خود میرسد و علامت کمال و دخول طالب است در زمره
 محدثین و شهادت ابراهیم غلبت پیش گیرد و بیانش آنکه چنانکه سالکین را ه ولایت اول و تحصیل ملک یاد داشت
 میگویند یعنی دوام توجیهی جانب حضرت حق و بعد از آنکه ملک یاد داشت و صلب نفس ایشان نشیند آنرا
 بعضی صفات مزوج میسازند مثل حاطه بر جمیع کائنات یا ظهور در مظاهیر متعدد و یا صدور کثرت کونیا از
 آن ذات منبع البرکات یا قرب و محبت جوید یا این طالب همچنین طالبین را ه نبوت را باید که بعد از حصول
 ملک یاد داشت صفت سلطنت حکومت را مضموم نماید و مضمون که مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ
 وَ لَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ نَجْوَاهُمْ
 را ملاحظه کند و محبت قرب عالمی پیش نظر خود دارد و این بساط بساط سلطنت حکومت را برابر آسمان زمین
 برده و عمران خراب بلید و مرکب در رونج بیرون خود برابر انکار دپس هر حرکتی و سکونی که از وی از غیر او
 شود به مجرد دیدن آن حرکت سکون از اول دین مضمون سر بر زمین که این بحق تبارک تعالی میداند و می
 بیند و خود را در ظلوات و جلوات بلکه سایر حالات تنها نداند بلکه حال و مثل حال کسی باشد که همراه او علی بالادام
 شخصی می ماند که آن شخصی نسبت آنکس هم علاقه ابوت هم علاقه تربیت هم علاقه ولایت هم علاقه سلطنت
 هم علاقه آقائی و هم علاقه هتادی هم علاقه پیری و هم علاقه محبت هم علاقه محبوبیت هم رسیده باشد و محض
 بر قرب وجودی کفانه نماید یعنی محض بقدر دانستن که آن شخص همراه من موجود است درین راه کفایت نمیکند
 بلکه این هم باید دانست که آن شخص چند می شنود و اطاعت مطیع خلاص مخلص قبول میفرماید و تحسین آفرین
 بران میکند و ثواب جزیل در عقبی قرب و با است در دنیا بران عطا میفرماید و او را از زمره خاصان حق و می شمارد
 و عصیان عاصی را در میکند و بران لعنت نفرین میفرماید و عقاب شدید در عقبی بعد از لعنت در دنیا نصیب او
 میشود و او را در زمره کافرین نسبت میسازد و محض موصی عظیم بطاعات بسیر که مزوج بکمال خلاص شدت

التیاد باشد میگرد و بسط طاعات جلیله باونی معصیتیکه مروج نجیث نفس و مشاقت حق باشد مینماید با بحکم نکتہ
گیر می نکتہ نوازی شان اوست ندانی که مقصود ازین کلام آنست که طالبان بنوت را لازمست که این مقصود را
تفصیلا در ذہن خود تصور کنند حاشا و کلا که از تصورات عقلیہ چکارے بر آید بکام مقصود آنست که حال انطالیق
تمامی احوال مثل حال کسی باشد که ہر شخصیکه موصوف با این صفات مرقوم الصدراست ملازم باشد و همچنین مقصود از
ملاحظہ انبساط بساط سلطنت حضرت حق بسیار کائنات جہین قدر نیست کہ این را در ذہن خود تصور کرده فقط
اذعان عقلی نماید بلکه مقصود آنست کہ چنانکہ شعاع آفتاب بہ ذرہ از ذرات ریگستان ہر موجی از امواج بحر
ز خار میدرخشد و ناظر را مثل دریای نور کہ متلاطم الامواج است متخیل میگردد و همچنین تبخیر و احد فیض حمانی کہ جمیع
کائنات مبسوط است از ہر ذرہ از ذرات جہان جلوہ گر شود و تاثری واحد در علویات سفلیات مجموعا و
فراوی نمایان گردد و مثلا ہر قطوہ از زمین زیر ہر قطوہ آسمان کہ می آید حال و مثال حال کسی باشد کہ شخصی دست
اورا گرفته محاذی یای ز خار در جو آویختہ کند پس اگر آنکس یای رامی بیند آنرا قابل تحمل تصور نمی پندارد و
و اگر مو را می بیند همچنین میداند و اگر آسمان را می بیند رسیدن خود بدان متعذر می شمارد و پس بسبب ات
شخصی چیزی دیگر در ذہن نمی آید پس از صمیم قلب خود میداند کہ مادامیکہ آن شخص دست مرا گرفته است سبقت
ہیچ چیزی از امواج بحر خار و گرد باد های ریاح بمن نمیتواند رسید و اگر آن شخص دست من گزاشت پس تمامی
عالم ہما لک من است چه بر ہر موجی از دریا کہ خواہم افتاد البتہ غریق خواہم شد و درین امر ہیچ موجی را از امواج
امتیاز نیست این ملاحظہ در ذہن او چندان مستحکم نشیند کہ اگر شیر ثریان یا پل در مان بران حمل آرد یا عدو آن شیر
برینہ بر حلقوم او نهد در آئینای این حالت انطالیق از صمیم قلب میداند کہ مادامیکہ حضرت حق دست محافظت من
نبرد آستہ است ہیچ مضرتی بمن ازین لُور اگر چه در باد می آید قطع الوصول باشد نخواہد رسید و قتی کہ آن حافظ
مطلق دست محافظت ز سر من برداشت ہر موجی یا نمال و گس بن حال متعرض کار من شود در اہلاک من کفایت
میکند و لہذا پیشوایان این طریق کہ بخلاصہ این مراقبہ فائز شدہ اند مثل انبیای کرام و وارثان ایشان با سلیقہ
جبارہ با وجود قلت عوان انصار مقابلہ بی پردہ نمودہ اند چنانچہ قصہ حضرت موسی علیہ السلام و فرعون
مشہور معروف است ندانی کہ مقصود ازین کلام آنست کہ بران طالب خجفی یا اطمینانی بسبب قرب سیاب

امور مهملکه و بعد آن هلاطاری نمیشود چه این امر انسلاخ از لوازم بشریت است انسلاخ از لوازم بشریت در
 دار دنیا لایسما در حق طالبین بلج ه موت که خلاصه اش تکمیل فطرت انسانیه است مقصود نیست بلکه مقصود آنست که
 خوفی و اطمینانی که از ته دل سر بریزند و عقل و هوش او را پراگنده سازد بران طالب برقی با سباب مهملکه و بعد
 آن طاری نمیشود بخلاف خوف اطمینان طبیعی ایضاً این امر غامض یعنی تمیز در میان خوف قلبی خوف طبیعی
 بدون مبتنی حاصل نمیتواند شد پس میگویدیم که چنانکه شخصی یک چوبی را بدست خود بگیرد و آن چوب را متوجه بسوی
 چشم بپرسد و بگوید که من در چشم تو هرگز نخواهم زد و مرا مقصود محض امتحان قدرت پس لا بد داد امیکه آن
 چوب بعید از چشم اوست هیچ تغییری در حال آن پسر راه نمی یابد و چون آن چوب قریب چشم میگردد و بگردد تغییر
 در حال و دست میدهد و لهذا چشم آن با اضطراب بند میگردد و حال آنکه در صمیم قلب در میان قریب بعد آن چوب
 هیچ فرق نیست چه قطعی دانند که مضرت این چوب بمن نخواهد رسید خواه قریب باشد خواه بعید و لهذا
 اضطراب تشویش دل و رافرا نمیکرد و خوف که در شدن در ذهن و خطور میکنند پس همچنین اینها صواب و برکات است
 را مثل چوب سنگ دست حضرت حق میداند همه موجودات متفهور عظمت ایشانند اگر چه خوف اطمینان
 طبیعی سبب قریب بعد سبابا مورضاره و نافع بر طاری شود ایا قصه حضرت زکریا علیه السلام در قرآن مجید
 نشنیده که حضرت ایشان با وجود کبر سن و عقم اهل خود از جناب اسب اعطایات پسری سعادت مند طلب کردند
 و در آشنای طلب جناب هیچ گونه استبعاد حصول لبا وجود موانع عارض نشده و الا صدور و عاینکه از صمیم قلب
 سر بریزند از آنجناب تصور نمی شد و چون بحصول لبا از غیب میشدند که از استبعاد حصول لبا از زبان
 هدایت نشان ایشان سر بریزد که آنی یک کون لی علامه و کانت امر انی عاقراً و قد بلغت من الکبر عتیا
اقاده ۵ چون مراقبه عظمت بکمال خود در رسد و علامت کمالش آنست که روح توکل که در بابل
 مذکور شد بدستش آید و بعضی را باب کمال در نی مقام در زمره اهل خدمات نیز داخل میشوند مراقبه الوهیت پیش
 گیر و تصویرش آنکه حق تبارک و تعالی را شیون بشمارست نمجلا آن شان حالم است که با وجود شدت مخالفت
 مخالفین تجلیل در مواخذه ایشان نمی فرماید و نمجلا آن شان عفو است که هر چند عصات با فحش قبائح و اکر معاصی
 مرکب شده باشند با چون چنین نیاز بر عبثه او ساینده و با خلاص حل توبه بجای آرد البتة آن رحیم مطلق از

جرائم ایشان در گذشته در کف حرمت و آن تائب بکمال عنایت مهربانی پرورش نماید و آن جریمه
 قبله انسیا منسیا میسازد و تعذیب بتعمیم مبدل می نماید و منجم آن شان عموم فیض است مثل انزال غیث
 و انبات نزع و مثال آن که کمال و ناقص مطیع و عاصی و محبت معاند و مکلف غیر مکلف آن اشتراک میدارند
 و در ای حمت و همه را فر گرفته که در حمت و سعیت کل شیء حر فیت از میان آن منجم آن شان سوت است
 که در نفس کمال انسانی و سعیت حوصله مذونه است از ان بیانش آن که چنانکه بعضی نفوس کمال انبهریه در مرتبه قصوی
 از مراتب سعیت صدر واقع میشوند که از هجوم امور متشسته و معاملات مختلفه و کارخانجات متعدده و التنگ
 و پراکنده خاطر نمیشوند بلکه بهر سه امر توجیهی میندول میسازند و هر یک معامله را بخوبی سرانجام میدهند و هر یک
 کارخانه را بحدیکه شایان دوست میدارند نه بحدی افراد میکنند که در یک کارخانه بهر گلی همت خود غریق شوند
 کارخانه دیگر را بر باد دهند یا اهل آن کارخانه را چندان قوت تسلط دهند که اهل کارخانجات دیگر مثل رعایا
 در دست ایشان مقهور شده خود ایشان را فراموش کنند و چندان تفریطی درزند که آن کارخانه بر رونق
 شود و اهل آن چادر ندلت پوشیده در زاویه خمول و تعطیل نشینند و همچنین در ملاقات مع الناس سعیت عظیم
 میدارند که با هر یکی از اشخاص مختلف الاستعدادات و الامزجه و متفانرا الحاجات و الاغراض بوجهی پیش
 می آیند که شایان دوست معاملتی بر روی کاری آزند که پیمان استعداد آن شخص پر شود و در ذهن چنان نشیند
 که اختصاصی مرا با ایشان بهم رسیده کسی از دیگران اگر چه اعلی در رف با اعتبار خدمت و مرتبت از من باشند
 حاصل نشده باشد با جمله مغز بنی کلام را دریافت کرده معنی و سعیت حوصله را خوب تصور باید کرد و بعد از ان باید فهمید
 که قدریکه فرق در این کارخانه خدای و کارخانه این نفوس کمال است همون قدر فرق در این سعیت الهیه و
 و سعیت حوصله این کابریست و هر یک معنی سعیت الهیه را خوب فهمید باشد هر قدریکه بر کارخانجات رنگارنگ
 معاملات گوناگون مطلع خواهد شد همون قدر انبساط و سعیت الهیه در این قرار خواهد یافت و منجم اش شایع
 اعتنا بعد از دست اعدا است چه اعدای حق و کافران نعمت آن جواد مطلق در مشاقت آن منجم حقیقی و
 مضاد تا دامن آن پاک تحقیقی و مقابله شرع و تحقیر انبیاء چسبی های بلینه بکاری برند و آن جواد مطلق در روز
 جو خود را بر روی آن شقیما سد و دهنی سازد و از کف ولایت و کفالت خود اخراج نمی نماید بلکه اگر

بطریق نادیده یک طریق برایشان مواخذه می نماید البته بهر اران طریق برایشان نعم متناهی فاضلت فرماید
 با بجز مواخذه او در دین او را در دنیا در اکثر احوال بجا به تادیب پدر مشفق پسر عاق خود راست که اگر چه آن پدر مشفق
 بمقتضای حکومت خود گوشتی پسر عاق خود را پیش میگیرد اما در عین آن سزایش تادیب خیرخواهی
 و لطف پدری مستور است بالکل او را بر یاد نمی دهد اگر چه نفس این تادیب هم از قسم لطف تربیت است لیکن
 مقصود درین مقام آنست که این تادیب بوجهی بیند که آن پسر عاق محض بر باد شود بلکه در هر مواخذه و
 بهر سزایش راه خلاصی بر این مراعات میکند که اگر آن کافر ان نعمت راه خلاصی خود از آن مواخذه تفرغ نماید
 و از کفران نعمت خود نادم شده باز آید البته راه نجات از آن هلاک برود و هید اگر دو اصل اینهمه شیون علو ذاتی است
 که پرتوه از آن بر نفوس کله می افتد و بجلو میست مسمی میگردد چه هر یک که در علو ذاتی در مرتبه قصوی واقع شده
 باشد این امور خیریه دنیا را چندان لیاقت نمینماید که بسبب هجوم آن امور تشویشی در دل او راه یابد یا تزلزلی
 در معاملات او دست دهد و لهذا بسبب شتم ار ذال در دل سلاطین عالی همت غضبی و عیباستقامی حادث
 نمیشود چه آن کبر این ذال را مثل عبارض خاشاک میشناسند و قابل انتقام نمیدانند با بجز این علو ذاتی الهی
 باعتبار انشراح آن شیون مرقوم الصدور باعتبار ظهور آثار آن شیون بمقتضای قانون حکمت در عالم مکانی
 بانو هیت مسمی میسازیم پس الوهیت را مثل درخته تصور باید کرد و علو ذاتی را به شاخه تخم آن درخت قرار باید
 داد و شیون مذکوره را بمنزله شاخ و برگ ظهور آثار آن را در عالم مکانی بمنزله ثمره پس طالع الهی به ثمرت بعد
 ظهور آثار مراقبه عظمت لازم است که مراقبه الوهیت پیش گیرد و مقصود از مراقبه الوهیت محض تصویر معنی الوهیت
 نیست بلکه مقصود آنست که این کمال را تصور کرده طالب انعکاس آن در آت نفس خود باشند که بتخلیق
 یا خلق الله شارتی است باین هر گاه که معامله از معاملات مذکوره او را پیش آید مثلاً ریاست قومی یا دولتی
 شود یا معاملات مشتبه بر دحوم نماید یا کسلی از مخالفان با او راه مخالفت پیدا میهن معنی الوهیت را یاد کرد
 بمقتضای آن نشان الهی محض تشبها باشد معانی بجز باید که حال و مثال حال شخصی باشد که وضع مجسم
 او در شست بر خاستگی و لباس معامله مع الناس خیال عقل او را مال مال کرده در تمام بدن او سرایت
 نموده است مثلاً وقتیکه تکلم بکلام میکند یا مشی بر اقدام می نماید بهمان لجه گفتار و وضع رفتار آن محبوب از آن

جلوه گر میشود همچنین خلاق الهیه در صلب نفس صاحبین مراقبه بر میزند و در تمام قوای او سرایت می نماید
قائده : باید دانست که آثار مراقبات بسط طریق ظهور میکنند اول آنکه چیزیکه طالب حق مراقب آن میکند بویژه
 هماچیز در نفس پدید می آید چنانکه شخصی کریم نفس غنی لطیف می خورد و مفلس گرسنه دیده سوال بران غذا
 دوخته باشد پس البته آن کریم نفس نعمه از آن غذا بان مفلس هم میدهد همچنین چون طالب حق دیده بصیرت
 خود را مزوج بفرط طلب کمال خویش بر شانی از شیون الهیه مثل عظمت یا الوهیت یا معاملتی از معاملات
 ربانیه که در میان آن کریم مطلق و بندگان حاصل گذشته مثل غلت محبوبیت میورزد البته چیزی از لوازم آن
 شیون آثار آن معامله بقدر استعداد طالب مرآت نفس که معصفا از زنگات مرفیسات حق باشد منعکس میگردد
 مثلاً اگر مراقبه عظمت کرده است او را وجاهتی در ملا اعلی بهم میرسد و قهری حکومتی بر بعضی کائنات حاصل میشود و اگر
 مراقبه الوهیت کرده او را وسعت حوصله و تقابل سینه بحسنه و مکره عفو و علم بدست می آید و اگر مراقبه خلقت کرده و
 بعضی معامله خلقت مثل مکالمه مسامره هویدا میگردد و در طریق ثانی نزول قبول انطالبت در ملا اعلی و ملا
 سافل و ارواح مقدسه قلوب صلحای نبی آدم و این امر در باب اول در اثنا می ذکر ثمرات حبیب یمانی تفصیل
 تمام مرقوم شد و طریق ثالث نوافل عطایا است بنابراین آنکه مفلسی دیده خود را بر اطعمه لذیذه و فواکه باغزه و البس
 فاخره دوخته و متوقع حصول قدری از همون امور مذکوره گردیده پس مالک آن شیا می مذکوره قدری از آن
 اشیا هم باو عطا کرد و چیزی دیگر که مناسب بن مفلس بود و گو که از جنس آن اشیا می مذکوره نباشد باو از زانی
 فرمود مثلاً آن مفلس دیده طمع خود را بر فدا می دوخته متوقع حصول قدری از آن شده بود مالک آن طعام
 نعمه از آن خدا هم باو عطا کرد و چیزی از نقد هم باو بخشید تا حوالی عجز ضروریه خود را بان نقد انجاش نماید و در بعضی
 احوال چنین اتفاق می افتد که آن مفلس بی طاقت آن شئی که دیده طمع خود را بران دوخته بود بیدار و مثلاً
 مریض است و طمع حصول فواکه لذیذه میدارد پس مالک آن فواکه آن مفلس را با عطا می چیزی که از جنس
 فواکه نباشد مثلاً کلابی یا قبانی تسلیه خواهد کرد و این عطایای غیر متوقعه حصول نوافل عطایای نامشده همچنین
 چون طالب حق مراقبه شانی از شیون حق یا معاملتی از معاملات اومی نماید البته نوافل عطایا فائز میگردد و مع
 حصول ثمرات آن مراقبه یا بدون حصول آن این نوافل عطایا مضبوط در قاعده یا منطبق بر قانونیکه عقول

بشیریه آنرا ادراک کند نمیتواند شده تعیین عظیمه نافله بر مناسبت آن با آثار آن مراقبه نیست بلکه بر مناسبت سبب
 این طالب است مثلاً شخصی بدو فطرت کی العقل مجبول شده و در ادان طلبه نبوت مراقبه عظمت عزالت
 نموده پس آثار آن مرتب شد یا نشد یا اما شدت ذکاوتی ذهن قوت فطانت در علوم مرضیه حق بدست آورد
 خواهد آمد و همچنین اگر بر طهارت فطرت مجبول است تو فائق عبادات ملکه تقوی و را حاصل خواهد شد اگر چه این
 امور مذکور با آثار مراقبه عظمت صلوات مناسبت نمیدارند و همین سبب که شرط البین با حق باشغال و اعمال این طریق
 مزاولت می نمایند و چون که آثار آن را که گفته در خود نمی یابند صدای حرمان کلمات یاس نا امید از ایشان
 صادر میشود حال آنکه نمی فهمند که شاید که از برکت همین اشغال و اعمال مرسی دیگر از امور مقبوله عند الله گو که از
 جنس آثار آن اشغال و اعمال نباشد بدست آورده باشند و از جهت عدم مناسبت در میان آن اشغال و
 اعمال و در میان این امور عقل ایشان بحقیقت کار نرسیده باشد و همچنین بعضی از طلبه این راه که قصص ما ضلیه
 کمال میشوند که فلان کس بسبب فلان شغل و عمل فلان کمال حاصل شده بود باز خود هم همان شغل و اعمال بجای آرند
 و اثری از آن کمال در خود نمی یابند در باو تعجب سرگردان میشوند گاهی اقدام بر تکذیب آن قصص نمایند و
 گاهی در تصور شروط و ارکان عمل شک می آرند که شاید این عمل غیر آن عمل باشد که از آن کبر صادر شده بود
 حال آنکه نمی فهمند که این کمال از جنس اول عقل عطا یا بوده است نه از قبیل آثار آن عمل و الله اعلم بالصواب و الهادی طریق
اقاد ۵۶ چون مراقبه الوهیت بکمال خود در رسید و آثار آن پیش از پیش ظهور فرمود و مقام کمال تکمیل
 باو مسلم شد و مرتبه خلافت عن شد نصیب او گردید بعد از آن بعضی کمیلین مقامی رو نماید که خلعت تحریر و تقریر بر قد
 تصویر او کوتاه و نازیب است این مقام مقام انکشاف چه الله است که و اصید نفسک مع الذین یدعون
بهم بالغداة والعقیة یریدون و وجهه یرتبت بسوی ان معنی غامض هر چند ایضاً این مرام به تقریر و کلام متصویر است
 عزالت می نشناسی بخدا تا نه چشمی بدلیکن تجمل آن هر چند که ناقص باشد موقوف بر تهیید مقدمه الیه است
 آنکه ادراک هر امر از امور محسوسه و مغیبه بوساطت مثل آن نمیتواند شد مثلاً احساس انوار شهادیه بنور بصر میشود
 و همچنین ادراک سایر عوارض جسمانی محسوسه بآلات جسمانی ظاهره که مسنی نحو اس است حاصل میشود و همچنین ادراک
 عالم مثال بقوت خیال که مثال آن عالم در قابل انسان است بدست می آید و ادراک اموریکه بین التجرد و تعلق

است بقوت و اهر که بین عقل الحواس است بدست می آید همچنین ادراک کلیات عقلیه جزئیات مجرده بقوت
 عاقله که مائل بن امور در تجرد و بساطت است تحقق میشود و بر همین قیاس سایر لطائف انسانی مثل ادراک تجلی
 اعظم و حقائق ملاء اعلی بلطف سرد ادراک جو و منبسط بلطف خفی که لب لباب حقیقت جامع انسانی است که او را
 قلیت نامند پس این هم جانشغال باید کرد که دریافت ذات بی کیفی چون بی چگونه بی شبهه بی نمون متعالی از
 تمامی تجلیات حتی که از تجلی اعظم که اصل همه تجلیات است مفر از همه تنزلات حتی که از وجود منبسط که اصل تنزلات
 است منزله از مائلت جمیع موجودات و بر هیچ صنعتی از صفات یعنی دریافت ان مرتبه ذات که او را مجهول المطلق
 بمنع تصور قرار داده اند بجز نور قدسی الهی ممکن نخواهد شد چنانچه در حدیث شریف **إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ خَلْقَهُ**
فِي ظُلْمَةٍ فَالْقَى عَلَيْهِمْ مِنْ نُورِهِ فَمَنْ أَصَابَهُ مِنْ النُّورِ اهْتَدَى وَمَنْ أَخْطَاهُ ضَلَّ
 اشارتی باین معنی زفته پس همان نور قدسی را در عقل سعادت برسد و فطرت و ولایت نهاده اند پس آن قطره نور
 حق بشاب نور بصیرت که در جمیع النور مکنون است و چنانچه سبب بصارت فی حقیقت همان نور است و تمامی پرتو
 چشم بلکه خود جرم چشم قوا الیک فی تمامی اوزار ظاهره مثل نور چراغ و شمع نور آفتاب ما بتیاب از مریدت آن چه اگر
 آن نور بصری را در جمیع النور و ولایت نمی نهاده اند هر آینه آن شخصی در زمره کوران معدود میشود و کور را از چرخ
 چشم و از اوزار ظاهره هیچ منفعتی نیست پس اگر چه عوام الناس در بادی نظر چنان خیال میکنند که ما بوساطت چشم
 یا سبب آفتاب ما بتیاب می بینیم اما اگر در حقیقت کار را ملاحظه کنند البته دریابند که آله البصارت فی حقیقه همون نور
 بصیرت است با چون آن نور از راه چشم می بر آید سببیت را بچشم هم نسبت میتوان کرد و چون اوزار ظاهره می بیند
 همون نور بصیرت است باین جهت این اوزار را هم سبب بصارت میتوان گفت حال آنکه خود ادراک این اوزار بساطت
 همان نور است چه جای ادراک مورد دیگر همچنین که ادراک ذات بحت و سببیت جالی الله همان قطره نور
 قدسی است که در او ایل ظهور روح نصیب اهل سعادت گردیده و بعد از خلقت اشباح در مرتبه لطیفه عقل
 مکنون شده و شعاع او در لطائف باطنه انسانیه بانواع رنگارنگ الوان گوناگون ظهور فرموده مثل
 ظهور شعاع بسطه آفتاب در شیشه های مختلفه الالوان و الاشکال با اوزار قاهره غیبیه مثل نزول کتب سماوی
 و وجود انبیای کرام و علمای ذوالاحترام و اولیای عظام انبساط و انشراح یافته اند آنکه تحقیق بن اوزار

غیبیه سبب حدوث آن نور قدسی در نفس انسانی میشود بلکه آن نور قدسی از ازال لازال در نفوس موجود است از انوار
 نسیبیه سبب بنساط و انشراح آن گردیده پس اگر چه سالکان با ولایت طالبان با بنوت در مبادی احوال
 چنان بخیال آن رند که ادراک حق جل و علا بلطف قلبیا بلطفه سر یا بلطفه خفی یا مثال آن با را حاصل شده یا بسبب
 نزول کتب سماویة وجود انبیاء و اولیاء اما توجیه الی الله است داده اما اگر بحقیقت پی برند البته بدانند که سبب
 حقیقی توجیه الی الله همان نور قدسی است که در ازال لازال نصیب ایشان شده و تمامی لطائف باطنه را
 رونق بخشیده و حقیقت کتب انبیا بسبب آن نور در ذمین ایشان قرار گرفته لهذا کسیکه در ازال لازال
 از ان نور محروم مانده مثل ابو جهل و ابولهب حق او این نور قاهره عظیمه و لطائف باطنه انسانیة نفعی نرساند
 و مثل کور خلقی در عین نور روشن در مهوات مهالک می افتد آری اینقدر هست که شعاع همان نور قدسی
 در ترک لطائف انسانیة ظهور می نماید و بحسب اختلاف لطائف تفاوت عظیم در ان راه میاید و در هر لطیف
 نوعی از توجیه الی الله و انکشاف تجلیاتی از تجلیات ربانیه و شماری از آثار معارف حضرت حق که مناسب
 آن لطیفه است می بخشند و در لطیفه دیگر نوعی دیگر از این مورد کور بر روی کاری آرد و این لطیفه نولاینه را به حجر
 بهت ملقب نمایند پس حجر بهت را در جگر عقل مثل چراغی که در پرده شیشه های مختلفه الالوان فروخته باشد
 تصور باید کرد چون این مقدمه ذهن نشین شد پس باید دانست که چنانکه انوار اجرام علویه که بوقت شب نمایان
 میشود اگر چه همان نور آفتاب است که در اجرام صغیره آن کوکب منعکس شده در الوان مختلفه و البسه گوناگون
 برآمده بر نظر ناظر جلوه گر گردیده اما چون آن آفتاب از افق طلوع می نماید همه انوار مختلفه در نور بسط آفتاب منطس
 می شود و چاره ای نورانی بیک رنگ بر تمام بساط علویات و سفلیات کشیده میگردد و حقیقتش آنست که
 مراتب انعکاسیه همان نور آفتاب مرتبه صغیره و منطس میشود و گوی فرج اصل بیک رنگ میگردد و همچنین چون کار نفس کامل
 به حجر بهت بی پرده می افتد و تمامی البسه لطائف باطنه خود را فرو میریزد و یک شعاعی مقدس از حجر بهت سر بریزد
 و تمامی لطائف را هم رنگ خود میسازد و تمام باطن آن سالک از ستر یا با حجر بهت میگردد و بنسب آن که در تمام بدن
 شخص نور بصری سرایت کند و تمامی بدن آن شخص رنگ صفت دیدد و اگر در این حال غیر آن حال است سالک
 راه ولایت را در مبادی سلوک طاری میشود که قلب ایشان سمع میگردد و تمام بدن ایشان در این گم

میشود پس همه وجود ایشان قلب میشود چه این حال در جنب نسیا و حجر بهت حکم قطره نسبت دریا انظر هم نمی آید
 چه عنایت اینحال نسبت که تمام وجود سالک لا وراک تجلی قلبی گردد و آله نخال نسبت که تمام باطن آن صاحب
 کمال واسطه ادراک ذات بحت شود شتان بینها قصه کوتاه شخصیکه تمام وجودش قلبی دیده و جنب
 شخصیکه تمام باطنش حجر بهت شده چه رتبه داشته باشد و چون شخصی کل این مقام میرسد امور یکدیگر را
 باعث که ورت و قبض میگردد و در باطن این شخص صلوات اشران را در می یابد مثابه آنکه شخصی فراولت علوم
 دقیقه میکند و همه کار و بار او تعلق بقوت عاقله میدارد امور یکدیگر باعث که ورت حواس ظهیره میشود مثل حدوث
 پرده روبروی چشم یا پنبه در سوراخ گوش هیچ گونه در کار او دخل نخواهد انداخت اینست آنچه از تصویر انتقام
 و حیله تحریر و نطق تقریر گنجایش میتواند کرد اما کنه آن مقام فوق آلاء الوصیاء شمره آلاء الوصیاء
قائده : العواطف البینة بنوت بسبب استیلاهی حلیه یمانی و رسوخ فنای اراده از نقوش
 امانی مصفا و معر میگردد بحدیکه طلب هیچ امری جز رضای حضرت حق و رغبت هیچ نعمتی از نعم کونین جز در
 قاب ایشان مستقر نمیکرد و التفتاتی بسوی ترنهایتینا و عقبی از صیرم دل ایشان سر بر نیزند حتی که یکبار
 اسم مبارک شد که بر زبان او جاری شده اگر بمقابل آن آلاهی هر دو جهانی بخشند و بسوی مبادلت این
 طاعت لیسره بنمای کونین ترغیب نمایند هر آینه در حق او و بنیاد سبب شتم خواهد بود و التقصیه صاحب نجال
 همه اعمال برای استرضای حضرت فی الجلال بجای آورد پس **الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ رِيسَتَهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَيْشِ**
بِزِينَةٍ بیان شان و ست چون ارباب این طریقی از مقام سکر محبت تجاوز می نمایند و به مدارج
 عالیه ترقی میفرمایند و در مناصب فینعه قائم میگردد و در دل ایشان غنمی بسوی امور طامنه طبیعت مرغوب است
 کونین طلبک نهاد که اتمی از امور منافره طبیعت از مکرمات و این فرار از آنها حادث میشود لیکن بنابر
 وجه که بمقابل طاعات خود استعدای مرغوبی یا از آنکه مروهه نمایند ما شاد و کلا چه این بزرگواران اعمال خود را
 از آن خود نمیدانند حتی که بمقابل آن امیدوار خزان باشند بلکه چنانکه شخصی از راهای بادشاه عاجز و در طلب
 استرضای و مدتی نام و سرگردان مانده و در مناصب ظلم سلطنت مثل سپهگری جماعتی ماری مثال آن
 انتقالات تحولات و زریده و با خرد در مقام قبولیت رضامندی سلطانی و کفالت و کالت شاهی پایلند

یافته و بجهت خاص لقب گردیده پس بیخالی در پایه طلب غربانی که زیر حکومت لائی او موجود و مملکت او
 متحقق است حاصل شده و هر چیز نفیس که در خزائن سلطانی است طلبش متبراند کرده باین وجه که آنچیز را
 بدل علاقه چیلگی خود و اندیا جزای ادای خدمات خود پندارند چه مثل این طلب حق او عیبی است بسن قبیح
 که خود را از مرتبه عالی فرود آورده و در زمره اجیران معدود خواهد کرد بلکه باین وجه مقتضای این علاقه همین است
 که جمیع حاجات خود را که از جلای طلب غوبات تقوّه از مکروهات است استعدا از مولای خود نماید و بسن
 وقتیکه اربابین کمال با صفا و اجتناب و مقبولیت محبوبیت فائز میشوند و قدم را منح و در مقصد صدق نصیب ایشان
 میگردد و ملحق فریق اعلیٰ فائز میگردد و به بنده خاص معبد با اختصاص لقب میشود البته میلانی بسوی
 امور مرغوبه دارین بنا بر دخول آن امور در خزائن مولای خود و عدم انجام آنها از طلب می از امور اگر چه
 بسن قبیح و بدلیج باشد بسبب سوخ قدم عزت در مقام قبولیت در دل ایشان جاوش میشود و نه بر وجهیکه آن
 امور را بنا بر جزای اعمال خود طلبیند بلکه بوجهیکه مقتضای علاقه عبودیت رونق گیرد لهذا طلب مخلوط
 نفسانیه در حق ایشان موجب نزدیاق و قرب میباشد نه میراث بعد از نظم موسی اندر درخت آتش دیدن
 سبزه تر میشد آن درخت از نار و شهوت حرص مرد صاحب دل و همچنین دانم این چنین انکار
 التفصیح چون اربابین کمال بنی مقام و حال میرسند بسبب اختلاف استعدادات جلیلیه سه فریق میگردد و تقوّه
 بسبب کمال علو منصب و وسعت روح قدم عزت در مقام قبولیت مرغوبات مکروهات کوفین را در مصائب
 و مشکلات دارین از امور خسته نیند دانسته التفاتی بسوی طلب غویب فرار از مکروه و از الامصائب
 استحلال مشکلات از صمیم قلب ایشان بر برینیزند نه بسبب هجوم سکر محبت عدم تمیز در مابین مکروه و مرغوب
 بلکه بسبب کمال علو مناسبت ایشان و نوریان مورد مکروه و احتی که پایه ایشان بس بلند است از آنکه با مناسبت
 این امور در قلوب ایشان التفاتی بهم رسد و سرور و ابتهاج بان مناصب علی است از آنکه فرقی دیگر
 طلب نماید اگر چه او را پایه عرض حاجات بهم رسیده است بحدیکه بنظر عنایات ربانی و کفالت یزدانی دعا
 او واجب لا اجابت تقوّه او واجب لقبول گردیده و قومی دیگر در عرض حاجات و استحلال مشکلات
 طلب مرغوبات و آسودا مکروهات سعی در شفاعات بنا بر استقامت علاقه عبودیت اظهار حاجت که شعاع بندگی است

و بنا بر حجت بر اهل اضطرابه حاجات چالاک سرگرم میباشند و قومی دیگر هم مشرب فریق ثانی میباشند که در رو
 ایشان اقتضای طلب مرغوبات استحال مشکلات و شفاعت فی حاجات حادث میشود لیکن سبب کمال
 تاوٹ غایت غنا و بر کفالت حضرت حق با وجود کمال عقاود احاط علم ازلی لیسر اثر اشیا و بو اطن امور بلسنا
 حال گفتفا کرده زبان قال را در اکثر احوال بعمل نمی آرند که حسبی سوا الی علمه بحالی بیان شان
 امثال ابن اعیان است حق صل علا البتہ دعای حالی ایشان قبول میفرماید و چون کج قلبیه ایشانرا استخراج می نماید
 باینوجه که مقتضای قلبی ایشانرا خود بخود بلا تقریب روی کار می آرود و ایشانرا بلک سائر عظمای محافل قریب
 مطلع میسازد که ایجاد این امر محض برای استرضای ایشان تنفیذ مقتضای غایب ایشان تحقق گردیده و این
 امر باعث فزیر اعتبار و مورث کمال افتخار ایشان میگردد و ایشانرا و جاہتی پس رفیع سبب بین محال و در
 امثال قرآن خود بدست می آید: **قائده**: اگر چه تفصیل یک فرق ازین فرق نلشہ بر فرقین آن خوین
 من جمیع الودہ غلط محض و خطا صریح است: **ع** هر گلی از رنگ بونی دیگر است: **ب** لیکن قبح الت را بنظر از ادیان
 اعتبار و جاہ در ملای اعلی بر قوم ثانی فضیلتی که هست بهیچ یکی از اهل فطانت پوشیده نیست و همچنین قبح شامی
 را بنظر اهل مرقضیات علاقه عبودیت حصول مقام رسالت فیما بین ارب حلقه در عوان فیوض غیبیہ نخبہ زماں
 بسبب سعی ایشان در شفاعت بر قوم اول فضیلتی که هست بهیچ یکی از عقلا پوشیده نیست: **العلم عند اللہ**
خاتمه: در بیان پاره از واردات و معاملات که حضرت ایشانرا در اثنای سلوک هر دو طریق پیش
 آمده اگر چه نفسل بین کمالات هدایت آیات که این کتاب مستطاب بر آن مشتمل شده بر حقیقت خود حجت قاطع و
 بر آن ساطع است لیکن از بسکه درین جزوی از زمان اکثر اهل بر حال می شناسند نه حال با بقال یعنی
 نزد ایشان علو و اعتبار کلام بسبب اعتقادی که در حق تنکام آن کلام تقلید اہم رسانیده اند میباشند حال آنکه
 اہل دانش لا اعتقاد تنکام بسبب کلام بہم رسد لہذا این کتاب مستطاب بر پاره از کلام کہ مبین باخذ مضامین باشد
 نیل کردن ضرور اقتاد تا ناظران این مضامین بسبب اطلاع بر اخذ آن حضرت ایشان این مضامین را از کجا بآند
 کرده و از کہ استفادہ فرمودہ اند اطمینان حاصل شود پس باید دانست کہ حضرت ایشان از بد و فطرت بر کمالات
 طریق نبوت اجمالاً مجبول بودند و آثار این طریق از وجدان حلاوت مناجات لاسیما در نماز و تعظیم شرع

شریف و فور غنیمت اتباع سنت کمال لغرض از تلویف بدعت میدان طبعی سبوحی عاقل کرامت جلیله معانی
 و سیات در خود سالی برایشان ظاهر و باهر بود لقصه آثار طهارت جلیله در جذر طبیعت ایشان پیدا و انوار
 سعادت از لیه بر همین مبارک ایشان هویدا بود تا اینکه مفتاح کنوز سعادت که ابواب مغلظه مرد و طریق یعنی
 طریق نبوت طریق ولایت با مانع آن کشاده گرد و حضرت ایشان را بدست آمد و محصول ملازمت جناب
 هدایت ماب قدوه ارباب صدق و صفای زبده معانی و بقای سید العلماء و سید الاولیاء حجت الله علی العالمین
 الانبیاء و المرسلین مرجع کل فیصل و عزیز مولانا و مرشدنا الشیخ عبدالعزیز متع الله المسلمین بطول بقائه و اعزاز
 سائر المسلمین مجده و علاء است حضرت ایشان را اجناب ایشان در طریق نقشبندیه شرف بیعت حاصل
 شد و از همین حصول بیعت و برکت تو جهات آن جناب معاملات بس شگرف رونمود که بسبب آن قانع عجیبه
 کمالات طریق نبوت که مجملاد در بد و فطرت مندرج بود تفصیل و شرح انجامید و مقامات طریق ولایت بر سر
 و جوه جلوه گردید اول و افضل آن معاملات نیست که حضرت ایشان جناب سالت ماب صلوات الله و سلامه
 علیه در منام دیدند و آن جناب سه خراب دست مبارک خود حضرت ایشان را خورایند بوضع یک یک یک با دست
 مبارک خود گرفته و در زهن حضرت ایشان می نهادند و بعد از آنکه بیدار شدند در نفس اثری از آن بیای
 حقه ظاهر و باهر یافتند و همین بقوه ابتدای سلوک طریق نبوت حاصل شد بعد از آن روز جناب لایت ماب
 علی مرتضی کرم الله وجهه و جناب سیده النساء فاطمه الزهرا رضی الله تعالی عنهما را بخوابیدند پس جناب علی
 مرتضی حضرت ایشان را بدست مبارک خود غسل دادند و بدن ایشان را خوب شستند و شو کردند مثل شست شو
 کردن آباء و اطفال خود را و جناب حضرت فاطمه الزهرا را بس فلخره بدست مبارک خود و ایشان را پوشانیدند پس
 همین بقوه کمالات طریق نبوت نهایت جلوه گردید و اجتناب از زنی که در ازل الازل مکنون بود بر منظر ظهور
 رسید و عنایت رحمانی و تربیت نیردانی بلا واسطه صدی متکفل حال ایشان شد و معاملات متواتره و وقایع
 شگوازه بی و پنی بوقوع آمد تا اینکه روزی حضرت جل و علا دست برست ایشان را بدست قدرت خاص
 خود گرفته و چیز را از امور قدسیه که بس فیح و بدیع بود پیش روی حضرت ایشان کرده فرمود که ترا اینچنین
 و چیزهای دیگر خواهم داد و تا اینکه شخصی بجناب حضرت ایشان استدعای بیعت نمود حضرت در آن

ایام علی العموم اخذ بیعت نمیکردند بنا بر علیه ملتزم شخص اہم قبول فرمودند شخص شیش از پیش اسحاق کرد حضرت ایشان
 بشخص فرمودند که یکد روز توقف باید کرد بعد از آن هر چه مناسب وقت خواهد شد همان عمل خواهد آمد باز حضرت
 ایشان بنا بر استفسار و استیذان بجناب حضرت حق متوجه شدند و عرض نمودند که بنده از بنندگان تو
 است دعا میکند که بیعت بمن نماید و تو دست مرا گرفته و هر که درین عالم دست کسی میگیرد پامی سنگیری
 همیشه میکند و اوصاف ترا با خلاق مخلوقات هیچ نسبتی نیست پس در آن معامله چه منظور است از انظرف حکم
 شد که هر که بر دست تو بیعت خواهد کرد گو لگو کہا باشند هر یک را کفایت خواهم کرد و القصد مثال ماین
 و قلیح و شباه این معاملات صد ما در پیش آمد تا اینکه کمالات طریق نبوت بذروه علیا می خورد رسیده و
 الہام و کشف معلوم حکمت انجامید نیست طریق استفادہ کمالات راہ نبوت اما طریق استفادہ کمالات
 راہ ولایت پس این باید دانست که در ہر طریقہ از طرق اولیاء اللہ مجاہدات و ریاضات اذکار و اشغال
 مراقبات معین کرده اند و ہر یکی ازین امور و نفس طالب شری احداث میکند و سبب ثمرات اشغال
 یکا مری مستقر و نفس طالب جاہ و ث میشود کہ آن طالب سبب آن امر بجا آمدن است و سبب ثمرات و وہمان
 امر موجب علو و انطالی است بحضرت حق جل و علا آن امر و انما در نفس طالب موجود میماند و الی سبوی این امر
 ملاحظہ باشد یا نہ آری سبب خط سبوی این امر آثار آن بر منصفہ ظہور میرسد و الا در جوہر نفسی کامیج ماند و این
 امر را در عرف قوم نسبت میگویند مثالش آنکہ شخصی کہ مراد است کت دانش مندی یا صنل و دیگر مثل سبوی
 یا حدات یا صباغت میکند البتہ در نفس شخص بعد مدتی یا یکا مری مستقر حادث میشود کہ اثر ملکۃ الصفا
 میگویند و آن ملک و انما در نفس شخص مستقر میماند خواہ آن شخص سبوی آن ملک التفات کند یا نکند آری چون
 بان ملک التفات میکند و او را بر روی کاری آورد و آثار آن بر منصفہ ظہور میرسد و الا در پرده کون مخفی می ماند
 چون این مقدمہ مہم شد پس بلید دانست کہ اگرچہ عاۃ اللہ برین قانون جاری شدہ کہ نسبت بتحصیل
 مبادی آن از مجاہدات و ریاضات اذکار و اشغال و مراقبات بدست می آید اما بطریق خرق عادت بعضی
 نفوس کل طررا و لا نسبت حاصل میشود و بعد از آن مبادی آن مثلا عاۃ اللہ برین قانون جاری شدہ است
 کہ مضامین کتاب سنت بعد تحصیل کتب عربیہ و فنون دینیہ بدست می آید اما بعضی نفوس کل طررا بطریق خرق

عادت اولاً بر همان مضامین لطیفه اطلاع می بخشند و آنرا در اصطلاح قوم علم لدنی میخوانند و آن فنون بسیار
 بدست ایشان نمایمی آید بلکه اجیاناً و تحصیل مبادی با سائده این فنون محتاج میشوند و مثل احتیاج
 مبتدیان دیگر بلکه اجیاناً از مبادی عاری میمانند آنقصه حضرت ایشانرا نسبت طرق ثلثه یعنی قادریه
 چشیتیه و نقشبندیه قبل از مبادی حاصل شده اما نسبت قادریه و نقشبندیه پس بیانش آنکه نسبت
 بیعت یمن توجیهات آنجناب هدایت مایع مقدس جناب حضرت عوث الثقلین جناب حضرت
 خواجه بهارالدین نقشبند متوجه حال حضرت ایشان گردیده و تا قریب یکماه فی الحقیقت تازعی در مابین
 روین مقدسین در حق حضرت ایشان مانده زیرا که هر دو احد ازین هر دو امام تقاضای جذب
 حضرت ایشان تمامه بسوی خود میفرمودند تا اینکه بعد انقراض زمانه تنازع و وقوع مصالحت بر شرکت
 روزی هر دو روح مقدس بر حضرت ایشان جاوه گز شدند و تا قریب یکپاس هر دو امام بنفس نفیس حضرت
 ایشان توجه قوی تأثیر و آوری فرمودند تا اینکه در همان یکپاس حصول نسبت هر دو طریق نصیب حضرت ایشان
 گردید و اما نسبت چشیتیه پس بیانش آنکه روز حضرت ایشان بسوی مرقدمنور حضرت
 خواجه خوجان خواجه قطب لاقطاب بختیار کاکای قدس سره العزیز تشریف فرما شدند و بر مرقدمنور
 ایشان مراقب نشستند درین اثنا بروح پرفتوح ایشان ملاقات متحقق شد و آنجناب بر حضرت
 ایشان توجهی بسوی فرمودند که بسبب آن توجه ابتدای حصول نسبت چشیتیه متحقق شد بعد مروردتی
 ازین واقعه روزی در مسجد کبرآبادی واقعه بلده دہلی حرسها اللہ تعالی عن آن فوات الزمان در جماعت از
 مستفیدان خود نشسته بودند چنانچه کتاب الحروف هم در سلاک علیته بوسان آن محفل هدایت منزل
 سلاک بود هر حضاران محفل سر کجیب مراقبه فروروده بودند و حضرت ایشان بر همه مستفیدان توجه میفرمودند
 بعد انقراض آنجنابس ملائک مائس بکاتب الحروف متوجه شده فرمودند که امر و حق صل و عا بحض عنایت
 خود بلا توسط احدی اهتمام نسبت چشیتیه با از رانی و نشت من بعد آن در تلقین و تعلیم طریق چشیتیه
 باز وی هست کشاوند و تجدید اشغالیکه این کتاب مستطاب بران محتوی گردیده فرمودند نیست
 طریق استفاده نسبت ثلثه و اما استفاده سایر نسب مثل نسبت مجددیه و شاذلیه و امثال آن پس

باید دانست که کمالات راه بنوت دیده بهیئت ارباب کمال را کحل کحل قدسی میگرداند پس بسبب کحل
 قدسی نور بصیرت ایشان حدت و تیزی نمی پذیرد و روح قدسی ایشان مثل چشم وایمیکرد و دست که
 ایشان هر چیز بیکه التفات کنند قائل و درو قائل آنچه را که محقق فرخورد است خدا و خود را یا بند پس گوید که جمع
 نسیب ولایت و کمال سالکانه بنوت بجملاً مندرج میباشد همین که او نامی التفات بسوی چیزی متحقق شد
 حقیقتاً آنچه را که تمامی شرح و بسط خود پیش و بی بصیرت حاضر گردیدند آنی که مقصود ازین کلام تفصیل سالک
 راه بنوت است بر آنکه طرق ولایت بلکه مقصود ازین کلام نیست که در نفس سالکانه بنوت نوری قدسی
 حادث میشود که بسبب آن نور ادراک نسبت به صاحب نسبت گوید که فضل و اعلی باشد میتوان کرد چنانکه
 در مجمع النیر قوت باصره نهاده اند که بسبب آن قوت ادراک هر جسم مشرق بقدر حدت و ضعف خود میکنند
 اگرچه اشراق آن جسم علی و اقوی از نور بصری باشد و الله علمه و اما اخذ مبادی پس باید دانست که
 تعیین اشغال اذکار و مجاهدات و مراقبات فی الحقیقت نخل تشریح است و سبب در مقام قرب انفرادی
 قائم میشود اگر آن عزیز از قسم انبیا میباشند لابد که صاحب شریعت مجرده میشود و الا تعیین من ضلح طرق موصول
 الی الله از جذر طبیعت او فواره صفت می جو شد در آن تعلیم بقلم را نگزایش نیست . . .
 قائده . . . وین کلماتی چند که مشتمل بر اشارت جمالیه معاملات حضرت ایشان است فواید است بسر هلیه و منافع
 است بسر عظیمه از آن جمله است آنچه در صدر کلام مرقوم شد و از آن جمله حدیث بنعمت الله است که انتحال امر
 وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ در آن صورت می بندد و از آن جمله ایقان غافلین است که هر سبب طالب حق
 جل و علا باشد و طلب صادق حضرت حق از دل او سر بر آورده او را هدایتی بسوی مقام مطلب یابی
 خود متحقق گردد و از آن جمله بنیه جمله اهل زمان است که ولایت از تمتعات عقلیه شمرده و منحصر بر اوایل امر است
 داشته قایل باقطع آن مثل انقطاع بنوت شده اند و الله کلام علی من اتبع الهدی و
 الحمد لله اولی و آخر و ظاهر او باطن او صَلَّى اللهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ

۳

فهرست مضامین صراط مستقیم

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲	حد و نیت و تمیز و تفسیر	۱۳	هدایت اولی در بیان اسباب	۶۶	فصل دوم در تمیز باخلاق	۱۰۲	هدایت اولی در بیان طریق
۴	مقدمه و آن شکر چه استفاده است		تحصیل حبس ایمانی و آن		آن شکر چه هدایت است		و آن شکر چه استفاده است
۸	باب اول در بیان جوه	۹۶	هدایت ثانیه در بیان جوه	۹۶	هدایت اولی در ذکر اخلاق جموده	۱۰۳	هدایت ثانیه در بیان اسامی
	تأثیر طریقین یعنی طریق بر	۲۰	هدایت ثانیه در بیان جوه		بسیار جلال و آن بر تمیز چه استفاده است		و آن شکر چه استفاده است
	و طریق و ولایت و آن	۷۳	حبس ایمانی و آن شکر چه تمیز است	۷۳	هدایت ثانیه در بیان مسامحه اخلاق	۱۱۱	فصل دوم در بیان اشغال
	مشکر و فصل است		و مسامحه استفاده است		و در تفصیل در آن شکر یک تمیز		چندین نظر بر یکدیگر که در حق و غیر آن
۸	فصل اول در بیان جوه	۲۴	هدایت ثالثه در بیان اسباب	۸۱	فصل سوم در ذکر محلات عبادت	۱۱۱	هدایت اولی در بیان اشغال طریق
	تأثیر طریق و ولایت و آن		حبس ایمانی و آن شکر		و آن شکر چه هدایت است	۱۱۳	هدایت ثانیه در بیان فوائد
	شکر چهار هدایت است		شش استفاده است		هدایت اولی در ذکر محلات عبادت	۱۱۳	و آن شکر چه استفاده است
۸	هدایت اولی در بیان اسباب	۲۹	هدایت رابعه در بیان اشغال	۸۱	هدایت اولی در ذکر محلات عبادت	۱۱۳	و آن شکر چه استفاده است
	تحصیل حبس عشقی و آن شکر		حبس ایمانی و آن شکر چه استفاده است		اجلا و آن شکر چه استفاده است	۱۱۳	فصل سوم در بیان اشغال طریق
	و عافاده است	۴۳	باب دوم در بیان اجتناب	۸۴	هدایت ثانیه در ذکر محلات عبادت	۱۱۴	تفصیل در آن شکر یک تمیز و هدایت
۹	هدایت ثانیه در بیان		بر ماعت طریق مسامحه اخلاق		تفصیل در طرق مسامحه اخلاق	۱۱۴	هدایت اولی در بیان اسامی
	سویات حبس عشقی و آن	۴۳	فصل اول در بیان اجتناب	۸۴	فصل چهارم در بیان طریق	۱۱۴	و ذکر در طریق تفسیر بیخ است
	شکر سه استفاده است		از بهای و آن شکر چه هدایت است		و آن شکر چه استفاده است	۱۱۴	هدایت ثانیه در بیان اشغال طریق
۱۰	هدایت ثالثه در بیان	۴۳	هدایت اولی در ذکر ماعت	۹۶	خاتم در فوائد متفرقه و آن	۱۲۱	فصل چهارم در حل مشکلات طریق
	آن شکر عشقی و آن شکر		بسیار اختلاط طبعین در شکر		مشکر بیخ استفاده است		مجدد و آن شکر یک تمیز است
	بیخ استفاده است		صوفی شعار لزم		باب دوم در بیان طریق سلوک	۱۳۲	شکر در بیان سلوک شماره اول
۱۲	هدایت رابعه در بیان حبس	۵۴	هدایت ثانیه در ذکر ماعت	۱۰۲	راه ولایت و آن شکر چه		و آن شکر یک تمیز است
	عشقی و آن شکر استفاده است		بسیار اختلاط فضا در جمیع		فصل اول در بیان اشغال طریق	۱۳۳	باب چهارم در بیان طریق سلوک
۱۳	فصل ثانی در بیان جوه	۶۳	هدایت ثالثه در ذکر ماعت	۱۰۳	فصل اول در بیان اشغال طریق	۱۳۳	راه نیت و آن شکر شش استفاده
	طریق نیت و آن شکر چه استفاده است		بسیار التزام رسوم فاسده در		فصل دوم در بیان اشغال طریق		و آن شکر یک تمیز و هدایت

تذکرۃ الاولیاء اردو۔۔۔ یعنی مجلد
 کلمات شہزاد فیروز الدین عطار
 کلمات عزیز سیاح مہربان عزیز
 مطبوعہ مجتہائی۔
 رباعیات سہروردی
 فوائد الفوائد حضرت نظام الدین اولیاء
 بحر الحقیقت۔
 روحۃ الاقطاب سوانح عمری
 حضرت خواجہ قطب الدین رح
 بختیار کاکی و دوشی و دیگر بزرگان
 زبۃ الآثار فارسی مع ترجمہ اردو
 زبۃ الاسرار۔ اس کتاب میں حالات
 و کرامات حضرت غوث الثقلین
 کے شیخ عبدالحق محدث دہلوی
 نے لکھے ہیں۔
 کنکول شہ لیس فارسی از حضرت
 شاہ کلیم اللہ جہان آبادی مطبوعہ
 مطبعہ مجتہائی یہ کتاب صاحبان
 اذکار و اشغال کے لیے ایک
 عمدہ رہبر ہے۔
 مرقعہ شریف در اعمال و اواراد
 و تعداد وغیرہ۔ از حضرت مولانا
 جمہور فتوحات و اقدسی کمال در
 چہار جلد۔ بزبان اردو۔
 سہ ماہ النبوة ترجمہ مدارج النبوة
 تاریخ الحقا عمری۔

عجائب اقصیٰ کلان
 ترجمہ سیر الاقطاب اردو
 تاریخ کہ عظیمہ حالات بنا سے
 کعبہ شریف۔
 تاریخ مدینہ منورہ ترجمہ جذب القلوب
 الی دیار المحبوب۔
 عجائب اقصیٰ مطبوعہ دہلی
 تاریخ حبیب آلہ اردو۔
 سفاری الرسول اردو نظامی
 فتوح المشرق و العراق۔
 جامع التواریخ مطبوعہ کلکتہ
 تاریخ خمیس مسر
 تاریخ فرشتہ
 سیر المتقدمین ہر دو جلد
 تاریخ روم و یونان
 سرور المموزون فی الایام المبارک
 ترجمہ نور العیون از شاہ ولی اللہ
 فتوح الشام عربی کٹوری
 بنی نامہ فارسی
 مطلع العالم مجمع الفنون ہر علم
 و فن کا ذکر ہے۔ بزبان فارسی
 ایضاً بزبان اردو۔
 شفا علیہ السلام ترجمہ قول الجلیل
 از شاہ ولی اللہ مرحوم رسالہ
 ہدایت اسبیل
 صراط المستقیم از مولوی اسماعیل

شہید دراز کار و اشغال وغیرہ
 فضیلۃ الذکر
 ضیاء القلوب از حاجی ادا اللہ
 صاحب مہاجر اذکار و اشغال
 میں یہ کتاب لاجواب ہے۔ مجتہائی
 ارشاد مرشد۔
 جواہر القرآن جدید مرتبہ جناب
 مولانا محمد حسن صاحب مجتہائی
 مع ترجمہ اردو۔ بقلم علی داغ
 و خوشخط لکھا گیا ہے۔
 دلائل الخیرات مترجم نظامی
 حزب البحر مترجم اردو مرتبہ مولانا
 عبدالصمد صاحب کاغذ منی مجتہائی
 ایضاً کاغذ ولایتی
 پنجسورہ مترجم مع فضائل
 و ترجمہ اردو با محاورہ واضح
 بقلم مع فضائل سورہ مجتہائی
 ناشئۃ اللیل۔ نوحی کا بیان۔
 ہوا مع شرح حزب البحر از
 حضرت شاہ ولی اللہ
 اولاد فتحیہ۔
 وسائل الیبرکات فی اولاد الصلوٰۃ
 علی سید الکائنات۔
 مجموعہ تصوف
 تذکرۃ الفقرا
 پداوت اردو بہا کا از ملک محمد

بہ بزرگ اکبر کے وقت میں ہوئے
 ترجمہ اردو جواہر خسہ فارسی اصلی ہر کتاب
 پہلا جوہر تیار ہو گیا ہے اور اب وہ
 قریب الطبع ہے۔ علاوہ ترجمہ کے
 خوبی کے مترجم نے بطریق فائدہ
 نوٹ ہر ایک اجمالی کیفیت کو مفصل
 طور پر لکھا ہے اور بہت سے نکات
 اور سرا جو مفید غالب ہر حال
 و عام تھے جمع کئے ہیں۔ شیخ کو
 کلام میں خط ملا نہیں کیا ہے بلکہ
 ان کے کلام کی شرح کی ہے اور
 ضروری مسائل جو درمیان میں
 آسکتے ہیں ان کو مفصل طور پر لکھ دیا
 ہے۔ علاوہ ہر جینے کے اذکار و اشغال
 کے جو فضائل کہ حدیث سے ثابت
 ہیں مترجم نے انکو بھی لکھا ہے کہ
 دیکھنے سے یہ امر بخوبی منکشف
 ہو جائیگا اور یہ وہ کتاب اصلی
 اور خاص حضرت محمود غوث گویا
 کی تصنیف کا ترجمہ ہے کہ جس کے
 آج تک لوگ طالب درجیوں
 ہیں اس کتاب کے نہ ملنے کی وجہ
 اکثر لوگوں نے بطبع دنیاوی نام
 سے بہت سی کتابیں گھڑالی ہیں
 جو مصنف کے کلام سے علاقہ نہیں
 رکھتیں (زیر طبع ہے)

اشہار

شائقین کو مرادہ ہو

کہ یہ کتاب علم سلوک میں لاجواب ہے اور مولانا محمد اعلیٰ صاحب شہید رحمہ اللہ حضرت سلطان العارفین سید احمد صاحب شہید کی تالیف سے ہے ہمیں اذکار و اشغال ہر ایک خاندان کے لکھے ہیں اور بہت سے مسائل اور نکات جو اہل سلوک کے لئے ضروری ہیں خوب واضح طور سے بیان فرمائے ہیں اور امور بدعت وغیرہ سے سخت متنبہ کیا ہے واقعی یہ کتاب قابل دید ہے چونکہ ایک عرصہ سے یہ کتاب کیاب ہو گئی تھی اور ہر دہار و امصار سے طالبوں کی خواہش پورا نہیں ہو رہی تھی اس واسطے مطبع نے صاف و پاکیزہ اور عمدہ تقطیع بہ باہتمام صحت طبع کیا ہے جس صاحب کو جس قدر نسخے مطلوب ہوں مطبع ہذا سے طلب فرمائیں۔

اور

ہر قسم کے قرآن شریف جمائل سادہ مترجم (اسی مطبع کی مطبوعہ جمائل شریف معری اور ترجمہ ایک اشرفی فی ظلی الغام والی بھی ہیئت للہ بلا جلد و مجلد و جہ اول صیرح محمول ہدیہ ہوتی ہے) و کتب دینیات عربی فارسی اردو و کتب درسیہ مدارس عربی و سرکاری و کتب تصوف و لغات و طب و نیز کتب مصنفہ (حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی و حضرت شاہ ولی اللہ دہلوی محمد قاسم صاحب رحمہ اللہ دہلوی تذریح صاحب دہلوی الطاف حسین حالی و صاحب تفسیر حقانی شمس العلماء مولوی ذکار اللہ صاحب)

و دیگر کتب مطبوعہ

مصر بمبئی کلکتہ لکھنؤ کانپور آگرہ بمبئی دہلی وغیرہ وغیرہ

اور کتب متفرقہ نایاب مانہ بھی اس مطبع مجمع العلوم مطبع

مجتبائی دہلی سے نقد قیمت آنے پر کجاہت ہو سکتی ہیں۔

تھر

الشاہ

محمد عبدالاحد منعم و مالک مطبع مجتبائی دہلی

